

پی‌یر کلاوری واسقفان مغرب

کتاب ایمان

وحی و کلام خدا در سنت مسیحیت

فهرست

۹.....	فصل اول : کلام خدا در روزگار ما
۹.....	کتاب مقدس
۹.....	وحی خدا؟
۱۰.....	کلام خدا
۱۰.....	قرآن، کلام الهی؟
۱۰.....	کتاب مقدس، کلام انسان؟
۱۱.....	کتاب مقدس، کلام خدا؟
۱۲.....	نوشته‌ها و تاریخ نجات
۱۲.....	تاریخ یک قوم
۱۲.....	در راه
۱۲.....	در گفتگو با خدایش
۱۳.....	... که در عیسی به اوج خود می‌رسد
۱۳.....	وقتی که کلام به نوشته تبدیل می‌شود
۱۳.....	خاطره زنده تاریخ
۱۴.....	... که ایمانداران آنرا به عهده می‌گیرند
۱۴.....	اظهارات و گواهی‌ها
۱۵.....	محوریت عیسی
۱۵.....	کلامی که قضاوت کرده و نجات می‌دهد
۱۵.....	کلامی که نجات می‌دهد
۱۶.....	جهتی برای زندگی
۱۷.....	زبان انسان و کلام خدا
۱۷.....	کلام خدا، سخنان انسان
۱۷.....	راستیه کتاب مقدس
۱۸.....	تجربه‌ای تفسیر شده
۱۹.....	تجربه‌ای منحصر به فرد
۱۹.....	ملاقاتی با عیسی
۲۰.....	قرائتی از ایمان برای ایمان
۲۰.....	خواندن نوشته‌ها، شنیدن کلام

۲۰	خواندن در جمع ایمانداران (کلیسا)
۲۱	قرائتی قلبی
۲۱	قرائتی متنوع
۲۲	خدا بزرگتر است

فصل دوم : کلامی که آفریننده همه چیز است

۲۴	نجات دهنده، بنا بر این آفریدگار
۲۴	آفریدگار و قانونگذار
۲۵	همکاران خدا
۲۵	چطور کتاب مقدس از آفرینش سخن می‌راند؟
۲۶	از آزادی تا آفرینش
۲۶	خدا عهد می‌بندد
۲۷	خدا، شبان و پدر
۲۷	از عهد تا آفرینش
۲۸	آفرینش و انتخاب
۲۸	استحقاق انسان، مخلوق خدا
۲۹	شبیه خدا
۳۰	دعوت به همدلی (اشتراک)
۳۱	همدلی با خدا
۳۱	از طریق عیسی مسیح
۳۲	خدایی که همواره در عمل است، خالق آزادی‌ها
۳۳	خدای ساکت
۳۳	خدای ساده و بی‌مدعا
۳۴	خواست خدا (سرنوشت) و آزادی
۳۵	زندگی بر زمین

فصل سوم : کلام و تاریخ (۱)

۳۸	اعتقاد ابراهیم
۳۸	پسران ابراهیم ؟
۳۸	وجهه ابراهیم
۳۹	راهی دراز
۳۹	با اطمینان
۳۹	پیامبر یکتاپرستی

۴۱ روشی عقلانی
۴۱ تسلیم خود به خدا
۴۲ یک یادآوری
۴۲ انسانِ وعده
۴۳ کامل شده در عیسی
۴۳ انسان ایمان
۴۴ بر خلاف هر امیدواری
۴۴ پسران ابراهیم ؟
۴۴ با ایمان به عیسی
۴۵ فرزندان خدا
۴۵ رجوع به ابراهیم
۴۵ همگرایی
۴۶ عقیده، ایمان
۴۶ دلیل - عقل
۴۶ قلب
۴۶ خدای واحد
۴۷ واگرایی
۴۷ پیمان - قول
۴۷ طبیعت - ذوق
۴۷ فضا - زمان
۴۸ به طرف اتحاد؟

فصل چهارم : کلام و تاریخ (۲) ۴۹

۴۹ پیامبران
۴۹ قرائت وقایع
۴۹ وقایع پایه گذار
۴۹ مراحل یک تاریخ
۵۰ موسی
۵۱ داوود
۵۲ پیامبران بزرگ
۵۲ عهد قدیم : پیشگوییِ عهد جدید
۵۳ نبوت
۵۳ پیام قرآن

۵۴	پیامبرانی که...
۵۴	عیسی
۵۵	محمد
۵۵	نبوت یهودی
۵۶	پیامبری یهود
۵۶	عهد و نبوت
۵۷	کتب نبوت
۵۸	عیسی پیامبر و پیامبرگرای مسیحی
۵۸	یحیی تعمید دهنده
۵۸	عیسی کلام خدا
۵۹	قومی متشکل از پیامبران
۶۰	روحانی‌ها
۶۰	از مانی تا محمد
۶۱	نبوت و تاریخ

فصل پنجم : کلام جسم شده

۶۲	کلام خدا
۶۲	پسر خدا؟
۶۳	سرگذشت عیسی، اقرار به پسر خدا بودن
۶۳	کشفی تدریجی
۶۴	عیسی از اهالی ناصریه (عیسی ناصری)
۶۴	مرده و زنده شده پس از مرگ (رستاخیز شده)
۶۵	عیسی خداوند
۶۶	پسر خدا
۶۷	باور به پسر خدا و به وحدانیت الهی
۶۷	خدا کیست؟
۶۸	پدر - پسر
۶۹	توسط کلام (فعل) در روح
۶۹	پدر- پسر - روح القدس
۷۰	همدلی در محبت
۷۱	تثلیث - توحید
۷۲	عیسی مسیح تجلی خدا، تجلی انسان
۷۲	خدا محبت است

۷۲	خدا بزرگترین است
۷۳	خدا قادر است
۷۴	خدا عادل است
۷۴	"این است انسان"
۷۴	فرزند خدا
۷۵	قانونی برای آزادی
۷۶	روحي برای زیستن

فصل ششم : کلیسا : کلام خدا در طول زمان

۷۷	کلیسا در چالش
۷۷	روح خدا جامعه‌ای ایماندار برمی‌انگیزد
۷۷	ملتی احضار شده
۷۸	کلیسا، قوم خدا
۷۹	کلیسا، بدن مسیح
۸۰	کلیسا، معبد روح القدس
۸۰	کلیسا در حرکت
۸۱	کلیسای تقدیسگر
۸۱	نهاد – همدلی
۸۳	کتاب مقدس و کلیسا
۸۴	روح القدس در کلیسا
۸۴	کلیسا – همدلی
۸۴	گیرش‌های الهی (جذابیت‌ها)
۸۵	نشانه‌ها – آئین مذهبی
۸۶	اتحاد- تنوع
۸۷	وحدت بین مذاهب
۸۷	نکته‌ای در بارهٔ جامعه مسلمان

فصل هفتم : کلیسا: کلام خدا در زندگی

۸۹	محبت هشدار دهنده خدا
۹۰	نسبی بودن قانون
۹۰	مطلق بودن محبت
۹۱	محبت همسایه (هم نوع)
۹۲	اخلاقی مسیحی

۹۲ نقش قانون
۹۳ ده فرمان
۹۳ مجذوب محبت
۹۴ خارج از دایره
۹۵ همیاری با انسان‌ها
۹۶ مذهب و سیاست
۹۶ یک نظریه اجتماعی
۹۷ رسالتی در جهان
۹۷ توسعه جامع
۹۸ گفتگوی بین مذاهب
۹۹ گفتگوی زندگی
۹۹ گفتگوی نجات
۱۰۰ محبت برادرانه
۱۰۱ شهادت و اعلان

۱۰۱ نتیجه گیری

۱۰۳ ضمیمه‌ها
۱۰۳ ارشاد الهی ی کلیسا در کشورهای شمال غربی آفریقا
۱۰۳ وجهه خاص کلیسای کشورهای شمال غربی آفریقا
۱۰۵ محبت برادرانه، مرکز ثقل کلیه شهادت‌های مسیحی
۱۰۵ کلیسایی که زنده است
۱۰۶ تماس بین مسلمانان و مسیحیان در چارچوب روابط شخصی
۱۰۷ تماس بین افراد و رشد ملکوت
۱۰۷ تبدیل رابطه گروهی
۱۰۸ نیروی خدا در ضعف انسان

مقدمه مترجم :

ابراهیم پدر ایمانداران است. یهودیان، مسیحیان و مسلمانان او را جدّ مشترکشان می‌دانند. با وجود اینکه همه از یک پایه مشترک سخن می‌گویند، ولی فرزندان ابراهیم از همان بدو تولد با یکدیگر در نزاع بوده‌اند. در دوران ما تماس بین مسیحیان و مسلمانان رو به افزایش است ولی این تماس‌ها ساده و بدون اصطکاک نیستند. در دو طرف افرادی هستند که برای تنش زدایی بین دو دین کار کرده، سعی می‌کنند گفتگویی بر اساس نکات مشترک بین ادیان پایه ریزی کنند تا دیدگاه‌ها و افکار را به یکدیگر نزدیک نمایند. نویسندگان این کتاب نیز چنین باوری دارند. آنان سالها از عمرشان را در کشورهای اسلامی شمال آفریقا گذرانده‌اند و به نوشته‌های مسلمانان آن منطقه رجوع نموده، با توجه به نظرات آنان وارد بحث شده‌اند. آنان حاصل تجربه‌هایشان را در این کتاب با دیگران در میان می‌گذارند.

می‌دانیم که مسلمانان به گروه‌های فکری مختلفی تقسیم شده‌اند و هر چند که اکثریت مسلمانان ایران شیعه هستند ولی این کتاب که در رابطه با اهل سنت نوشته شده، می‌تواند برای آماده سازی زمینه گفتگو با شیعیان نیز مفید باشد، زیرا به نظر می‌رسد که در بُعد روحانی باورهایشان نکات مشترک فراوانی وجود دارد. شاید ابراهیم بتواند فرزندانش را به طرف زندگی و عمل مشترک سوق دهد. یوسف

فصل اول

کلام خدا در روزگار ما

کتاب مقدس

وقتی صحبت از کلام خدا می‌شود، بعضی‌ها بلافاصله به کتاب مقدس فکر می‌کنند. در مراسم سپاسگزاری پس از خواندن نوشته‌ها، از کلام خدا تجلیل می‌کنیم. همچون یهودیان و مسلمانان به کتبی مراجعه می‌کنیم که در آنها اعمال، وحی‌ها، دعوت‌ها، داوریه‌ها و خواست خدا را حساس می‌کنیم. امروز بیش از گذشته، کلیسای کاتولیک خواندن و مطالعه کتاب مقدس را توصیه می‌کند. در فرانسه، کلیساهای مسیحی (کاتولیک، پروتستان و ارتودکس) با هم متفق شده تا ترجمه مشترکی ارائه دهند و آنرا ترجمه همگانی (TOB) نامیده‌اند.

وحی خدا؟

دومین شورای اسقفان در واتیکان اعلام کرد که کلیسای کاتولیک نوشته‌های مقدس را گرامی می‌دارد چون در آن "وحی خدا" را لمس می‌کند.

کلیسا همواره نوشته‌های الهی را گرامی داشته است. کتاب مقدس و همزمان با آن، سنن مقدس همیشه بالاترین قانون برای اعتقاد کلیسا بوده و هست چونکه خدا آنرا وحی کرده و برای همیشه نوشته و محافظت شده‌اند. این منابع، کلام خدا را به طور ثابت منتقل کرده و صدای روح القدس در کلام پیامبران و رسولان طنین انداز است. بنابر این کلیه وعظ‌های کلیسا، وهمینطور مذهب باید از نوشته‌های مقدس تغذیه شود و مطابق آن باشد. در حقیقت، پدر آسمانی به خاطر مهربانی خود، در چهارچوب کتاب مقدس، به نزد فرزندان می‌آید و با آنها به صحبت می‌پردازد. باری، نیرو و توانی که در کلام خدا نهفته است آنچنان بزرگ است که برای کلیسا تکیه‌گاه، و برای فرزندان کلیسا نیروی اعتقاد و منبع پاک و بی‌پایان زندگی روحانی‌شان می‌باشد. بنابراین توصیف زیر کاملاً در مورد کتاب مقدس صدق می‌کند: " کلام خدا زنده و مؤثر است (عبر ۴، ۱۲) کلامی که زنده است و قادر است بنا کند و وارث مقدسین کند. " (اع ۲۰، ۳۲ و ۱-تسا ۲، ۱۳) [به نقل از واتیکان ۲، مکاشفه الهی، ۲۱].

کلام خدا

به حساب آوردن کتاب مقدس به عنوان کلام خدا و نور زندگی و راه نجات، سؤالات فراوانی پیش می‌آورد. معتقدین به ادیان دیگر، به این ادعای ما ایراد گرفته و حتی معتبر بودن آنرا زیر سؤال می‌برند و البته این کار را با توجه به باورهای خودشان در باره وحی انجام می‌دهند. کتاب مقدس، صدای خدا را در قالب کلمات انسانی به ما منتقل می‌کند. ما، که تعلیم و تربیت‌مان بر پایه مدرنیته، علوم انسانی و علم سخن استوار شده، در تشخیص "صدای خدا" از کلمات انسانی، دچار اشکال می‌شویم. پس منظورمان از "کلام خدا" چیست؟

قرآن، کلام الهی؟

مسلمانان قرآن را کلام خدا می‌دانند، کلامی که بدون کم و زیاد توسط محمد به انسان‌ها منتقل شده است. در این کتاب چند مورد از متون کتاب مقدس نیز آمده‌است: نام اماکن، نام اشخاصی مثل ابراهیم، موسی، عیسی و مریم، همینطور برخی از رویدادها ذکر شده‌اند ولی این رویدادها و یا اشخاص، طوری ارائه شده‌اند که برای آشنایان به کتاب مقدس قابل تشخیص نیستند. آنچه در قرآن در باره زندگی و رسالت عیسی و حتی نام عیسی نوشته شده، هیچ رابطه‌ای با آنچه کتاب مقدس می‌گوید، ندارد. مسلمانان با توجه به آنچه در کتابشان در باره کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان نوشته شده، قضاوت می‌کنند. با توجه به اینکه کتاب مقدس با قرآن خیلی تفاوت دارد، مسلمانان آن را منحرف و دستکاری شده دانسته و ادعا می‌کنند که متن اصلی آن گم شده است. آنان کتاب مقدس را آنطوری که امروزه در دسترس است، کلام الهی نمی‌دانند و ادعا می‌کنند که بیش از اندازه با کلام انسان مخلوط شده است.

کتاب مقدس، کلام انسان؟

باید گفت که کتاب مقدس، یک کتاب نیست بلکه مجموعه‌ای از چندین کتاب است. نوشتن این مجموعه، بیش از هزارسال طول کشیده و تنوع فراوانی دارد. کاتولیک‌ها ۷۳ عدد از این کتاب‌ها را برگزیده‌اند. این نوشته‌ها را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد: کتب تورات، کتب تاریخی، کتب نبوتی، اناجیل، نامه‌های رسولانی و غیره. کتاب مقدس را می‌توان به اقیانوسی تشبیه کرد که در آن تشخیص گفتار انسان از "صدای خدا" کار مشکلی است. این کتاب هم گفتار انسان و هم کلام الهی است. کتاب مقدس به

زبان انسان بیان شده، زبانی که از وحی خدا سرچشمه گرفته است. به این ترتیب، کتاب مقدس انبوهی از روایات و سخنرانی‌هایی است که با مطالعه آن، یهودیان و مسیحیان، هر کدام به طریق خویش، دخالت خدا را در تاریخ خودشان می‌بینند: حوادث و سخنان در هم آمیخته‌اند تا بگویند خدا چطور و چگونه عمل می‌کند، از مردم چه انتظاری دارد و او کیست؟ ولی درک اسرار مشکل است.

خوشنودی خدا در این بوده که با توجه به درایت و احسانش، شخص خود را به انسان بشناساند و رمز خواسته‌اش را بر او آشکار کند و به لطف این رمز، انسان از طریق مسیح، کلامی که جسم شده، و در روح‌القدس به پدر می‌رسد و طبیعت الهی شرکت می‌کند. در این مکاشفه، خدای نامرئی، از روی محبت عظیمش، انسان‌ها و دوستانش را مخاطب قرار می‌دهد. با آنها صحبت می‌کند و از آنان دعوت می‌کند که در زندگی او شریک شوند. وحی شامل رویدادها و کلام‌هایی می‌شود که رابطه تنگاتنگی با یکدیگر دارند، بطوری که آنچه خدا در تاریخ نجات بشریت انجام داده با آنچه در کتاب مقدس آمده، مطابقت دارد و این دو یکدیگر را تصدیق می‌کنند. کتاب مقدس اعمال را نشر داده و رموز آنان را توضیح می‌دهد. [اوتیکان ۲، مکاشفه الهی]

کتاب مقدس، کلام خدا؟

فاصله فرهنگی بین نویسندگان و خوانندگان کتاب مقدس، فهم متون را مشکل می‌سازد. بدون شک برای رسیدن به مفهوم کلام گذشتگان و الهام و یا تجربه‌ای که نویسنده خواسته به ما منتقل کند، کار آدبی و تاریخی لازم است. پس گوینده کیست؟ موارد ضد و نقیض، موارد مبهم و تفاسیر پیاپی رویدادها، سبب شده که روایات پیچیده شوند و این موضوع می‌تواند ما را به طرفی سوق دهد که در تشخیص وجود کلام خدا در این روایات دچار اشکال شده، در آن شک کنیم. از طرف دیگر مسیحیان معتقدند که کلام خدا، خود را در وجود عیسی مسیح به انسان تبدیل کرد. در این صورت، چرا باید به متونی مبهم که از رده خارج شده‌اند مراجعه کنیم، آیا رجوع به این متون می‌تواند فقط برای مطالعه تمدنی باشد که از بین رفته است؟ در حقیقت، عیسی در تمدن خاصی جای گرفته، تمدنی که کتاب مقدس را منتقل می‌کند. عیسی را نمی‌توان شناخت مگر با رجوع به این کتاب. اما این سؤال دوباره مطرح می‌شود چون برای شناخت او باید به روایات شاهدانی که نزدیک به دوهزار سال قبل او را دیده‌اند مراجعه کرد. چگونه می‌توانیم او را به اندازه کافی بشناسیم تا از طریق وی کلام الهی را درک کنیم؟ متون را چگونه باید خواند؟ متون چه می‌گویند؟

نوشته‌ها و تاریخ نجات

تاریخ یک قوم...

نوشته‌های کتاب مقدس مربوط به تاریخ قوم خاصی است که اسرائیل نام دارد. این قوم تجربه خود را با خدا بازگو می‌کند. ما معتقدیم که خدا خود را به ما می‌شناساند: او دو موضوع را بر ما آشکار کرده، یکی اینکه او هست و دیگری اینکه از انسان‌ها انتظار دارد تا مثل او مقدس و پاک باشند.

در راه...

مراحل مهم تاریخ بنی‌اسرائیل ده قرن طول کشیده و دور یک محور اصلی که آزادی این قوم از بردگی در مصر، حرکت وی در صحرا و ملاقات خدا با موسی (گذر و خروج) است، متمرکز می‌باشد. ملاقات با خدا در صحرای سینا، لحظه‌ای است که خدا اسم خود را اعلام و قوم را انتخاب کرده و به آنان وعده ورود به سرزمینی موعود می‌دهد. اما راه به سرزمین موعود همواره ادامه دارد، حتی زمانی که قوم به سرزمین کنعان وارد می‌شود. زیرا همه وعده‌ها به وقوع نپیوسته و به این ترتیب این وعده‌ها مرتباً زیر سؤال می‌رود. در این جریان، خدا خود را با عمل و موعظه می‌شناساند. در طی این سفر طولانی قوم یاد می‌گیرد که راهنمایش را با نام بشناسد، پرستش نماید و اعتراف کند که فقط او خدا و پدر است. "از روی محبت به شما و به خاطر نگه‌داشتن عهده‌ای که با پدران‌تان بسته شد، یهوه، با بازوی قوی، شما را از بندگی و از قدرت فرعون، شاه مصر، نجات داد. خواهی دانست که یهوه خدای تو، خدای راستین است. خدای وفادار که عهد و محبتش را برای هزار نسل کسانی که به فرمانش احترام می‌گذارند، نگه می‌دارد. ولی آنانی را که از وی بیزارند، تنبیه می‌کند. (تثنیه ۵، ۶، ۱-۹)

در گفتگو با خدایش...

این وحی، در ملاقاتی که به "عهد با موسی" منجر می‌شود، به گفتگو تبدیل می‌شود. خدا خود را شریکی مطالبه‌گر و باوفا نشان می‌دهد: هر بار که بی‌وفایی بنی‌اسرائیل منجر به شکسته شدن این عهد می‌شود، خدا آنان را بخشیده، عهد را دوباره برقرار می‌کند و این قوم گردن‌کش باز هم فرزند عهد باقی مانده و خدا هیچ

وقت، حتی در گمراهی‌ها، او را رها نکرده است. علاوه بر این، خدا به فرستادن پیامبرانی که راه را روشن کنند و یا قوم را از گمراهی نجات دهند، بسنده نکرده، بلکه کلام خود، فعل خود، یعنی پسرش را می‌فرستد: "پس از آنکه بارها و بارها روش‌های متعدد، خدا توسط انبیا با پدرانمان صحبت کرد، در این دوره آخر که ما زندگی می‌کنیم، خدا از طریق پسرش با ما صحبت کرد، پسری که وارث همه چیز شده و توسط او جهان را آفریده، این پسر که شکوفایی جلال و مظهر وجود اوست و کیهان را با قدرت کلامش حمل می‌کند. (عبر ۱، ۳-۱)

... که در عیسی به اوج خود می‌رسد

گفتگو بین خدا و انسانیت، در وجود عیسی ناصری به اوج خود می‌رسد. او همان عهد است چون کلام خدا در او جسم گرفته و خدا شریک انسان می‌شود، دیدن او همانند دیدن خداست (یو ۱۴، ۹). با تولد وی، خدا کلام محبت خلاق خود را بطور کامل بیان می‌کند. در رویدادهای زندگی زمینی‌اش در سرزمین فلسطین و تا روی صلیب، خدا محبتش را برای نجات انسان از بند بیماری، تنهایی و مرگ نشان می‌دهد. از طریق اعمالی محسوس، در یک زندگی بسیار انسانی، عیسی خود را "کلام- رویداد" (حرف توام با عمل) نشان می‌دهد، او قدرت روح محبتی را که در وی ساکن است، ابراز می‌دارد. شفا می‌دهد، افتادگان را بلند می‌کند، آشتی می‌دهد، امید و زندگی را به محرومان باز می‌گرداند. در عمل و با آموزشی که همراه عمل است، عیسی خدا را بیان می‌کند و خدا خود را از طریق وی بیان می‌کند: "پدر و من یکی هستیم" (یو ۱۷، ۲۲) شخص مسیحی او را کلید فهم تمام تاریخ می‌داند: از یک طرف فهم تاریخ بنی اسرائیل که کتابش را به ارث برده و از طرف دیگر فهم تاریخ خودش. به عبارت دیگر خدا با اعمالش، نقشه نجات را که در عیسی مسیح به انجام می‌رسد، بیان می‌کند.

وقتی که کلام به نوشته تبدیل می‌شود

خاطره زنده تاریخ ...

تجربه قوم یهود که از طریق سخنان پیامبران، تفکرات اندیشمندان و دعاها (مزامیر) بیان شده، به گنجینه زنده دخالتهای خدا در آفرینش و تاریخ تبدیل شده است. هر یک از رویدادهای گذشته، باب روز شده، به رویدادهای دیگر گذشته و یا حال ربط داده می‌شود. هر رویداد بستری است برای تاریخی جهت دار

و اداره شده. به این ترتیب، عید گذر یهودیان مفهومی تمثیلی به خود می‌گیرد. در مراسم مذهبی، نسل به نسل، خروج از مصر در خاطره‌ها زنده می‌شود و به این ترتیب دخالت خدا، در وجدان بیدار شده و زنده می‌ماند. این همان چیزی است که به زندگی هر یهودی نظم می‌دهد و هر شنبه تکرار می‌شود: گوش کن اسرائیل... (خروج ۶، ۲۰) این وجدان زنده در روایاتی که بعدها به صورت نوشته درآمد خودش را ظاهر ساخته است. این متون به نوبه خود در طی قرون مورد استفاده ایمانداران قرار گرفته، از آن درس زندگی آموخته اند. قرائت مجدد و ربط دادن نوشته‌ها به وقایع زمان حال (باب روز کردن) آنچه اتفاق افتاده، گاهی به دوباره نویسی‌هایی منجر می‌شود که روایات ابتدایی را کامل کرده و این عمل بارها تکرار و در پایان به متون کانونی تبدیل می‌شود. با وجود این، همانطوری که روایات فراوان خاخام‌ها و عهد جدید نشان می‌دهد این خاطره‌ها نمرده بلکه زنده می‌مانند.

...که ایمانداران آنرا به عهده می‌گیرند

این چنین است که کلام جمع آوری شده، دوباره خوانی شده، دوباره نوشته و در مجموعه‌ای دیگر منظم شده و ایمانداران به آن گوش می‌دهند و به نوشته مقدس تبدیل می‌شود. اولین مجموعه در کنیسه‌ها جمع آوری شده و در مراسم مذهبی مورد استفاده قرار می‌گرفته. این مجموعه، در قرن سوم قبل از میلاد به یونانی ترجمه شد و کتب حکیمانه (کتب حکیمانه توسط دسته‌ای از عقلای قوم یهود که فرهنگ یونانی داشتند نوشته شد) و کتب آخرالزمانی نیز بر آن اضافه شد. در آن زمان این کتاب‌ها کانونی نیز شدند: یکی کانون فلسطین که فقط شامل کتبی است که به زبان عبری بودند و امروزه پروتستانها آن را قبول دارند. دیگری کانون اسکندریه که تمام متون را در بر می‌گیرد و مورد استفاده یهودیان و کاتولیک‌ها قرار می‌گیرد. عیسی نیز در تعلیماتش به این نوشته‌ها رجوع می‌داد.

اظهارات و گواهی‌ها

تعالیم رسولان که خود تفسیر سنن (روایات) گذشته بود، کم کم به ادبیات مذهبی تبدیل شده، در کتاب‌هایی که نوشته‌های رسولانی نام گرفتند ضبط شدند. به آنها رسولانی می‌گویند چون در اولین جامعه رسولان ریشه دارند. این همان چیزی است که عهد جدید نام دارد و از عهد قدیم مجزاست. تمامی عهد جدید به زبان یونانی نوشته شده و شامل ۲۷ کتاب می‌شود که قدیمی ترین آنها نامه‌های پولس است که حدود سال‌های ۵۰ میلادی، خطاب به جوامع پراکنده مسیحی نوشته شده است. این نوشته‌ها در نیمه دوم

قرن دوم میلادی به زبانهای لاتین، سوریانی و قبطی برگردانده شدند. در همان زمان این کتب جمع آوری شده و به تدریج ایمانداران آن را پذیرفتند. به طوری که در اواخر قرن چهارم در تمام کلیساها، البته با اندکی تفاوت، پذیرفته شده بودند. کاتولیک‌ها هر دو عهد را به عنوان کلام خدا قبول دارند.

محوریت عیسی

از همان زمان، کلیسا کوشش کرد تا این نوشته‌ها و مفهوم آنرا به دیگران منتقل کند، مفهومی که با تعالیم رسولان هماهنگ باشد (به این تعالیم سنن نیز گفته می‌شود). از آن به بعد، اعتقاد مسیحیان در چهارچوب نوشته‌ها و سنن، قرار دارد. به همین دلیل است که دومین شورای واتیکان می‌گوید: به این ترتیب خدایی که قبلاً صحبت می‌کرد، مکالمه با نامزد پسر محبوبش را قطع نکرد [نامزد یعنی کلیسا] و روح‌القدس که صدای زندهٔ انجیل را طنین انداز می‌کند، ایمانداران را با حقیقت کامل آشنا می‌سازد و کاری می‌کند که کلام مسیح، با تمام مفهوم خود، در آنان ساکن شود. [واتیکان ۲ مکاشفه الهی ۸]

در لابلای وقایع، روایات و تفسیرها، کلیسا به ظهور خدا بر انسان پی می‌برد و عیسی در مرکز آن قرار دارد. عیسی هیچ نوشته ولی همه چیز به او ختم می‌شود و از او خبر می‌دهد. زندگی عیسی مثل مکانی است که در آن مطالعهٔ متون تبدیل به گوش کردن به کلام مقدس و زنده می‌شود، خصوصاً صلیب جایی است که در آن حقیقت نهایی ظاهر می‌شود همان طوری که رستاخیز عیسی به آن شهادت داد.

کلامی که قضاوت کرده و نجات می‌دهد

کلامی که نجات می‌دهد

همانطوری که می‌بینیم کلام خدا به یک موعظه و یا یک متن محدود نمی‌شود: این کلام، همچون حضور خدا در کنار انسان، با نیروی آزادبخش و خلاقیت خود، در طول تاریخ، خود را به صورت فعال نشان می‌دهد. این کلام برای ارضای کنجکاو در مورد خدا و رموز سرنوشت انسان نیامده، بلکه همانند زمان شروع آفرینش، حیات می‌بخشد. او گفت و شد (پید ۱). برای خدا بین آنچه می‌گوید و آنچه انجام می‌دهد، فاصله‌ای وجود ندارد: اعمالش از حضور وی خبر می‌دهد و کلامش مؤثر است. در این صورت معنی کلام خدا این است: **خدایی که خود را می‌شناساند.** برای ما مخلوقات، دریافت کلام خدا، مساوی است با دریافت زندگی و برقراری ارتباط با او. برای ما گناهکاران، معنی استقبال از کلام خدا این است که بخشش او را

بپذیریم و با او آشتی کنیم و از گناه و مرگ نجات یابیم. به این دلیل است که گوش کردن به این کلام، زندگی را تغییر داده و کردار ما را هدایت می‌کند.

جهتی برای زندگی

وقتی که کلام، خود را به گوش ما می‌رساند سه هدف دارد: قضاوت (به حقیقت عمل می‌کند و دروغ را افشا می‌کند)، توبه (بخشش گناهان) و فرستادن به رسالت (برای پخش مژده نیکو= انجیل). آنانی که قدرت تبدیل کننده محبت خدا را دیده‌اند از آن پس، نام او را تقدیس می‌کنند. به عبارتی دیگر، شکر به جا آورده، از نام او به نیکی یاد می‌کنند و به نوبه خود محبت خالق را به دیگران می‌شناسانند. این رسالت فقط وقتی امکان پذیر می‌شود که کلام خدا ما را از گناهان ما پاک گرداند. کلیسا مجموعه همین مردم گناهکار نجات یافته‌ای است که توسط این کلام احضار و به دور هم جمع شده‌اند. کلیسا به قدرت محبت الهی شهادت می‌دهد، همان محبتی را که از طریق روح مقدس دریافت می‌کند و این روح، توسط آن کسی از مرگ برخاسته (رستخیز شده) به او داده شده. به این ترتیب به وعده‌ای که از ابتدا داده شده عمل می‌شود: زندگی ابدی، زندگی خدا (روح) به انسان‌ها داده می‌شود. مرگ مغلوب، و پادشاهی خدا آغاز شده. حالا منتظر آشکار شدن آن چیزی هستیم که در زیر پرده ایمان پوشیده است. کلیه اعمال زندگی، مفهوم و اهمیت دیگری پیدا می‌کنند و آن مفهوم این است که با محبت الهی، زندگی جاودانه شروع شده است. مسیح که با برخاستن از بین مردگان قدرت خداوندی بر زمین و آسمان را دریافت کرده، از این به بعد با قدرت روحش در قلب مردم عمل می‌کند؛ نه تنها انسان را به آینده امید می‌دهد بلکه آمال جوانمردانه را در بیدار کرده، انسان را به بهتر کردن شرایط زندگی سوق می‌دهد، آمال را خالص کرده و سپس تقویت می‌نماید و به تمام دنیا پیشنهاد می‌کند. [...] همه را به انسان‌های آزادی تبدیل می‌کند تا از خودخواهی دست برداشته و تمام نیروهای زمینی را برای انسانی کردن زندگی گردآوری کرده، به طرف آن زمانی که انسانیت به هدیه‌ای دلگشا و مطبوع برای خدا تبدیل می‌شود، جلو می‌برد. [واتیکان ۲. کلیسا در جهان امروز ۱۸۸ بند ۱]

زبان انسان و کلام خدا

کلام خدا، سخنان انسان

در کتاب مقدس خدا برای صحبت با انسان‌ها از کلمات خودشان استفاده می‌کند. خدا توسط انسان‌هایی صحبت می‌کند که به آنها الهام کرده و آنان کلامش را به گوش جهانیان می‌رسانند. کتاب مقدس، به عنوان شاهدهی بر ملاقات خدا با انسان‌ها، از یک طرف حضور و اثر خداست و از طرف دیگر، اثر انسان‌هایی که عمل خدا را تجربه می‌کنند و حضورش را درمی‌یابند (درک می‌کنند)، کلام خدا، "ساخته و پرداخته شده" نازل نشده است: خدا انسان‌هایی را انتخاب کرده، امکانات و اختیارات آنان را دست گرفته و آنان کتب مقدس را نوشته‌اند. این انسان‌ها، همچون مؤلفین واقعی، فقط هر آنچه را موافق خواست خدا بوده به رشته تحریر درآورده‌اند. با این حساب، تمام نوشته‌های نویسندگانی که به آنان وحی شده، میبایستی عمل روح‌القدس باشد و باید اعلام کرد که کتاب مقدس، به طور دقیق و بدون دستکاری و اشتباه، حقیقتی را که خدا خواسته برایمان نوشته شود به ما آموزش می‌دهد. (واتیکان ۲ مکاشفه الهی ۱۱)

کلام راستین خدا به گوش نمی‌رسد مگر از طریق بانگ انسانی که آنرا منتقل می‌کند. نمی‌توان ادعا کرد که با خواندن کتاب مقدس، صدای خدا به طور مستقیم، مثلاً از طریق یک ضبط صوت به ما منتقل می‌شود. کلام راستین خدا توسط انسان‌هایی که به آنها الهام شده، به ما رسیده است. البته شرایط روانی، فرهنگی و عقیدتی دست به هم داده و فکر و کلامی انسانی به وجود آورده‌اند.

خدا از طریق انسان‌هایی صحبت می‌کند که روح خود را به آنان داده، البته نه به منظور اینکه آنان را از شرایط انسانی خارج کند، بلکه به خاطر اینکه با زبان انسانی و قابل فهم، صحبت خدا را بیان کنند. به این ترتیب، این افراد همچون نویسندگان یا مترجمی می‌باشند که تجربه‌ای انسانی و یا روحانی، فردی و یا گروهی را بیان می‌کنند. بعضی از این نویسندگان - مترجم‌ها شناخته شده هستند ولی بخش اعظم آنان، حتی آنانی که کتابشان به نام بزرگانی چون موسی و داوود می‌باشد، گمنام باقی مانده‌اند: تورات، مزامیر، کتاب اشعیا و چندین مورد دیگر را این گمنامان نوشته‌اند.

راستیه کتاب مقدس

ممکن است در کتاب مقدس، ناهنجاری‌ها و یا مواردی ضدّ و نقیض وجود داشته باشد. چونکه این کتاب توسط صدها نویسنده و در طی بیش از ده قرن نوشته شده و به این خاطر ممکن است تحولاتی در آن

مشاهده شود: مثلاً عبور از قربانی حیوانات به قربانی روحی و یا اهدای خود برای عدالت (تحت تأثیر پیامبر). گاهی نیز سنی وجود دارند که شبیه یکدیگرند بدون اینکه کاملاً مطابقت کنند: مثل دو روایت آفرینش که در کتاب پیدایش آمده‌اند (در بخش ۲ بیشتر به آن اشاره می‌کنیم)

وقتی خدا آفرینش آسمان و زمین را شروع کرد زمین خالی و غیرمسکونی بود و تاریکی گرداب را پوشانده بود. روح خدا در بالای آنها قرار گرفته بود. و خدا گفت: "که نور باشد" و نور بوجود آمد. خدا گفت: انسان را مثل خودمان بسازیم که به ما شباهت داشته باشد و ماهیان دریا، پرندگان آسمان و همه حیواناتی که روی زمین حرکت می‌کنند، مطیع او شوند. انسان را مثل خودش آفرید، آنان را شبیه خدا آفرید. آنان را نر و ماده آفرید. خدا آنان را برکت داده و به آنان گفت: تولید مثل کرده و زمین را پر کرده، بر آن حکومت کنید. (پید ۱، ۱-۳ و ۲۶-۲۸)

روزی که خدا زمین و آسمان را آفرید در روی زمین، هنوز هیچ درختی در کشتزارها و هیچ علفی در مزارع جوانه نزده بود چون هنوز باران نیامده بود و انسانی نبود که زمین را کشت کند. ولی جریانی از زمین بالا رفته و زمین را آبیاری می‌کرد. خدا با گرد و غباری که از زمین برداشت، انسان را ساخت و در دماغ او نفس زندگی دمید و انسان به موجودی زنده تبدیل شد. خدا در شرق، در عدن، باغی کاشت و انسان را در آنجا گذاشت. خدا از زمین همه نوع درختان جالب و مرغوب برای مصرف رویانید. درخت زندگی در وسط باغ و درخت شناخت خوب و بد [...] (پید ۲، ۴-۹)

آیا این سخنان نسبتاً متفاوت، مطلب درستی را بیان می‌کنند؟ پیامشان برای ما چیست؟ کتاب مقدس نه یک کتاب تاریخی است، نه یک اثر علمی. این کتاب قبل از هر چیز تجربیات دخالت خدا را در زندگی انسان، طی قرون و اعصار بیان می‌کند. هدف این کتاب آشناسازی با این تجربه‌ها و ایجاد آمادگی برای دیدار با خدا می‌باشد. اینچنین تجربه‌ای ممکن است تفسیرهای متفاوتی داشته باشد. ولی همه تفسیرها مشروعیت دارند، چونکه همگی منتهی به همفکری (همدلی = اشتراک) می‌شوند. از این نقطه نظر، تمام کتاب، وحی خدا است و حقیقتاً کلام خدا است، دعوتی الهی که هدف آن تک تک انسان‌ها می‌باشند و آنها را به پیمانی خصوصی و شخصی به منظور نجات آنان دعوت می‌کند.

تجربه‌ای تفسیر شده

متون مختلف از سبک‌های ادبی متفاوتی خبر می‌دهند. خواندن یک شعر، یک سرگذشت، یک مکاشفه و یا یک دعا یکسان نیست. هرکدام مقدمه‌ای است مبتنی بر شناختی مخصوص که نمی‌توان آنرا با دیگر

شناخت‌ها مقایسه کرد. همه می‌توانند مربوط به واقعه‌ای واحد باشند ولی آنچه را نقل کرده‌اند مربوط به روش خاص راوی است و این روش را باید شناخت تا به آنچه خواسته بگوید پی ببریم. همینطور درک هدف نویسنده برای فهم نوشته‌اش مهم می‌باشد. به این ترتیب درک می‌کنیم که کتاب مقدس بالاتر از کتب تاریخی و علمی است و فقط خودش می‌تواند از خود گفته و آنچه را خدا برای نجاتمان می‌خواهد به ما بفهماند (مکاشفه الهی ۱۱). بنابر این باید متون را با استفاده از ابزارهای متخصصین مطالعه کرد. تفاسیر مختلف را نیز باید در نظر داشت تا بتوانیم به شرایطی که سبب نوشتن متون شده است و متون نمی‌تواند آن شرایط را کاملاً بیان کند، پی ببریم.

تجربه‌ای منحصر به فرد

هر دو عهد (قدیم و جدید) در تجربه‌ای منحصر به فرد شریک می‌باشند. وقتی عیسی آمد در فرهنگی بزرگ شد که توسط قومش نسل به نسل منتقل شده بود. برای فهم اشاره‌ها، یادآوری‌ها، نقل قول‌های واضح یا استعارات، باید به عهد قدیم، کتب انبیا و دیگر مدارک مذهبی مراجعه کرد. با مراجعه به این متون، مسیحیان می‌توانند با روش عمل خدای عادل و بخشنده آشنا شوند (مکاشفه الهی). آنان با مراجعه به این کتب می‌توانند تجارب متعدد الهی را ببینند، تجاربی که طی قرون مختلف شامل موارد گوناگون زندگی، از سیاست تا عرفان می‌شود. تاریخ اسرائیل نمونه‌ای از سرگذشت عیسی و خود ما می‌باشد: این سرگذشت توسط یک روح واحد هدایت می‌شود، روحی که خود را بر انظار چشمان ایمان گاهی حاضر و گاهی پنهان می‌سازد.

ملاقاتی با عیسی

واضح است که در نظر یک مسیحی کتاب عهد جدید مرکزیت دارد. در این کتاب نوشته‌های عهد قدیم به مفهوم کامل خود می‌رسند. (مکاشفه الهی، ۱۶). ما از طریق گفتار و کردار عیسی، تاریخ اسرائیل را دوباره خوانی می‌کنیم. تفسیری که مسیحیان از همان قرون اول ارائه دادند، سبب قطع رابطه با کنیسه شد. اناجیل زندگی عیسی را شرح نمی‌دهند بلکه شواهدی هستند از ایمان اولین جامعه‌های ایمانداران مسیحی که برای گواهی دادن بر رستاخیز عیسی و کامل شدن تاریخ اسرائیل، و همینطور برای آمدن ملکوت خدا به این دنیا نوشته شده‌اند. این مژده با مطالعه سرگذشت عیسی در آثاری که شاگردانش از خود به جای گذاشته‌اند در دسترس است.

قرائتی از ایمان برای ایمان

اظهارات و شواهد گردآوری شده توسط کلیسا، مجموعه‌ای الهام شده به حساب می‌آید زیرا که کلیسا، اساس اعتقادش را در این مجموعه می‌بیند و لمس می‌کند: عیسی از میان مردگان برخاسته و امروز در بین ما حاضر است. این مجموعه آنچه را عیسی، پسر خدا، در طی زندگی‌اش در بین انسان‌ها گفته و انجام داده، صادقانه به ما منتقل می‌کند (مکاشفه الهی، ۱۹). بنا بر این، این مجموعه مقدمه‌ای است برای شناخت معنوی (از طریق روح القدس) و مذهبی وقایعی که از دیدگاه‌های مختلفی بیان شده‌اند و به ربط دادن "آمدن عیسی" به وقایع روز کمک می‌کنند و به عبارتی دیگر به باب روز شدن آمدن عیسی کمک می‌کنند. برای رسیدن به حقایق متون، راهی جز درک روحیه نویسندگان آن نیست. این بدان معنی است که کلید درک مفهوم اعلای متون و نجات، فقط در اعتقاد است.

خواندن نوشته‌ها، شنیدن کلام

خواندن در جمع ایمانداران (کلیسا)

کلام در جمع ایمانداران به ما می‌رسد. خدا، خود را بر قومی ظاهر می‌کند و برای نجاتشان با آنان به گفتگو می‌پردازد: وحی رابطه‌ای مافوق طبیعی است که خدا ابتکارش را در دست دارد تا با انسان رابطه برقرار کند، می‌توان وحی را به همچون گفتگویی دانست که در آن کلام خدا با جسم گیری و سپس با انجیل، خود را معرفی می‌کند. به دنبال گناه ابتدایی (گناه آدم و حوا)، گفتگوی پدران و مقدس بین انسان و خدا قطع شد و سپس در طول تاریخ به گونه‌ای تحسین برانگیز بر قرار می‌شد. تاریخ نجات، این گفتگوی طولانی و متنوع را که منشأ آن خدا است، به طور دقیق بیان می‌کند. در خلال گفتگوی مسیح با انسان‌ها، خدا اجازه می‌دهد که چیزی از رمز زندگی وی شناخته شود، او که در شخص سه، ولی در جوهر یکی است، بالاخره می‌گوید چه شناختی را از خود می‌خواهد به انسان‌ها بدهد: او محبت است و عالی‌ترین دستورش محبت است. گفتگو در جوئی اعتمادآمیز برگزار می‌شود: فرزند به این گفتگو دعوت شده و عارف از درک آن عاجز است. (پاپ پل ششم، کلیسای مسیح، ۷۲)

این چنین است که خدا از طریق وقایع تاریخ، با کلمات و تجربه‌های انسانی، با قومش صحبت می‌کند. دسترسی به کلام خدا، خدایی که از حضورش می‌گوید، شنیدن و قبول این کلام، فقط از طریق ساختاری همیشگی و اجباری امکان دارد که نام آن کلیسا (جامعه ایمانداران) است. امروز برای اینکه کلام خدای زنده را گوش کنیم، باید قبول کنیم که کلام را از طریق یک مجمع ایمانی بشنویم، یعنی از کلیسا. چونکه اعتقاد داریم که کلیسا حافظه زنده عهد جدید در عیسی مسیح است. کلیسا کلام را گوش می‌کند و گرامی می‌دارد

و سپس از طریق موعظه، مراسم مذهبی، آموزش و اظهارات آنرا به دیگران منتقل می‌کند. کلیسا روح‌القدس را از عیسی دریافت کرده تا کلام خدا را به طور دقیق تفسیر کند مشروط بر اینکه کلیسا نگوید که روح‌القدس فقط متعلق به او است و یا آنرا زندانی و در جهت منافع خویش دستکاری کند. اسقفان که به گفته /یرنه/ جانشینان رسولان می‌باشند، وظیفه دارند که از راه‌های مناسب استفاده صحیح از کتاب‌های الهی را به ایمانداران بیاموزند. و قبل از هر کتاب دیگری باید استفاده از اناجیل را آموزش دهند. استفاده صحیح احتیاج به ترجمه‌هایی دارد که توضیحات لازم و کافی را همراه داشته باشند تا فرزندان کلیسا با اطمینان به این متون مراجعه کنند و در روح متون فرو روند. (واتیکان ۲ مکاشفه الهی، ۲۵)

قرائتی قلبی

در کتاب مقدس به دنبال کلامی می‌گردیم که قلب را تغذیه و گرم می‌کند، همچون کلام عیسی، آنجایی که برای شاگردان عمواس (لو ۲۴، ۳۱) قسمتی از نوشته‌ها را که مربوط به خود او بود تفسیر می‌کرد. منظور این نیست که قبل از هر چیز شناختمان را در مورد خدا بالا ببریم، بلکه منظور زندگی کردن بر طبق کلام خدا می‌باشد. انجیل یوحنا، مسیری را که شاگرد باید برای دیدن استاد طی کند نشان می‌دهد. منظور همان جایی است که عیسی به نيقوديموس می‌گوید: هیچ کس نمی‌تواند وارد ملکوت خدا شود مگر اینکه از آب و از روح تولدی تازه یابد. (یو ۳، ۵) شرط اول برای نزدیک شدن به کتاب مقدس این است که قلب خود را از هرگونه خواسته‌های خودخواهانه پاک کنیم تا بتوانیم برای پذیرایی کلامی که پیام خدا را به ما منتقل می‌کند، آماده شویم. بنا بر این خواندن کتاب مقدس پیش شرطی دارد که آن گرایش قلب نام دارد: اگر برای کنجکاوی و یا تحلیل و تجزیه ادبی این کتاب را بخوانیم، از آن چیزی نخواهیم فهمید. در ازای خواندن قلبی، کتاب مقدس ما را به سمت گرایش و تعهد در زندگی مان بر اساس کلام خدا سوق می‌دهد. این کتاب ما را به انجام راستی برای رسیدن به نور هدایت می‌کند. (یو ۳، ۲۱)

در خلال این رفت و برگشت‌های دائمی بین نوشته‌ها و زندگی، بین مطالعه و تعهد، نوشته‌ها پیام خود را می‌رسانند و فرصت می‌دهند که خدای زنده با قلب ایمانداران صحبت کند.

قرائتی متنوع

ممکن است قرائت‌های مختلفی از کتاب مقدس وجود داشته باشد: این تنوع به مکان قرائت، دیدگاه و هدفی که بدان منظور کتاب قرائت می‌شود، بستگی دارد. به همین دلیل است که آندسته از علمای مذهبی

که به طرفداران «تئوری آزادی» معروف شده‌اند خروج یهودیان را از مصر (به رهبری موسی) بزرگنمایی کرده و آنرا در رابطه با ستمگری و بی‌عدالتی می‌دانند و به این ترتیب قرائت آنان سیاسی است. این نوع قرائت محدود و هدفدار است. ولی یک قرائت عقیدتی نمی‌تواند فقط به یک جنبه محدود شود: مفهوم واقعی، پس از مقایسه و مجادله بین قرائت‌های مختلف پدیدار می‌شود. از طرف دیگر صحبت از قرائت متنوع به این معنی نیست که هر تفسیری قابل قبول باشد. ملاک اصلی، متجانس بودن عقیده است و این ملاک در همان ابتدای وحی مشخص شده است: «اگر از میان تو نبی یا خواب بین بلند شود و خبر از معجزه یا علائمی بدهد و این معجزه یا علامت به تحقق پیوست و سپس بگوید بیا و برویم خدایان غیر را که نمی‌شناسی پیروی کنیم و آنها را عبادت نماییم، به سخنان آن نبی یا خواب بین گوش فرا مده، زیرا یهوه خدای شما، شما را امتحان می‌کند تا بداند آیا یهوه خدای خود را با تمامی دل و جان محبت می‌نمایید؟ (تثنیه ۱۳، ۲-۴)

در حقیقت نوشته‌ها، نشانه‌هایی از وجود شخصی هستند که آن شخص را نمی‌توان در بعد یک دیدار محدود کرد. کلیسا از هر فرد مسیحی دعوت می‌کند که به خدایی که از طریق عیسی مسیح صحبت می‌کند گوش فرا دهد. قرآن ما را اهل کتاب نامیده ولی ما خود را اهل کلام می‌دانیم، ما خدمتگذاران خدای زنده‌ای هستیم که از طریق شخص عیسی خود را جلوه گر ساخت، همان خدایی که عیسی، کلام انسان شده اوست. هدف این است که با قرائت مکرر نوشته‌های الهی، به بالاترین شناخت عیسی مسیح نائل شویم. (فی ۳، ۸)

قدیس ژرم^۱ می‌گوید «شناختن نوشته‌ها مساوی است با شناختن مسیح». باشد که مسیحیان برای شناخت متون مقدس داوطلبانه حرکت کنند: یا از طریق مراسم مذهبی که از کلام خدا آب می‌خورند، یا با مطالعه‌ای مذهبی و یا با شرکت در کلاس‌های متناسب و از طریق وسایل امروزی که با اجازه رهبران مذهبی توسعه یافته‌اند و قابل تحسین می‌باشند. مسیحیان فراموش نکنند که عبادت بایستی همراه با مطالعه نوشته‌های مقدس باشد تا گفتگو بین انسان و خدا برقرار شود (واتیکان ۲ مکاشفه الهی ۲۵)

خدا بزرگتر است

الف داشتن با کتاب مقدس مساوی است با عادت کردن به اخلاق خدا، خاموش ماندن در مقابل وی، اقرار کردن به ناتوانی در مقابل روشهای وی و در مقابل فروتنی و ظاهر ناتوان او بر روی صلیب.

^۱ Jérôme

علیرغم فاصله فرهنگی و بعضی اشکالات غیر قابل رفع و متونی گاهاً نامفهوم، تماس با کتاب عهد قدیم ما را به حوزه آموزشی خدا میبرد. همانطوری که قوم یهود را راهنمایی کرد، همانطور ما را نیز در میان کوه و صحرا هدایت کرده و به ما نشان می‌دهد که او کیست و قبل از اینکه ما او را بشناسیم، او حاضر بوده است. وقتی برای فهم کتاب عهد قدیم سعی و کوشش می‌کنیم، متوجه میشویم که برای درک پیام آن احتیاج به ترجمه‌ای جدید داریم، ترجمه‌ای که با کلمات امروز و با توجه به تنوع فرهنگ‌های امروزی باشد. برای اینکه کتاب مقدس کلامی زنده، نافذ و الهام کننده باشد، باید وارد فرهنگ ایمانداران شود. همانطوری که عیسی در فرهنگ یهود تربیت شد و به میان مردمی مصمم آمد.

جهان‌شمول بودن پیام این کتاب به خاطر این نیست که احتمالاً از امور روزمره به دور و مبهم و معنوی است. جهان‌شمول بودن پیام این کتاب به این دلیل است که پیامی محسوس است و تا عمق گوشت و روح شنونده اثر می‌گذارد. در این صورت، گوش کردن به کلام، خواندن و خواندن مجدد نوشته‌ها، مساوی است با ایمان به اینکه خدا از آنچه ما می‌توانیم در باره‌اش فکر کنیم بزرگتر است. او از طریق رویدادها با تمام ملل صحبت می‌کند و این صحبت کردن‌ها به طرق مختلفی صورت می‌گیرد که بعضی از آنها در کتاب مقدس نامبرده شده‌اند، (مثلاً درایت بابلی‌ها و یا مصریان). گوش کردن به خدا مساوی است با دقت کردن به تمام این صداهایی که از تجربه‌های معنوی دیگر جویندگان خدا و به طور کلی از تمام انسانیت به ما می‌رسد.

فصل دوم

کلامی که آفریننده همه چیز است

نجات دهنده، بنا بر این آفریدگار

اعتقادنامه ما این چنین شروع می‌شود: من به خدا ایمان دارم، پدر قادر مطلق، آفریدگار زمین و آسمان... این اعتقادنامه از رسولان برای ما بجا مانده است. اعتقاد ما به مسیح خداوند و نجات دهنده، پسر پدر، از ایمان به پدر خالق، جدایی ناپذیر است. روح القدس به ما امکان می‌دهد که قدرت خلاق خدا را در نجاتی که از طریق مسیح دریافت و تجربه کرده‌ایم، بینیم. از نظر ما، خدا تنها موضوعی برای شناخت نیست بلکه عیسی و از طریق وی روح القدس به ما اجازه می‌دهد که او را پدر بنامیم. (غلا ۴، ۶)

این رابطه فرزندی در مسیح، پایه گفتار ما در باره خداوندی خدا است. اسرائیل، خود به این خداوندی خدا بر تمام جهان اعتراف کرده زیرا در طول تاریخش، قدرت رهایی بخش خدا را تجربه کرده است: خدایی که گناهان تو را می‌بخشد و در رحم مادر تو را شکل می‌دهد اینچنین می‌گوید: این من هستم خداوندی که همه کار می‌کنم، آسمان را به تنهایی گستراندم و زمین را پهن کردم، چه کسی همکار من بوده؟ [.....] در باره اورشلیم می‌گویم که مسکون شود، برای شهرهای دیگر یهودا می‌گویم که دوباره ساخته شوند، به آنچه ویران است ارزش خواهیم داد. به دریای عمیق می‌گویم خشک شو و جریانت را خشک خواهیم کرد. به کورش می‌گویم: شبانم باش، هرآنچه برایم مطبوع است انجام خواهد داد و در باره اورشلیم خواهد گفت دوباره ساخته شود و در باره معبد خواهد گفت که از نو بنیاد شود. (اش ۴۴، ۲۴-۲۸)

جهان چهارچوب و صحنه وقایعی پی در پی است که خدا آنرا با کلامش هدایت می‌کند. به این ترتیب، ما خود را آفریده شدگان این کلام می‌دانیم. هم ما و هم آنچه ما را احاطه کرده که به آن وابسته‌ایم و با آن در تعامل هستیم و زندگی ما را ممکن می‌سازد، همه را کلام آفریده است. و این به آن خاطر است که ما در تاریخمان روابط پدرانۀ خدا را تجربه می‌کنیم.

این نحوه صحبت در باره تاریخ و جهان در قالب آفرینش، و اطلاق کلمه مخلوق به افراد، مخاطراتی نیز دارد که باید به آن دقت کرد و به سؤالات اسلام و مدرنیته (علمی یا سکولار) نیز جواب داد.

آفریدگار و قانونگذار

از یک طرف در اسلام، رابطه خدا با مخلوقات، رابطه بنیادین ایمان است. این رابطه نوعی وابستگی مستقیم تمام مخلوقات به خالق می‌باشد، حتی شرط شکوفایی انسان این است که تسلیم قانون الهی باشد (مسلمان = تسلیم خدا). این امر در جهت گیری قانون منشعب از قرآن و تفسیر آن اثر می‌گذارد. نام عربی این قانون شریعت می‌باشد به معنی راه. مسلمانان سعی می‌کنند همه چیز را در این راه وارد کنند. راهی که انتهای آن کمال همه چیز، مطابق خواسته خدا است. به این ترتیب، مذهب نقشی اخلاقی، سیاسی و اجتماعی دارد. مذهب شامل همه آفرینش می‌شود: این همان چیزی است که جریانات بزرگ سیاسی مدرن اسلامی ادعای آن را دارند.

این چنین برداشتی از نقش مذهب و قانون الهی در رشد انسان و اجتماع، ما مسیحیان را مورد سؤال قرار می‌دهد.

همکاران خدا

از طرف دیگر بخشی از مسیحیان کشورهای غربی، تحت تأثیر جامعه خود به طرف سکولاریزاسیون رفته‌اند. در چنین محیطی، خدا به زندگی افراد و به جریان تاریخ ربط داده نمی‌شود. تاریخ تابع قوانین طبیعی، روانشناسی، اقتصادی، سیاسی و غیره است. مذهب به زندگی خصوصی انسان محدود می‌شود: حداکثر انتظاری که از مذهب دارند تنظیم روابط اخلاقی است. هر چند که با این نظریه کاملاً موافق نیستیم، ولی می‌پذیریم که خدا نمی‌تواند مستمسک کمبودهای انسانی شود. طبق آنچه به مسیحیان وحی شده، خدا، دنیا را به انسان واگذار کرده تا انسان در آن به طور مسئولانه عمل کند: انسان باید با زیرکی قوانین جهان را پیدا کرده و آن را اداره کند. به این ترتیب بین خدا و انسان رقابتی وجود ندارد، انسان همکار خدا می‌شود.

یک موضوع برای ایمانداران حتمی است: فعالیت انسان، فردی یا جمعی، کاری عظیم است که انسان سعی کرده توسط آن زندگی خود را بهبود بخشد و این فعالیت انسان با نقشه خدا مطابقت دارد. انسانی که به صورت خدا آفریده شده، مأموریت دارد زمین و محتویات آن را تسلیم خود سازد و بر جهان حکومت کند، حکومتی بر مبنای تقدس و عدالت، و با اعتراف به اینکه خدا آفریدگار همه هستی است و انسان باید هستی خود و کائنات را مدیون او بداند بطوری که در هر مکانی خدا را تجلیل کند. مسیحیان، خلاقیت و شهامت انسان را مخالف قدرت پروردگار نمی‌دانند و مخلوق را رقیب خالق نمی‌پندارند، بلکه آنان معتقدند که فتوحات انسان علامتی از بزرگی خدا و نقشه خدا است، نقشه‌ای که زیبایی آن را نمی‌توان با کلمات بیان

کرد. هر چه قدرت انسان بیشتر شود به همان اندازه محدوده مسئولیت‌های شخصی و اجتماعی وی زیادتر می‌شود. به این ترتیب پیام مسیحیت، انسان را از ساختن باز نمی‌دارد و او را به بی‌تفاوتی نسبت به دیگران تشویق نمی‌کند بلکه برعکس، این موارد را تکلیفی ضروری می‌داند. (واتیکان ۲ کلیسا در دنیای امروز ۳۴)

وحی نوری است برای ذکاوت انسان. وحی مدلی را که از قبل تهیه شده باشد و کافی است که انسان آنرا تکثیر کند، بر انسان تحمیل نمی‌کند.

در تابستان ۱۹۸۵، ژان پل دوم، در کازابلانکا (دارالبیضا) خطاب به مراکشی‌ها گفت که آمده است تا برایشان از خدا صحبت کند و از عقیده‌اش بگوید. او نظریه‌ای را در باره آفرینش ارائه کرد و حتی از قرآن نقل قول کرده، گفت: «خدا نمی‌خواهد که انسان منفعل بماند، خدا زمین را به انسان به امانت داده است... شما مسئولان دنیای فردا هستید»

این چنین موعظه‌ای که اساساً مسیحی است و مخاطب آن مسلمانان می‌باشند، محور اصلی یک جهان بینی صحیح رابطه بین خالق و مخلوق می‌باشد. خدا، انسان را آزاد و مسئول آفریده تا زمین را مرتب و منظم ساخته، انسانیت را به نحوی موزون با تمام آفرینش رشد دهد.

چطور کتاب مقدس از آفرینش سخن می‌راند؟

از آزادی تا آفرینش

اولین موعظه رسولانی نشان می‌دهد که اولین جوامع مسیحی، میراث مذهبی یهودیت را قبول کرده و کتاب عهد قدیم را متعلق به خود می‌دانستند. وقتی پولس در لستره خبر از انجیل (خبر خوش) می‌دهد، تأکید می‌کند که منظور این پیام، برگشت به طرف خدای زنده‌ای است که زمین و آسمان، دریا و محتویات آن را آفریده است (اع ۱۴، ۱۵). وی همچنین در مقابل مشرکین آتن، بدون هیچ اشاره‌ای به تاریخ اسرائیل و پیامبران، به اعتقاد قوم خویش اعتراف کرده (اع ۱۷، ۲۲) و می‌گوید: یهوه، نجات دهنده اسرائیل همه چیز را خلق کرده است. کتاب عهد قدیم با گزارش پیدایش و شرح آفرینش شروع می‌شود. "خدا در ابتدا زمین و آسمان را آفرید". می‌دانیم که این متن پس از شکست اورشلیم در سال ۵۸۷ قبل از میلاد نوشته شده است. نخستین ایمان قوم اسرائیل ایمان به خدایی بود که محافظ و همدرد وی بود و او را از بندگی مصر نجات داده و در این راه هوشیاری و قدرت حاکمانه‌ای از خود نشان داد. این ایمان ابتدائی به آفریدگار بودن خدا، کمتر توجه داشت.

خدا عهد می‌بندد

من بیچارگی قوم خود را که در مصر زندگی می‌کرد دیدم [...] تصمیم گرفته‌ام او را از دست مصریان آزاد سازم (خروج ۳، ۷). خروج از مصر، عبور از دریای سرخ و حرکت در صحرا شروع تاریخ اسرائیل است. این وقایع در عبادت یهود یادآوری می‌شود. هر سال در مراسم عید گذر آنرا «باب روز» کرده و به وقایع معاصر ربط می‌دهند. این رویدادها در خاطره اسرائیل همچون تجربه‌ای است که پایه گذار تاریخش است. آنچه در ابتدا مجموعه چند طایفه بود به قومی تبدیل می‌شود که به خاطر ایمان به خدایی که او را نجات داده به هم پیوسته و از آن به بعد، به کلام و قانون خدا می‌پوندد. بین این قوم و خدا عهدی ناشکننده وجود دارد: «بیاد آر روزهای سابق را. در طول ایام از نسلی به نسل دیگر برگرد، از پدرت بپرس و به تو خواهد آموخت، از ریش سفیدان بپرس و به تو خواهند گفت. باری تعالی زمین را بین اقوام تقسیم کرد و مرزهای آنان را تعیین نمود، ولی فرزندان یعقوب را برگزید تا ملک او باشند. چون زمین خدا، قوم او، و یعقوب میراث اوست. در صحرا به دیدار قومش رفت جایی که قوم تنها و در میان زوزه‌های وحوش بود، قومش را در آغوش کشید و تعلیم داد و همچون مردمک چشم خود از او نگهداری کرد، او همچون عقابی است که بچه خود را تشویق می‌کند در بالای سر بچهاش پرواز می‌کند و او را بر روی بال‌هایش حمل می‌کند» (تثنیه ۳۲، ۷-۱۱)

خدا، شبان و پدر

آن کسی که از میان بوته سوزان خود را به موسی معرفی می‌کند فرد ناشناخته‌ای نیست. روایات قدیمی، رابطه وی را با ابراهیم و ذریت وی روشن می‌سازد. من خدای پدر تو هستم، خدای ابراهیم، اسحق و یعقوب (خروج ۳، ۶). با این حساب آنچه در صحرای سینا می‌گذرد ادامه تاریخ است. در اینجا خدا در جستجوی انسان است. بر عکس آن حرکت طبیعی که در آن انسان به دنبال خدا می‌گردد، در اینجا خدا به پیش انسان می‌آید. در طول تاریخ، اسرائیل کشف می‌کند که خدا آفریدگار اوست و او را با لطف خاصی انتخاب کرده است. خدا خود را یک شبان، یک نگهبان و نه یک مستبد معرفی می‌کند. «قادر مطلق که دریای سرخ را شکافته» قبل از هر چیز بخشایشگر، باوفا و پدر است. وقتی اسرائیل جوان بود او را دوست داشتیم و او را پسر خواندم، ولی هر چه بیشتر او را دوست داشتیم، بیشتر از من دور شد. برای بعل قربانی کرد و برای بت‌ها بخور سوزانید، علیرغم این، به افرایم راه رفتن آموختم و دستانش را گرفتم ولی او نفهمید که من مواظبش بودم. من او را با محبت هدایت کردم. او را مانند طفل شیرخواری بلند کرده در بغل فشردم و به او خوراک دادم (هوشع ۱۱، ۱-۴). رابطه خدا با ایمانداران اینچنین توسعه می‌یافت.

از عهد تا آفرینش

پس از سقوط پادشاهی شمال (رجوع کنید به فصل ۴) و ارتباط قوم یهود با اقوام دیگر، و به سبب موعظه‌های پیامبران، قوم یهود از موقعیت منحصر به فرد خود آگاهی پیدا کرد. [خلاصه این موعظه‌ها چنین است] «با توجه به اینکه یهوه چندین بار خود را ناجی قوم نشان داده، پس برای او محدودیتی وجود ندارد و ملل دیگر نیز در اختیارش می‌باشند. نظر به اینکه یهوه توانسته بر جریان تاریخ انسان‌ها تسلط داشته باشد پس او اداره کننده قدرت‌های طبیعی نیز هست، بنابر این آسمان‌ها را آفریده و گسترانده. اوست که زمین را منجمد کرده و گیاهان را رویانده است. اوست که به انسان روح داده که زندگی کند و به موجودات نفس داده تا حرکت کنند (اش ۴۲، ۵). از قدرت‌های طبیعی و از انسان نباید ترسید چون یهوه بی‌نهایت قویتر از شاهان و نیروهای غیبی است.»

اما تماس با ملل غیر یهودی سبب آشنایی با جهان بینی آنان نیز شد و یهود مجبور شد اصالت ایمان خود را بیان کند. آن قسمت از کتاب مقدس که در رابطه با خلقت است، در این دوره نوشته شده است. قدیمی ترین متن از خلقت انسان برآمده از گل و لجن صحبت می‌کند (پید ۲ و ۳). انسان به خاطر روحی که خدا در او میدمد به حرکت در می‌آید. بنابر این انسان به خدا تعلق دارد و وابسته به اوست. متن دیگری که در باب اول کتاب آفرینش آمده، جا و مقام انسان را در طبیعت مشخص می‌کند: این روایت با روایت بابلیان در باره آفرینش مخالفت می‌کند و طبیعت را خدا نمی‌داند بلکه آنرا مخلوق خدا می‌داند (در آن زمان یهود در بابل اسیر بود). طبیعت از خدا جداست. بود و نبود همه چیز به خدا بستگی دارد.

آفرینش و انتخاب

پیامبران اسرائیل در موعظه‌هایشان تا جایی جلو می‌روند که آفرینش را به برگزیدگی قوم خویش ربط می‌دهند: «ای خداوند خدا، این تو هستی که زمین و آسمان را با نیروی عظیمت خلق کرده‌ای. وقتی نیرویت را به کار می‌اندازی هیچ چیزی برایت مشکل نیست، تو هستی که مساعدت را تا هزار نسل ادامه می‌دهی [...] در مصر، خود را با اعمال شگفت آور نشان دادی، اعمالی که هنوز ارزش آن نمایان است و تو خود را آنچنان در بین اسرائیل و در بین تمام بشریت مشهور ساختی که شهرت تو به همه جا رسیده است. با آیات و علامات، با دست قوی و با بازوی بلند و هیبت عظیم، قومت را از مصر بیرون آوردی و این زمین را که قبلاً به پدران‌شان قول داده بودی به آنها دادی (ار ۳۲، ۱۷-۲۲)». پس از آن اشعیا این نقطه نظر را توسعه داده و به آخرالزمان ربط می‌دهد: ذکاوت الهی که همه چیز را خلق کرده و قوم را هدایت نموده، خلقت را تا پایش راهنمایی خواهد کرد: «آسمان‌های جدید و زمینی نو»، جایی که بالاخره عدالت، صلح و خوشبختی

حکومت خواهد کرد. اینک آسمان‌های جدید و زمینی نو خلق خواهیم کرد، گذشته یادآوری نخواهد شد و اسرار قلب‌ها دست نخورده خواهند ماند. برعکس اشتیاق و شادمانی دائمی خواهیم آفرید، اشتیاقی که خواهیم آفرید اورشلیم و وجد مردم آن است [...] از این به بعد نه در آن فریادی خواهد بود و نه گریه‌ای. طفل شیر خوار نخواهد مُرد و پیر مُرد قبل از کامل شدن عمرش از دنیا نخواهد رفت [...] گرگ و میش با هم زندگی خواهند کرد. شیر همچون گاو علف خواهد خورد و خوراک مار گرد و غبار خواهد بود. هیچ بدی و ویرانی در کوه مقدس من به بار نخواهد آمد (اش ۶۵، ۱۷-۲۵).

عقلای اسرائیل همچنین خواهند گفت که خدا کسی است که به انسان زندگی و به تاریخ جهت می‌دهد. حضور و عمل خدا مجزا است (بدون دخالت در امور انسان) و فقط پیامبران می‌توانند حضورش را درک کنند (کتاب‌های ایوب و جامعه...). عقلای یهود بیشتر بر شرایطی که برای اجرای عمل خدا لازم است تأکید خواهند کرد: انسان باید با درایت، محتاطانه، موزون (به اندازه) و با این فکر که خدا ناظر است، عمل کند. عقلا و پیامبران یهود اتفاق نظر دارند که باید احترام به انسان و به آفرینش را یادآوری کرد.

استحقاق انسان، مخلوق خدا

آنچه را که پیامبران در باره انسان اعلام کرده بودند، در وجود عیسی مسیح به واقعیت پیوست، سپس از تمام انسانیت دعوت می‌شود تا به میراثی که تا آن زمان مخصوص یهود بود، دسترسی پیدا کند. (افس ۳، ۶). هر کس می‌تواند از طریق عیسی مسیح وارد رابطه پدرانه با آن کسی شود که عیسی او را پدر می‌خواند. گناه هر کسی را می‌شود بخشید و او را به راه عدالت یعنی رابطه پدرانه با خدا راهنمایی کرد. همه انسان‌ها شبیه خدا آفریده شده‌اند و می‌توانند فرزندان خدا شوند به شرط اینکه اعمال خود را با اعمال عیسی مطابقت دهند، همان عیسائی که پسر اول است. همان عیسی که هر انسانی می‌تواند مقام خود را در او بجوید: «صورت خدای نامرئی» (کول ۱، ۱۵). عیسی انسان کاملی است که آن شباهت را که انسان می‌بایست به خدا داشته باشد و کیفیت آن به خاطر نخستین گناه (گناه آدم و حوا) دچار خرابی شده بود، دوباره برقرار کرد. زیرا طبیعت انسانی در عیسی جذب نشد بلکه پذیرفته شد. با این عمل عیسی، طبیعت انسانی در ما نیز به مقامی بی‌همتا رسید. زیرا با «جسم‌گیری» خود، پسر خدا، خود را به هر انسانی پیوند داده است. او با دست‌های انسانی کار کرد، با هوش انسانی فکر کرد و با قلبی انسانی دوست داشت (واتیکان ۲، کلیسا در جهان امروز ۲۲. ۲).

شبیهِ خدا

یهودی که خود را در جهان بی‌کران گمشده می‌بیند و واقف به کمبودهایش نیز می‌باشد، به خاطر عهدی که با پدران‌ش بسته شده، خود را محبوب خدا می‌داند. خوشبختی و زندگی پربار بدون رابطه‌ای عادلانه با خدایی که پدر و خالق است ممکن نیست. گزارش آفرینش نشان می‌دهد که انسانی که به زندگی فراخوانده شده، دارای هوش و کلام است. او مخاطب خدایی است که با او صحبت می‌کند. این رابطه غیر اجباری که بین آنها برقرار می‌شود ممکن است قطع شود و در این صورت بهای آن رنج و مرگ است. با وجود این، انسان، تصویر خدا باقی می‌ماند و طبیعتش نمی‌تواند کاملاً فاسد شود. وجدان، گواه این منشأ است و هر چند که عمل وجدان نامحسوس و نامفهوم است ولی به ارشاد شخص گناهکار ادامه می‌دهد. به خاطر وجدان است که انسان به جستجوی خدا ادامه می‌دهد و از او فرمانبرداری می‌کند. انسان احساس می‌کند که در عمق وجودش قانونی وجود دارد، قانونی که خود انسان آنرا ننوشته ولی باید به آن احترام بگذارد. وجدان این صدایی است که بدون وقفه او را به خوبی و انجام اعمال نیک و دوری از بدی سوق می‌دهد. در وقت لازم، وجدان در دل انسان طنین می‌اندازد و می‌گوید: این را انجام بده، از آن پرهیز کن. خدا در دل انسان قانونی حک کرده و شأن انسان در این است که از آن قانون پیروی کند. این همان قانونی است که در باره انسان قضاوت خواهد کرد. وجدان مخفی‌ترین نقطه انسان است. وجدان همچون زیارتگاهی است که در آنجا با خدا تنهاست و صدایش شنیده می‌شود (واتیکان ۲، کلیسا در جهان امروز ۱۶). با استفاده از وجدان و زیرکی خود، انسان می‌تواند به نمایندگی از طرف خالق، مخلوقات را اداره کند: زیرا رسالت انسان به ثمر رساندن است و نه بهره‌برداری و خرابکاری. این مطلب پایه‌ای است برای حفاظت محیط زیست. همه چیز از خدا است و همه چیز پس از افزوده شدن آنچه حاصل کار و زیرکی انسان است، باید به او برگردد. انسانی که به جای گرایش به وجودداشتن و رشد کردن، جذب دارایی و لذت شده، بیش از حد معمول و به طریقی نامنظم از منابع زمین و زندگی استفاده می‌برد. انسانی که به توانایی‌های خود پی برده و کشف کرده که توان تبدیل و به عبارتی دیگر توان خلق کردن را دارد، فراموش کرده که بر روی منابعی کار می‌کند که سازنده آن خدا می‌باشد و خدا آنرا به او هدیه داده است. این انسان خیال می‌کند که هر طور بخواهد می‌تواند از زمین استفاده کند. ولی برای زمین هدفی وجود دارد و انسان نباید به این هدف خیانت کند. انسان به جای اینکه به ایفای نقش خود که همکاری با خدا است بپردازد، خود را جانشین خدا دانسته و بدین ترتیب سبب طغیان طبیعت می‌شود چون به جای اینکه بر طبیعت حکومت شود با آن بدرفتاری می‌شود (ژان پل دوم، صدمین سالگرد، اول ماه مه ۱۹۹۱، شماره ۳۷، مسئله محیط زیست).

دعوت به همدلی (اشتراک)

"خدا انسان را آفرید. آنها را شبیه خدا آفرید. آنها را مرد و زن آفرید" (پید ۱، ۲۷). تفاوت جنس، شروع و منبع زندگی در جامعه است. زندگی ای که نه بر زور بلکه بر محبت پایه گذاری شده است. نظر به اینکه انسان شبیه خدا است از او دعوت شده از خود بیرون آمده، وارد روابطی شود که در آن باید احترام به دیگران را بیاموزد، دیگرانی که متفاوتند ولی آنان نیز شبیه خدایند. با پذیرفتن این مفهوم که «انسان می‌دهد و می‌گیرد» ایماندار می‌داند که اساساً زندگی خود را از خدا و از کلام خلاق او، یعنی همان کلامی که خود را در بدن عیسی مسیح ظاهر ساخت، دریافت می‌کند.

ما آفریده خدا هستیم به همین خاطر رابطه فرزندی با پدر داریم، همان پدری که سرچشمه همه چیز می‌باشد و از ما دعوت شده که با دیگران رابطه برادرانه داشته باشیم. مسیحیان معتقدند خدا، خود، اشتراک (اتحاد=توحید) است و با توجه به اینکه پدر، پسر و روح، اتحاد الهی را در محبت متقابل تشکیل می‌دهند ما می‌فهمیم که با دریافت کردن روح، از ما دعوت می‌شود که به اتحاد الهی وارد شویم. این اتحاد آخرین پایه (بنیاد) هر واقعیتهای و هدف تاریخ انسانیت است. در عمل تمام ملتها جامعه واحدی را تشکیل می‌دهند، همه از یک اصل هستند. از آنجایی که خدا آفریدگار است و روی زمین را از نسلهای مختلفی پر کرده پس همه یک مقصد دارند (زیرا خدا تنها یک هدف دارد)؛ امدادهای غیبی خدا، آیات هدایت کننده به طرف نیکی و نقشه نجات او شامل حال همه می‌شود تا اینکه منتخبین در شهر مقدس گردآوری شوند، شهری که از جلال خدا منور خواهد بود و جایی که تمام مردم در نور او حرکت خواهند کرد (واتیکان ۲، کلیسا و مذاهب غیر مسیحی، ۱).

همدلی با خدا

خداوند، تو ما را برای خود آفریده‌ای و تا زمانی که در نزد تو ساکن نشویم قلبمان آرام نمی‌گیرد (قدیس اگسستین هیپونس به نقل از کلیسا در جهان امروز، ۱). ما که مخلوق خداییم و شادی پدرانه را در عیسی درک کرده‌ایم، برای خدا خلق شده‌ایم. حتی وقتی انسان گناهکار است، علاقه به خدا را در دل نگه می‌دارد. اگر انسان به دل خود نگاه کند آنرا متمایل به بدی می‌بیند، او خود را در بدی‌های بسیاری غوطه ور می‌بیند، بدی‌هایی که از خالق نیامده‌اند چون خالق خوب است. انسان خدا را که سرچشمه است رد کرده و به این خاطر سبب به هم خوردن نظم شده که می‌باید او را به هدفش هدایت کند، آن نظم که شامل رفتار با خود، با انسان‌های دیگر و با تمام مخلوقات می‌شود، از بین رفته است (واتیکان ۲ کلیسا در جهان امروز، ۱۳). علیرغم اشتباه انسان، وعده‌های الهی پابرجا می‌مانند. خدا، عهد شکسته شده را تجدید می‌کند و در

عیسی مسیح این عهد جاودانه می‌شود. قبل از این عقلای یهود در باره نیکی الهی تفکر کرده و نتیجه گرفته‌اند که : خدا مرگ را نیاورده، خدا از نابودی زندگان خوشحال نمی‌شود، او همه چیز را برای ماندن خلق کرده است (کتاب حکمت ۲، ۲). نابودی جسم سبب شکسته شدن عهد با خدا نمی‌شود، مرگ عبوری است به طرف دیداری رودررو با آفریدگار. امید به رستاخیز تک تک افراد، بر قدرت خدا و بر وفاداری وی به عهدش استوار است. ما در انتظار آفرینش جدید به سر می‌بریم، آفرینشی که وعده داده شده و در راه است : همانند دانه‌ای که در دل زمین است و یا همچون خمیرمایه‌ای که با خمیر مخلوط شده باشد. «زمین و آسمان جدیدی دیدم، زمین و آسمان قبلی از بین رفته بود و دریایی وجود نداشت، دیدم که شهر مقدس جدید (اورشلیم) از پیشگاه خدا همچون نامزدی که خود را برای شوهرش آرایش کرده باشد، پایین آمد. صدای بلندی از تخت می‌آمد و می‌گفت : "این است مسکن خدا در بین انسان‌ها. او در بین انسان‌ها مسکون خواهد شد و آنها قوم او خواهند بود، خدایی که همراه آنان خواهد بود و اشک را از چشمانشان پاک خواهد کرد. دیگر مرگ وجود نخواهد داشت، نه سوگواری خواهد بود نه فریادی نه رنجی، چون جهان قدیمی تمام خواهد شد" [...] "اینک همه چیز را از نو می‌سازم" « (مکا ۲۱، ۱-۵).

از طریق عیسی مسیح

عیسی مسیح شاهد این آفرینش جدید است، و می‌توان او را "آدم جدید" نامید (۱-قرن ۱۵، ۴۵-۴۹). چون زندگی جدید توسط او وارد تاریخ شد. او از روح الهی متولد شده و در جسم خود قدرت خلاقی دارد که مخلوق را در عدالت نوسازی می‌کند: رابطه صحیح محبت پدران و برادران. این نوسازی توسط پیامبران اعلام شده و ارمیا چنین می‌گوید : «قانونم را در عمق وجودشان گذاشته و آنرا بر قلبشان خواهم نوشت. پس من خدایشان خواهم بود و آنها قوم من خواهند بود همه از کوچک تا بزرگ مرا قبول خواهند داشت. این است سخن یهوه.»

کل خلقت که تا امروز مبتلا به درد زاییدن است (روم ۸، ۲۲) و خواهان آزادی است، در نهایت به آزادی خواهد رسید. نجات تمام خلقت در آفرینشی نو توسط روح انجام خواهد پذیرفت: رستاخیز عیسی اولین نمونه آن در تاریخ است (افس ۱، ۱۰).

خدایی که همواره در عمل است، خالق آزادی‌ها

خدای ساکت

دخالت خدا در جریان امور واضح نیست و به نظر می‌رسد که خدا خود را از جهان کنار کشیده، با وجود این، او در دنیا ساکن است:

در حالی که عده‌ای وجود خدا را انکار می‌کنند عده‌ای دیگر معتقدند که در مورد خدا نمی‌توان با اطمینان صحبت کرد. بعضی دیگر طوری از خدا صحبت می‌کنند که انگار بحث خدا بی‌هدف است. خیلی‌ها نیز از حدود علوم مثبت گذشته و یا ادعا می‌کنند که فقط با دلایل علمی باید همه چیز را توجیه کرد و برخی خیال می‌کنند که هیچ واقعیتی را نمی‌توان قطعی دانست. بعضی آنقدر به انسان اهمیت می‌دهند که اعتقاد به خدا را پریشانحالی می‌پندارند، آنان بیشتر به فکر انسان هستند تا به فکر نهی خدا. بعضی نیز خدا را مطابق با افکار خود تعریف کرده و سپس رد می‌کنند و البته تعریف آنان به خدای انجیل ربطی ندارد. بعضی دیگر اصلاً صحبت خدا را به میان نمی‌آورند: آنان با نگرانی‌های مذهبی بیگانه‌اند و نمی‌دانند چرا باید برای مذهب نگران بود (واتیکان ۲، کلیسا در جهان امروز ۱۹، ۲).

هیچ کس نمی‌تواند با قاطعیت بگوید که ملکوت خدا کجاست (مت ۲۴، ۲۳) و بنابر این هیچ کس مجبور نیست به راه‌های خدا برود. آزادی انسان دست نخورده باقی مانده و افراد صادق می‌توانند بی‌خدا (ملحد) و یا لادری باشند (آنچه را نامرئی است نمی‌توان شناخت). ایمان کاملاً مجانی است و حاصل ملاقات با «شخصی» است که بدون اجبار ارشاد و همراهی می‌کند. ایماندار حضور این «شخص» را در علائمی می‌بیند که برای همگان محسوس نیست. جواب انسان به خدا باید کاملاً داوطلبانه باشد: بنابر این هیچ کس را نباید مجبور به ایمان آوردن کرد. [...] در حقیقت خدا از انسان می‌خواهد که او را در روح و صادقانه خدمت کند؛ این دعوت خدا، انسان را مجبور به آگاه شدن و قضاوت کردن می‌کند ولی او را مجبور به ایمان آوردن نمی‌کند. خدا که خالق انسان است به مخلوق خود اهمیت می‌دهد. انسان باید مطابق قضاوت خویش حرکت کند و از آزادی خود بهره برد [...] خدا خود را در وجود عیسی مسیح آشکار ساخت و راه‌های خود را شناسانید [...] او شاگردانش را دعوت کرد و با صبر و حوصله منتظرشان ماند (واتیکان ۲، آزادی مذهبی، ۱۱).

همانطوری که قبلاً به آن اشاره شد، عقلای یهود از این سکوت و عدم دخالت خدا آگاه بودند، از یک طرف امور مهمی را که در رابطه با خدا بود جشن گرفته، یادآوری می‌کردند (مثل عید گذر و آزادی از مصر) و از طرف دیگر می‌دانستند که در لحظات مشکل باید از سکوت و بی‌تفاوتی ظاهری خدا خلاصی یافت و توجیهی پیدا کرد:

چرا مشرکان می‌گویند خدایشان کجاست؟ (مزمور ۱۱۵). در چنین شرایطی که فلسفه جای مهمی در تربیت پیدا می‌کند، ظاهراً ایمان جوابگوی تمام مشکلات نیست (ایوب و...). با وجود این، امید به دخالت خدا به طرفداری از مسیحش از بین نرفته بود. ولی وقتی مسیح آمد خود را به صورت خدمتکاری خاموش و ساکت نشان داد (متی ۱۲، ۱۸-۲۱). بدین سان، عیسی سبب غافلگیری افراد زیادی از جمله شاگردان خودش شد (نا امید). هر چند که یحیی تعمید دهنده خودش عیسی را مسیح نامید ولی به خاطر این سکوت گیج شده بود (مت ۱۱، ۲-۶). عیسی خودش را آنطوری که در کتاب اشعیا آمده (۴۹-۵۲) خدمتکار رنجبر معرفی می‌کرد. با تواضع و با حوصله، زندگی خود را برای نجات گناهکاران تمام ملل تقدیم کرد:

« کیست که به آنچه شنیده ایمان آورده باشد؟ کیست که بازوی خداوند بر او منکشف شده؟ حضورش مثل نهال و مثل دانه‌ای است که از زمین خشک بروید، نه صورتی دارد و نه جمالی که مشتاقش شویم، او خوار شد، انسان‌ها او را رد کردند، اما او درد و غم را تحمل کرد، همگی ما از او رو برگردانیم، او خوار شد و ما اهمیت ندادیم. این رنج‌های ما بود که او بر خود حمل می‌کرد، اما ما خیال کردیم که این درد و رنج مجازاتی است که خدا بر او فرستاده است. برای گناهان ما بود که او را زدند و به خاطر شرارت ما بود که او را تنبیه کردند تا ما سلامتی کامل داشته باشیم. ما به خاطر زخمهای او شفا یافتیم. » (اش ۵۳، ۱ و ادامه).

بنابر این خدا وارد شرایط زندگی انسانی می‌شود تا به طور عمیق، نور، محبت و قدرت زندگی را به افراد رنج دیده، تحقیر شده و درحال مرگ برساند. با وجود اینکه عیسی همان مسیحی است که انتظارش را می‌کشیدند، ولی او برای برقراری حکومتی محدود به زمان خاصی نیامد، بلکه آمد تا انسانیت را وارد جلال خدا کند و برای این منظور همچون خدمتکار، جانش را نیز داد.

خدای ساده و بی‌مدعا

طبق اعتقاد ما، خدا به ما نزدیک است و ما را هدایت می‌کند. او برای ایمانداران یک کمک غیبی است: اگر خدا گیاهان کم عمر بیابان را با گل‌های قشنگ تزئین می‌کند، اگر او به پرندگان آسمان غذا می‌دهد، بنابراین اهمیتی که برای ما قائل است بسیار بیشتر است (مت ۸، ۲۵-۳۴). آیا باید نتیجه گرفت که دخالت خدا در امور تاریخ با قدرت انجام می‌گیرد؟ آیا نقشه‌های خدا غیر قابل نفوذند و بدون کم و کاست جامه عمل می‌پوشند؟ آیا انسان باید در مقابل آن سر تعظیم فرود آورده، مدارا کند؟

به نظر می‌رسد که در جوامع اسلامی، مسلمان باید تسلیم فرمان الهی باشد. باری تجربه و عقیده ما حاکی از این است که دخالت خدا در تاریخ، بی‌نظم و ترتیب نیست: اگر خدا دخالتی کند، این دخالت از داخل است و با توجه به آزادی که به انسان‌ها داده شده، آنها می‌توانند جریان این دخالت را تغییر دهند،

البته با مسئولیت خودشان و با قبول مخاطرت آن. آزادی واقعی انسان نشانه‌ای است از شبیه بودن او به خدا. خدا خواسته است انسان را آزاد بگذارد تا او با کوشش خود بتواند خدا را بشناسد و آزادانه او را قبول کند و به کمال خوشبختی برسد. بنابر این ارزش انسان در این است که به خاطر اعتقاد شخصی و نه به خاطر فشار غریزی و یا اجبار خارجی، بلکه از روی آگاهی انتخاب کند و قاطع و فاعل باشد. برای رسیدن به این درجه، انسان باید خودش را از بندگی هوا و هوس و علاقه‌های شدید آزاد سازد و این مورد با انتخاب آزادانه نیکی ممکن می‌شود و به این ترتیب به طرف تقدیرش حرکت کرده و با نبوغش ابزار لازم را برای شناخت خدا به دست می‌آورد (واتیکان ۲، کلیسا در جهان امروز).

وقتی که این آزادی با خواست خدا مطابقت می‌کند جریان امور مطابق خواسته خلاق می‌شود. از نقطه نظر انسانی، انسان تنها بازیگر تقدیرش است. دخالت الهی را چنانچه در ارتباط با آزادی انسان باشد نمی‌توان تشخیص داد. آقای واریون^۲ این موضوع را فروتنی خدا می‌نامد، خدایی که بی‌نهایت به آزادی مخلوقاتش احترام می‌گذارد، او انسان را شبیه خود می‌خواهد و نه غلام خود. آیا این یکی از شرایط محبت خدا نیست، همان محبتی که مسیح خود را عصاره آن می‌داند؟ آیا قدرت و جلال انسان با محبت در تناقض نیست؟

خواست خدا (سرنوشت) و آزادی

مشیت الهی به طور خودکار ما را در برابر مخاطرات زندگی حفاظت نمی‌کند. بر خلاف بعضی باورهای رایج، خدا پیروزی ما را بر دشمنان ضمانت نمی‌نماید و همینطور تنبلی و فراموشکاری و ندانم کاری‌های ما را ترمیم نمی‌کند. در وجود عیسی می‌بینیم که اعتماد به خدا و مسئولیت کامل انسان چگونه در کنار هم قرار می‌گیرند. عیسی در کلام خود آزاد بود و کاملاً بر اعمال خود تسلط داشت، با اعتماد تام و با قدرت عمل می‌کرد (مر ۱، ۲۲). هیچ انسان دیگری نتوانسته مثل عیسی در برابر سنن مذهبی از خود آزادی روحی نشان دهد. او مقید بود که خواسته پدرش را انجام دهد و نه خواسته خودش را. با وجود این، او منفعل، مطیع و یا همچون اطفال نبود. حتی به نظر می‌رسد که از این رابطه پدران نیروی لازم را کسب می‌کرد تا در مقابل حملاتی که به او می‌شد مقاومت کرده، به زندگی آرام خود ادامه دهد: «هیچ کس او را مجبور نخواهد کرد». این اطمینان خاطر سبب شد که زندگی خود را برای دیگران فدا کند و به این دلیل او را «مردی برای دیگران» نامیده‌اند، مردی که بدون توقف تلاش کرد انسانیت را در جایی که سزاوار است استوار کند (مثلاً شفای زنی خمیده در روز شنبه که در انجیل لوقا (۱۳، ۱۰-۱۵) گزارش شده است). اگر مشیت الهی وجود دارد، این مشیت احتمالاً به این معنی است که خدا همواره راههای آزادی را می‌گشاید، هرچند

^۲ P. Varillon

که انسان با استفاده ناصحیح از آزادی‌هایش به بن بست رسیده باشد. امکان شروع دوباره، اعتماد و امیدواری را زنده می‌کند.

زندگی بر زمین

همان طوری که ما مسئولیت را به افراد مورد اطمینان خود واگذار می‌کنیم، خدا نیز مسئولیت اداره خلقت را به انسان سپرده است. بنابر این اتفاقات روی زمین به ما بستگی دارد: تبدیل زمین به صحرائی بی‌آب و علف، یا به مکانی پر هرج و مرج، به میدان جنگ و یا به آنچه هدف ابتدایی بوده یعنی باغ، شهر برادری و مکانی که عدالت در آن سکنی گزیده است (۲ پطرس ۳، ۱۳). تاریخ شاهد تلاش انسان در این راه بوده و هست ولی این هدف از دسترس دور است: نه تنها انسانیت رشد نکرده بلکه گاهی به نظر می‌رسد که عقب روی نیز نموده و هدف خود را گم کرده است. عدالت، آزادی و حقوق بشر ارزشهایی هستند که جزء لاینفک هر گونه پیشرفت انسانی می‌باشند، هر چند که اغلب اوقات این ارزشها از طرف قدرتها به کار گرفته می‌شوند و شعارهای توخالی بیش نیستند.

یک خطر واقعی و محسوس وجود دارد: در حالی که قدرت انسان در عالم اشیاء به شدت پیشرفت می‌کند، این خطر وجود دارد که انسان هدف اصلی را گم کرده و خود به یک شیء دستکاری شده تبدیل شود. این دستکاری‌ها الزاماً محسوس نیستند ولی از طرق مختلف اعمال می‌شوند مثلاً با سازماندهی زندگی اجتماعی، از طریق سیستم تولید یا از طریق فشار رسانه‌های گروهی. انسان نه خود و نه جای خود را در جهان مرئی می‌تواند نفی کند. او نمی‌تواند بنده اشیاء، سیستم اقتصادی و تولید شود. جامعه‌ای که طراحی آن فقط مادی باشد انسان را به این چنین بندگی محکوم می‌کند. [ژان پل دوم، نامه: نجات انسان]

انسان مسیحی باید در باره امیدش شهادت دهد (۱-پطرس ۳، ۱۵). سابقاً به مسیحیت ایراد گرفته می‌شد و مسلمانان نیز هنوز این ایراد را تکرار می‌کنند که چرا مسیحیان با اغراق در بحثهای روحانی، امور دنیوی را کنار گذاشته‌اند؟ قبلاً به مسیحیت ایراد گرفته می‌شد که با دعوت انسان به پرستش خدا، انسان را تحقیر می‌کند. امروزه شرکت مسیحیان در امور اجتماعی و سیاسی را اغراق آمیز می‌خوانند. اگر خدا خلقت را به انسان سپرده پس انسان باید استعدادهای خود را در راه سلامتی و انسانیت به کار گرفته و به ثمر برساند. عیسی از ما می‌خواهد که از این استعدادها برای جلال دادن خدا استفاده کنیم: پولس می‌گوید "همه چیز مال شماسست و شما به عیسی تعلق دارید و عیسی به خدا تعلق دارد" (۱-قرن ۳، ۲۱-۲۲). اگر شاگرد عیسی باشیم این مسئولیت را به طریق عادلانه‌ای انجام خواهیم داد، همانطوری که شورای دوم واتیکان

فصل دوم: کلامی که آفریننده همه چیز است

می‌گوید: معمای انسان به طور کامل حل نمی‌شود مگر در معمای کلام جسم گرفته [کلیسا در زمان حاضر،
۲۲]. به لطف این نور، انسانیت ما، در آزادی رشد خواهد کرد.

فصل سوم

کلام و تاریخ (۱)

اعتقاد ابراهیم

پسران ابراهیم؟

ابراهیم مرجع مشترک سه مذهب یکتاپرستی است. پیروان ادیان ابراهیمی برای ایجاد نوعی اتحاد بین خودشان اغلب این جمله را بر زبان می‌آورند: « ما پسران ابراهیم هستیم». به نظر می‌رسد که رابطه‌ای روحانی، بهترین اصل برای اتحاد بین یهودیان، مسیحیان و مسلمانان باشد. این رابطه، انگیزه‌ای محرک است. کلیسای کاتولیک با توجه به این مبدأ مشترک، گفتمان با مسلمانان را تشویق می‌کند. مسلمانان سعی می‌کنند خود را تسلیم دستورات خدا کنند حتی اگر این دستورات پنهان باشند. همانطوری که ابراهیم خود را تسلیم کرد، همان ابراهیمی که مسلمانان اعتقاد خود را به او ربط می‌دهند [واتیکان ۲، لایحه در باره مذاهب غیر مسیحی، ۳]. رابطه با یهودیان نیز بر همین اساس است. با بررسی راز ایمان کلیسا، شورای واتیکان یادآوری می‌کند که روابطی روحانی، مسیحیان را به ذریت ابراهیم پیوند می‌دهد. کلیسا باور دارد که تمام ایمانداران به مسیح، فرزندان ابراهیم اند و وعده‌ای که به ابراهیم داده شد شامل حال آنان نیز می‌شود. [...] (همان جا، ۴). ملاقات سه جانبه یهودی - مسیحی - مسلمان بر اساس همین قرابت است. (مثلاً در گردو^۲ در سال ۱۹۸۷). اما صحبت در باره ریشه مشترک کافی نیست و سبب اتحاد نمی‌شود، همانطور که نشست‌های متعدد گواه این مدعاست. هرچند که نکات مشترک تفاسیر متفاوتی دارند و در حال حاضر، اختلافات و اتفاقات نظر به یک اندازه‌اند، ولی با این حال، ابراهیم دلیل محکمی برای دعوت به گفتگو و فهم اختلافات است.

^۲ Cordoue

وجهة ابراهيم

راهی دراز

از نقطه نظر یهودیان، ابراهیم آغازی نوین است. سنت یهود از سه نقطه شروع خبر می‌دهد: آدم، نوح و ابراهیم. طبق این سنت، دو مورد اول انسانیت را به بن بست کشانیده‌اند ولی ابراهیم راهی تازه برای انسانیت گشوده است.

با مطالعه فصل‌های اول تا یازده کتاب آفرینش، متوجه می‌شویم که درحقیقت، دست اندرکاران تاریخ (خدا و انسان) با هم مکالمه نمی‌کنند. خدا و انسان، هر کدام متکلم وحده هستند. ابراهیم اولین کسی است که گفتگو با خدا و با دیگران را شروع کرد و او را مخترع گفتگو نامیده‌اند. در رابطه با خدا، رسالت ابراهیم رسالتی جدید است: رسالت آدم حکومت بر زمین، و رسالت نوح پرکردن آن بود. درحالیکه رسالت ابراهیم، ترک سرزمین خود و حرکت به طرف سرزمین ناشناخته بود. قبل از ابراهیم، انسان زمین را تصاحب می‌کرد (اشغال کردن مکان). ولی این روش با طوفان نوح و خصوصاً با بابل به ناکامی کشیده شد. پس از آن راه برای مهاجرت باز است. ابراهیم به قصد سرزمین دیگری حرکت می‌کند. ایمان راهی است بین دو سرزمین. زمان و تاریخ اثری قاطع بر آن خواهند داشت.

خدا به ابراهیم گفت: "از کشورت برو، از خانه پدری و از کشورت به طرف کشوری برو که به تو نشان خواهم داد. تو را ملت بزرگی کرده و تو را برکت خواهم داد. نام تو را بزرگ خواهم ساخت، متبرک باش. آنانی که تو را مبارک خوانند برکت خواهم داد و هر که تو را مسخره کند لعن خواهم کرد. تمام ملل دنیا به خاطر تو تبرک خواهند یافت". همانطوری که خداوند گفت، ابراهیم عزیمت کرد و لوط نیز همراه وی رفت، زمانی که ابراهیم حران را ترک کرد ۷۵ ساله بود (پید ۱۲، ۱-۵).

با اطمینان

با گذشت زمان، رابطه ابراهیم با خدا، جهتی جدید به زندگی داد، جهتی بنا شده بر اعتماد و امید به آینده. فرد ساکن، به تکرار امور عادت می‌کند ولی فرد دوره‌گرد باید به امور پیش بینی نشده و ناشناخته عادت کند: همیشه، چراگاه موقتی و راه در پیش است. راه زندگی را باید از نو شروع کرد و هر بار به طرف هدفی که موقتاً خوشنود می‌سازد باید حرکت کرد. برای عبور از این مسیر، انسان نمی‌تواند روی امکانات خود حساب کند: اعتماد به آن کسی که همراهی می‌کند و به طرف چاه آب راهنمایی می‌کند لازم است. آزمون قربانی اسحاق، اعتماد مطلق را نشان می‌دهد: اعتماد ابراهیم به خدا و جواب خدا همراه با وعده

وفاداری. پس از آن سکوتی طولانی پدید آمد و ابراهیم همواره به این وعده پناه می‌برد، عملی شدن این وعده، همواره به تأخیر می‌افتاد ولی وجود آن سبب دلگرمی ابراهیم می‌شد.

خدا ابراهیم را آزمایش می‌کند و او را صدا می‌زند. ابراهیم به خدا لبیک می‌گوید. خدا می‌گوید پسرت را بردار، تنها پسری که او را دوست داری، به سرزمین موریبا برو و در آنجا در کوهی که به تو نشان خواهم داد او را قربانی کن. ابراهیم صبح زود پا شد، خرش را افسار بست، دو نفر از غلامان و اسحاق را برداشت. برای قربانی چوب شکست و به طرف محلی که خدا گفته بود حرکت کرد [...]

وقتی به آنجا رسید، در آنجا قربانگاهی بنا کرد و چوبها را بر آن گذاشت. دست و پای پسرش اسحاق را بست و او را روی چوبها گذاشت. ابراهیم برای برداشتن کارد و قربانی کردن اسحاق دست دراز کرد. در آن لحظه فرشته خدا از آسمان او را صدا زد و فریاد کشید: "ابراهیم!" او گفت لبیک. فرشته گفت به جوان دست نزن! با او هیچ کاری مکن. حال می‌دانم که تو از خدا اطاعت می‌کنی (خدا ترس هستی)، تو تنها فرزندی را از من دریغ نداشتی [...]

فرشته بار دیگر ابراهیم را از آسمان صدا زد و گفت: خدا می‌گوید به خود قسم می‌خورم چون این کار را کردی و تنها فرزندی را از من دریغ نداشتی، قول می‌دهم تو را برکت داده و ذریت تو را به اندازه ستارگان آسمان و شنهای کنار دریا زیاد کنم. ذریت تو دروازه‌های دشمنان را اشغال خواهد کرد؛ همه ملل دنیا به خاطر آنان متبرک خواهند شد، چونکه تو حرف مرا گوش کردی (پید، ۲۲، ۱-۳؛ ۹-۱۲؛ ۱۵-۱۸).

آندره نِهَر^۴ می‌نویسد: مشخصات مرد خدا در رابطه‌اش با خدا و در برابر اسرار او، همچون یک شرط بندی است: شرط بندی روی چیزی ناشناخته و روی سکوت. اشعیا می‌گوید: «منتظر خدایم، او که صورتش را از اسرائیل پنهان کرده، به او امید دارم» (اش ۸، ۷). مرد کتاب خدا، مرگ و ناکامی را با کمک امیدواری دور می‌کند.

پیامبر یکتاپرستی

از نظر اسلام، عمل ابراهیم شروعی تازه نیست بلکه بریدن از گذشته است. می‌دانیم که مسلمانان عقیده دارند که خدا همه چیز را به آدم (ابوالبشر) داد و پس از آن چیز تازه‌ای بر انسان وحی نشده مگر یاد آوری پیمان نخستین، همان پیمانی که انسان‌ها خود را به آن پایبند نشان می‌دهند. از نظر آنان هیچ پیامبری، پیامی جز یگانگی خدا و تسلیم به امر خدا، نیاورده است. به این ترتیب، ابراهیم که در میان قومی بت پرست زندگی می‌کرد (قومی شبیه اقوام دیگر روی زمین) تک‌خدایی را دوباره به ارمغان آورد. طبق سنن

^۴ André Néher

اسلامی ابراهیم با مشاهده ستارگان که معبود پدرانش بودند، به وجود خدایی ثابت و واحد رسید. خدایی که منبع نور است، نوری که ستارگان انعکاسی گذرا از آن می‌باشند. روشی متکی بر عقل که از مخلوق به خالق و به ستایش خالق منتهی می‌شود.

روشی عقلانی

به نظر علمای اسلام، ایمان ابراهیم نتیجه تفکرات وی در باره علایم طبیعی و علایم غیبی است. این نوع ایمان راهی برای شناخت قوانین خلقت است، این قوانین به انسان اجازه خواهند داد در ایمنی راه خود را به طرف نجاتی که خدا وعده داده، ادامه دهد. مثلاً طالبی^۵ می‌گوید: " آیا زمانی خواهد رسید که آن ایمانی که در ابتدا یک شرط بندی عاقلانه بود و با تکیه بر عناصر موجود در زمانی مشخص، به یک قاطعیت تبدیل شد، به کمک توسعه علمی به حقیقتی عقلانی و ریاضی تبدیل شود؟ " با توجه به این تعریف، وحی هدفی جز کمک به انسان ندارد، کمک برای شناخت آنچه که با گذشت زمان آنرا کشف خواهد کرد. و این ایمان (که انسان برای شناخت آن زحمت میکشد) مجانی نیست. این ایمان وجهه‌ای از طبیعت را بر ما مکشوف می‌کند که به طریق عقلانی نیز قابل دسترسی است، و انسان را وارد اسرار نمی‌کند. این چنین ایمانی در معرض این خطر قرار دارد که چیزی جز پیش بینی (به جلو انداختن) کشفیات آینده نباشد. بعضی از حکمای اسلامی، این روش را بدون چون و چرا برای فهم ایمان ابراهیم به کار می‌برند.

تسلیم خود به خدا

در قرآن موارد دیگری نیز در باره ابراهیم آمده که از سنن یهودی الهام گرفته ولی کم و بیش با سنن یهودی تفاوت دارند. مثلاً آنچه در قرآن در باره قربانی ابراهیم، نوشته شده، واضح نیست. ولی اکثر مفسرین مسلمان می‌گویند منظور اسماعیل است و نه اسحاق. از طرف دیگر و بر خلاف آنچه در کتاب مقدس آمده، قرآن می‌گوید که ابراهیم این پیام را در خواب دریافت کرده و سپس آنرا به پسرش گفت و پس از آن، خدا قربانی را رد کرد. در اینجا قربانی فرزند اول نمادی است از مشکلی که ابراهیم با آن روبروست. او می‌توانست طغیان کرده و به دلخواه خویش عمل کند، ولی او تصمیم گرفت با تکیه بر خدا، محدودیت‌های خود را حتی در موارد نامفهوم، بفهمد. به این ترتیب، ایمان به منبعی برای جرئت جنگیدن علیه پوچ و نامعقول تبدیل و سبب امیدواری می‌شود چون خدا «قربانی» را رد خواهد کرد. به این ترتیب طالبی می‌تواند به نتیجه زیر

^۵ M. Talbi

برسد: مفهوم عمیق اسلام در قربانی ابراهیم نهفته است، تسلیم تمام هستی‌مان به خدا، خدای قادر مطلق که قالباً راه‌هایش اسرار آمیز و ناامید کننده هستند ولی این خدا بی‌نهایت خوب و عاقل است.

یک یادآوری

در ادامه پیام الهی که همواره یادآوری شده (در اینجا توسط ابراهیم) به عصر قبل از ابراهیم می‌رسیم. در حقیقت اگر آنطوری که مبارک^۶ می‌گوید «جهت و هدف تاریخ انسان فقط همین است که شناخت خدا را آنطوری که اولین انسان دریافت کرده بود به نسل‌های بعد منتقل کند» در این صورت تاریخ ارزشی ندارد، چون چیزی جدیدی منتقل نمی‌کند. در این صورت حداکثر کاری که تاریخ می‌تواند انجام دهد این است که چنانچه پیام نخستین استتار شده و یا تغییر یافته، آنرا دوباره آشکار کرده و بسط دهد. از این دیدگاه، هدف تاریخ، حرکتی طولانی به طرف سرزمین موعود نیست ولی هدف آن توسعه نظریه عقلانی به تمام جهان است بطوری که در دسترس تمام انسان‌های صادق قرار گیرد. مسئله شرارت که باقی مانده نشان می‌دهد که اسرار الهی از دسترس دور است و ما را به ایمان خالص یعنی تنها رابطه ممکن با آفریدگار سوق می‌دهد، طالبی می‌گوید: «در نظر خدا هیچ وحی دیگری غیر از اسلام وجود نداشته. اسلام یعنی تسلیم خود به دستان خالق واحد و غیر قابل توصیف.»

انسان وعده

سنت مسیحی همچون سنت یهودی، ابراهیم را انسان وعده و ایمان می‌داند. خدا به ابراهیم لطف کرده و به او وعده‌ای داد (غلا ۳، ۱۸)، این وعده به کم کم در تاریخ ابراهیم [و ذریت او] و در تاریخ بشریت جامعه عمل می‌پوشد. مرحله اول آن توسط موسی هدایت شد: آزادی از بندگی، عبور از صحرا و عهد بستن با خدا قبل از ورود به سرزمین موعود. آمدن عیسی مرحله دوم آن است. استیفانوس در مقابل سانهدرینی که در حال محکوم کردن او بود این موضوع را یادآوری کرد (اع ۷، ۱۷). مریم نیز در زمان پذیرفتن فرزند، این وعده را یادآوری کرده و با آواز خواند: «این چنین بر پدرانمان رحم کرد، این چنین قول مقدس خود را به خاطر آورد، قولی که برای پدرمان ابراهیم قسم آنرا خورده بود» (لو ۱، ۷۲). مرحله دوم توسط رسولان عیسی تداوم یافت و پطرس خطاب به یهودیان گفت: «شما پسران پیامبران عهدی هستید که خدا با

^۶ M. Moubarac

پدرانمان بست، همان عهدی که در آن به ابراهیم گفت که به خاطر ذریت تو تمام ملل دنیا تبرک خواهند یافت « (اع ۳، ۲۵).

کامل شده در عیسی

مرحله دوم قطعی است. عیسی در وجود خود، قولی را که به ابراهیم داده شده بود به تحقق رسانید. عیسی نقطه پایان راه طولانی انسان‌ها به طرف خدا است، چون در او انسان و خدا یکدیگر را ملاقات کرده و متحد می‌شوند. عهد اول مربوط به قومی خاص بود، ولی عهد جدید شامل تمام بشریت می‌شود: یهودی و غیریهودی. مریم کار ابراهیم را در عصر جدید ادامه می‌دهد. عهد قدیم با ایمان ابراهیم شروع می‌شود و عهد جدید با اعتماد مریم به کلام جبرئیل افتتاح می‌گردد (ژان پل دوم، مادر خریدار گناهان، ۱۴). ولی از یک طرف، وعده برای تمام بشریت کاملاً تحقق نیافته و این وعده برای نسلهای آینده نیز باید مجسم شود (جسم گیرد)، از طرف دیگر تحقق آن فقط در زیر پرده ایمان امکان دارد و ما منتظر برداشته شدن این پرده و رؤیت تحقق آن هستیم. با توجه به این دو جنبه، عهد تحقق یافته در عیسی، دورانی را شروع می‌کند که منبعد بین آنچه هست (آمدن عیسی) و آنچه هنوز نیست (آخرالزمان) قرار دارد.

انسان ایمان

از نظر مسیحیان، ابراهیم هم مرد ایمان و هم مرد وعده است. خدا هدف خود را بر کسی که هدایت می‌شود، آشکار می‌سازد و انسان، با ایمان خود به این هدف جواب می‌دهد. به این ترتیب، انسان مکانی برای تبادل اطمینان می‌شود. می‌دانیم که زندگی و رشد انسان به این تبادل اطمینان بستگی دارد و آن هم چیزی جز ابراز محبت نیست. مشخصه اصلی سرنوشت ابراهیم، اعتماد وی است. ابراهیم سخن خدا را باور کرد و به این دلیل عادل محسوب شد (پیدایش ۱۵ و همینطور در رومیان و در غلاطیان). به عبارت دیگر، به خاطر اعتماد، ابراهیم مطابق [خواست] خدا می‌شود. رابطه او با خدا به رابطه‌ای درست تبدیل می‌شود، رابطه‌ای که او را در راستای مشیت الهی و به بارنشاندن زندگی خود قرار می‌دهد. این رفتار، اطاعت از یک قانون نیست چون مربوط به زمان قبل از موسی است و همینطور مربوط به قوم خاصی نیست. این رفتار جهان‌شمول است و به این مفهوم، ابراهیم پدر ایمانداران است. او پدر ایمانی تمام کسانی است که بدون اینکه ختنه شده باشند، ایمان آورده‌اند. چونکه ایمان آنان همچون ایمان ابراهیم است: ابراهیم زمانی که ایمان آورد هنوز مختون نبود (روم ۴، ۱۱-۱۲).

بر خلاف هر امیدواری

دو متن مشهور در نامه‌های پولس به رومیان (۴، ۱۸-۲۲) و به غلاطیان (۱۱، ۸-۱۹) این ایمان را تعریف می‌کنند: در آن زمان که هیچ امیدی نبود او امیدوار گشت و از این رو پدر ملل شد [...] به وعده خدا ایمان داشت. بدون شک و تردید و ناباوری، ولی با ایمانی قوی، خدا را شکر کرد و مطمئن بود که تمام آنچه خدا وعده داده تحقق می‌یابد (رومیان). نامه به عبرانیان نیز مراحل زندگی ابراهیم را بررسی کرده و تأکید می‌کند که هر مرحله آن، عملی ایمانی است. انتخاب خدا و عزیمت به دور از ایمنی‌ها، وعده بچه دار شدن در پیری و بردن این طفل به طرف قربانگاه.

پسران ابراهیم؟

طبق سنت، هم یهودیان و هم مسلمانان (اعراب) فرزندان ابراهیم می‌باشند: یهودیان از ذریت اسحاق و اعراب از ذریت اسماعیل هستند و این دو پسران ابراهیم بوده‌اند. البته این رابطه تا اندازه‌ای مجازی است چونکه افراد زیادی از نژادهای دیگر، پس از گرایش به این ادیان جزء آنان به حساب آمده‌اند. از نظر هر دو دین، وحی به قوم خاصی داده شده، یعنی به نژاد ابراهیم. بدین سبب شجره شناسی اهمیت خاصی دارد. گرایش به دین، سبب ورود به یک امت می‌شود. ختنه نشانه تعلق به امت و علامت رابطه خویشاوندی است.

با ایمان به عیسی

اما انجیل با این برداشت موافق نیست. و آنرا زیر سؤال می‌برد. حتی هدف شجره نامه‌هایی که در اناجیل لوقا و متی نگاشته شده‌اند عمومیت دادن اسرائیل به تمام بشریت (لوقا) و به اوج رسانیدن تاریخ اسرائیل است.

یحیی تعمید دهنده خطاب به فریسیان می‌گوید: به خودتان نگوئید پدری مثل ابراهیم داریم، چون به شما می‌گویم خدا قادر است از این سنگها برای ابراهیم فرزندان بسازد (مت ۳، ۹). عیسی را فرزند ابراهیم نیز گفته‌اند و این را از نظر جسم گفته‌اند چون یهودی و از خانواده داوود بود. عیسی، خود این موضوع را دوبار یادآوری کرده است. یک بار وقتی که زنی خمیده را در روز شنبه شفا داد و بار دیگر هنگام ایمان آوردن زکی که مأمور مالیات بود. زن و زکی به عیسی ایمان آوردند و این در حالی بود که فریسیان با او مخالفت می‌کردند. از نظر یوحنا، فرزند ابراهیم بودن مساوی است با ورود به یک رابطه اعتماد به عیسی. اگر شما فرزندان ابراهیم هستید مثل ابراهیم عمل کنید (یو ۸، ۳۹؛ ۶، ۲۹). آنچه خدا از شما می‌خواهد این

است که به فرستاده او ایمان آورید. با ایمان آوردن به مسیح می‌توان فرزند ابراهیم شد: باید بدانید که ایمانداران فرزندان حقیقی ابراهیم هستند. طبق پیش‌بینی کلام خدا، غیر یهودیان به خاطر ایمانشان در زمره نیکان خواهند شد. این را قبلاً به ابراهیم بشارت داده و گفت: به خاطر تو تمام ملل برکت خواهند یافت. بنابر این، ایمانداران در برکات ابراهیم، شریک و سهیم هستند. [...] و اگر متعلق به مسیح هستید فرزند ابراهیم و مطابق وعده خدا وارث او هستید (غلا ۳، ۷-۹ و ۲۹).

فرزندان خدا

سنت مسیحی بخش زیادی از سنت یهودی را پذیرفته و مسیحیان معتقدند که وعده‌ای که به ابراهیم داده شد در عیسی تحقق یافت. ایمان ابراهیم به خدا، همان ایمان به عیسی است. هرگونه رابطه درست با خدا مستلزم رابطه درست با عیسی است و به قدرت روح‌القدس این رابطه پدرانه و برادرانه می‌شود. از این به بعد، هر انسانی با پیروی از عیسی، فرزند ابراهیم و فرزند خدا می‌شود و روح او را می‌پذیرد. در حقیقت آنانیکه با روح خدا هدایت شوند فرزندان خدایند. شما روحی دریافت نکرده‌اید که شما را به بندگی باز گرداند و شما بترسید. روح‌القدس شما را به پسرخوانده تبدیل می‌کند و از طریق همین روح‌القدس است که ما می‌توانیم بگوئیم "پدر". روح‌القدس به روح ما گواهی می‌دهد که ما فرزندان خداییم. و بنابر این وارثان، ارث بران با عیسی. چون در غمهای او شریک هستیم در جلالش نیز شریک خواهیم بود (روم ۸، ۱۴-۱۷). وارثین با عیسی یعنی وارثین قولی که به ابراهیم و ذریت وی داده شد.

رجوع به ابراهیم

همگرایی

شکی نیست که ابراهیم در مذاهب توحیدی موقعیتی اساسی دارد. تفسیر رسالت او هر چه باشد: مثلاً آغازی جدید یا تجدید پرستش خدای واحد و یا پایه عهد تحقق یافته در عیسی مسیح، همه مذاهب قبول دارند که رسالت ابراهیم اثری قاطع در تاریخ ایمان داشته است. ابراهیم ظهور تک‌خدایی و قبول خدای واحد و خالق می‌باشد.

عقیده، ایمان

عمل ابراهیم، عملی از روی ایمان است. مذاهب ابراهیمی این ایمان را قبول دارند، ایمانی که در محیطی اعلان که شد که در آنجا خدایان متعددی وجود داشت. با کشف خدای واحد و خالق، انسان قبول می‌کند که به او وابسته است و همزمان به مسئولیت‌ها و آزادی خود در رابطه‌ای توأم با اعتماد پی میبرد. اینچنین اعتمادی، ساختار عمیق طبیعت انسانی است.

دلیل - عقل

با توجه به علایمی که در تاریخ و طبیعت وجود دارند انسان می‌تواند به کمک عقل خود، وجود خدایی خالق را حدس بزند. چندین قرن پس از ابراهیم، فلسفه یونانی به تفکراتش در باره علت اول پایان داد. ابراهیم اولین شاهد این شعوری است که وحی و عقل را به هم پیوند می‌دهد.

قلب

ایمان از روی فهم، با یک رابطه خاص شخصی و ممتاز بین انسان و خدا توأم است. ایمان تنها یک عمل روشنفکرانه نیست: ایمان حالت قلبی است که از روی اعتماد فراوان (اعتماد فرزند به پدر)، خود را به خدا می‌سپارد ایماندار زندگی خود را هدیه خدا می‌داند، خدایی که در این راه طولانی او را به طرف نور و زندگی همراهی و کمک می‌کند. به این دلیل ابراهیم را دوست خدا می‌گویند.

خدای واحد

ژان پل دوم در تاریخ ۱۹ اوت ۱۹۸۵، خطاب به جوانان مسلمانانی که در استادیوم کازابلانکا (دارالبیضا) گرد هم آمده بودند گفت: مسیحیان و مسلمانان در موارد زیادی شریک هستند. ما در یک دنیا زندگی می‌کنیم، دنیایی که علائمی از نگرانی و از امیدواری در خود دارد. برای ما ابراهیم مدلی از ایمان به خدا است. مدلی از تسلیم به خواست او و از اعتماد به نیکی‌ی او. ما همگی به یک خدا ایمان داریم، خدای واحد، خدای زنده، خدایی که جهان را خلق کرده و مخلوقاتش را به کمال می‌رساند.

واگرایی

ابراهیم خود را تسلیم خواست خدا کرد ولی مذاهب توحیدی، در باره خواست خدا نظرات مختلفی ارائه داده‌اند.

پیمان - قول

از نقطه نظر یهودیان و مسیحیان، خواسته خدا نتیجه یک پیمان است، همان پیمان که دوره‌ای را که انسان باید بسازد (آفرید) افتتاح می‌کند. این دوره را باید در چارچوب قولی دانست که بر طبق آن خدا و انسان آزادانه در کنار یکدیگر همچون دو شریک کار می‌کنند. از نقطه نظر مسلمانان، این خواسته نتیجه پیمانی ازلی است که باید به وقایع روز ربط داده شود و باید آنرا از نو ساخت تا به آن عصر ایده آل برسیم ولی گذشت زمان این ایده آل را خراب می‌کند. تفسیر اول، علیرغم فراز و نشیب‌های زندگی، انسان را به طرف آینده‌ای روشن هدایت می‌کند، ولی تفسیر دوم به مدلی غیر قابل اجرا منتهی می‌شود.

طبیعت - ذوق

ابراهیم بهترین نمونه ایمانداران است. راه او برای همه یکسان است. راه او به آنچه انسانیت در عمق خود دارد مربوط می‌شود. ولی بُرد این راه برای همه یکسان نیست. بعضی بر بُعد عقلانی آن تأکید می‌کنند. بعضی دیگر عقیده دارند که خدا از طریق کلامش (عیسی)، ایمان دار را به طرف هدف آفرینش سوق می‌دهد، آفرینشی که هنوز در ابتدای کار است و در همدلی (اشتراک) با خدا تکمیل می‌شود. بدین سان می‌توان گفت که دو نظریه در باره انسان وجود دارد: یکی انسان را موجودی ثابت به حساب می‌آورد که از همان ابتدا کامل بوده و باید کوشش کند به این مدل برگردد. نظریه دوم انسان را موجودی در حال ساخته شدن می‌داند، موجودی که در طول تاریخ، با به خطر انداختن آزادی خود و با مخاطره ناکامی، خود را به هدف آفرینش نزدیک می‌سازد.

فضا - زمان

همانطوری که قبلاً گفته شد، به نظر یهودیان، عصر وحی با ابراهیم شروع می‌شود و او راهی است به طرف جلو، در حالی که بابل نماد شکست "سکون" است. اما به نظر می‌رسد که طبق باور مسلمانان، ابراهیم

پیامی را که فراموش شده بود تجدید کرد و این پیام به خاطر گذشت زمان و به دلیل نوآوری‌ها دوباره منحرف خواهد شد. به این ترتیب، به همان استدلال در بارهٔ بابل می‌رسیم: "بسط نظریه‌ای لایتغیر". به نظر می‌رسد که سنت مسیحی با هردو جهان بینی موافق باشد. حرکتی به جلو و اشغال مکان که البته با مخاطرهٔ ماندن (بی حرکتی) در یکی از این دو همراه است.

تعادل را باید در آنچه هست یعنی وعدهٔ تحقق یافته در مسیح، و در آنچه هنوز نیست یعنی بنا کردن برای همه، جستجو کرد. این دو مورد را می‌توان با رستاخیز عیسی (عید گذر) و با فرستادن روح القدس (عید پنجاهه) نمادین کرد.

به طرف اتحاد؟

آیا می‌توان فرزندان ابراهیم را که از همان بدو تولد با یکدیگر در نزاع بوده‌اند، با هم متحد کرد؟ آنچه بین آنان مشترک است جهان بینی‌شان در مورد انسان است، مخلوقی که رابطه‌ای ممتاز با خالق دارد، رابطه‌ای که بر اعتماد و رهایی استوار است. ولی فرزندان ابراهیم در چگونگی این رابطه اتفاق نظر ندارند. از نظر اسلام این رابطه همان طبیعت انسان است، چون هر انسانی مسلمان (تسلیم خدا) به دنیا می‌آید. یهودیت می‌گوید این رابطه گوش کردن به کلام و جواب دادن به استعدادی است که در ماست. مسیحیت این رابطه را "پیروی از یک نفر" می‌داند. بدین ترتیب، در همان نقطه‌ای که این سه سنت به هم می‌رسند، در همانجا نیز از هم جدا می‌شوند. ابراهیم پدر ایمانداران است: همه او را جدّ مشترک می‌دانند ولی آنچه را در ابتدا مشترک بوده، یکسان تفسیر نمی‌کنند. با وجود این، همه از یک پایهٔ مشترک سخن می‌گویند و این امکان وجود دارد که با اتکا بر نکات مشترک (همگرایی‌ها)، به دنبال عمیق کردن باورهای هر کدام باشیم و آنرا با باورهای دیگران مقایسه کنیم. زیرا به نظر می‌رسد که در بُعد روحانی باورهایمان نکات مشترک فراوانی وجود دارند. شاید ابراهیم بتواند ما را به طرف زندگی، جستجو و عمل مشترک سوق دهد.

فصل چهارم

کلام و تاریخ (۲)

پیامبران

قرائت وقایع

سرگذشت ایمانداران با ابراهیم شروع شده و در تاریخ ادامه یافته است. این مسیر با وقایعی که در آن وجود

الهی مشهود است، علامت گذاری شده است. این وقایع و چگونگی آن ممکن است تفاسیر مختلفی داشته باشد که به علومی همچون تاریخ، اقتصاد، سیاست، زبان شناسی و غیره بستگی دارند. هر قرائت، نوری جدید و متفاوت است که نمی تواند ادعای منحصر به فرد بودن یا کامل بودن کند. وقایع در جلو چشمان ما اتفاق نیافتاده اند و هر واقعه توسط کسی که آنرا تفسیر کرده، به ما منتقل شده است. باری خدا خود را در وقایع نشان می دهد ولی از طریق تفسیری که از ایمان برخاسته، خود را به ما می شناساند. قرائت پیامبران از همه قرائت های دیگر عمیق تر است. پیام پیامبران که وحی خود خدا است، جهتی را که خدا به تاریخ می دهد، بیان می کند، خدایی که خود، صاحب تاریخ است. این چنین است که او با یادآوری شرایط عهدی که آینده را پی ریزی و هدایت می کند، راه آینده را گشوده است.

وقایع پایه گذار

مراحل یک تاریخ

قبلاً در باره ابراهیم صحبت کرده و به مراحل اصلی حرکت قوم یهود به طرف خدایی که می آید اشاره نمودیم. تاریخ یهود با خروج از مصر و گذر از صحرا شروع می شود. قبل از آن، این قوم از قبیله های مختلف، با گذشته ای کم و بیش نامعلوم و اجدادی کم و بیش اسطوره ای تشکیل شده بود. دوران پادشاهی که با

داوود شروع شد و با پایه گذاری اورشلیم در جنوب، و سامره در شمال ادامه یافت، دورانی است که در آن نوشته‌های متنوعی به رشته تحریر درآمدند. پس از فتح اورشلیم در سال ۵۹۷ قبل از میلاد توسط نبوکدنصر و تبعید یهودیان به بابل، فعالیت‌های پیامبران و قانونگذاران زیاد شد و هدف آن پاسداری از هویت قوم در میان اقوام دیگر و زنده نگه داشتن امید به بازگشت بود. فرمان بازگشت توسط کورش صادر، و دوران بازسازی آغاز شد. پس از آن یونانی‌ها و سپس رومیان آمدند. اثرات هر کدام از این دوران در کتب مقدس یهودیان باقی مانده است. این اثرات به صورت گزارش یا ادبیات دیگری نوشته شدند. شاید از شنیدن اینکه روایات مربوط به آفرینش و دیگر روایات تاریخی در زمان سلیمان (تقریباً ۹۵۰ سال قبل از میلاد مسیح) نوشته شده‌اند تعجب کنیم. اسفار موسی^۷ (کتاب‌های پیدایش، خروج، لاویان، اعداد و تثنیه) نیز به صورتی که امروز وجود دارد پس از برگشت از بابل، یعنی تقریباً ۵۰۰ سال قبل از میلاد، بازنویسی شدند.

موسی

موسی پیامبر بزرگ و قانونگذار دوران خروج از مصر است. همان طوری که در مورد ابراهیم عمل شده بود، به کار موسی نیز شکل داده و آنرا تفسیر کردند و آنرا نمونه‌ای برای هدایت قوم قرار دادند. از نظر یهودیان، موسی کسی است که با خدا رو در رو صحبت کرد همچون دوستی که با دوستش صحبت می‌کند (خروج ۳۳، ۱۱) و حاصل این گفتگو ده فرمان است: عهد و قانون زندگی. موسی که میانجی عهد است به پایه گذار قوم تبدیل گشته و نمونه‌ای می‌شود از مسیحی که باید بیاید. از نظر مسلمانان، موسی رازدار خدا است (قرآن ۱۹، ۵۲-۲۰، ۳۹)، رسالت وی مخصوص یهودیان بود و تورات را برایشان آورد تا آنان را به راه راست هدایت کند ولی آنان شیفته مادیات شدند (گوساله طلایی). نام موسی سی و شش بار در قرآن آمده و نمونه‌ای است از پیامبری که باید بیاید (محمد). به نظر آنان اعلان وحدانیت خدا و اخطار به انسان‌ها در باره عذاب خدا، که با اخطار به یهودیان شروع شد^۸ جزء رسالت جهانی موسی بوده است و مهمتر از این، موسی نمونه‌ای است برای همدلی (اتحاد) با خدا، و به این خاطر، عارفان اسلامی او را نمونه‌ای برای رفتن به طرف خدا می‌دانند. از نظر مسیحیان، موسی آورنده قانون است و نمونه‌ای از مسیح، دوست خدا و آزاد کننده قوم. میانجی عهد و شفیع... جلال خدا بر او بود. تحقق از انتظار جلوتر رفته و قانونی که در صحرای سینا روی لوح سنگی نوشته شده بود، از این به بعد، توسط روح القدس بر قلبها نوشته خواهد شد.

^۸ H.Boubekeur

داوود

داوود نمونه‌ای از پادشاه- مسیح است. کتاب مقدس، آرزوهای قوم را در او و ذریت وی متمرکز می‌کند و چنین می‌گوید: خدا او را انتخاب کرد و سپس وارث و شبان اسرائیل شد. قهرمانی استثنایی که حتی در لحظات ضعف عمیقاً انسان باقی ماند.

سموئیل پیامبر به بیت الحم رسید و پیران شهر، لرزان به دیدارش آمدند [...] یسا و پسرانش را تقدیس نموده به قربانی دعوت کرد و چون آمدند بر الیاب نظر افکنده گفت: یقیناً مسیح خداوند در حضور وی است. ولی خدا به سموئیل گفت "چهره و بلندی قامت او را نبین، من او را رد می‌کنم". آنچه انسان‌ها می‌بینند مورد نظر من نیست، انسان‌ها به ظاهر نگاه می‌کنند ولی خدا قلب را می‌بیند. یسا اینناداب را خواسته و او را به سموئیل نشان داد ولی سموئیل گفت: "خدا این یکی را نیز انتخاب نکرده". یسا هفت تن از پسرانش را به سموئیل نشان داد و باز هم سموئیل گفت "خدا هیچ کدام از اینها را انتخاب نکرده" سموئیل از یسا پرسید "آیا همه پسرانت اینجا هستند؟" یسا گفت: فقط جوان ترین‌شان مانده، او گوسفندان را می‌چراند. سموئیل به یسا گفت: بفرست و او را بیاور چون ما قبل از آمدن او غذا نخواهیم خورد. پس یسا او را آورد. رنگی روشن و صورتی زیبا و خوش منظر داشت. خدا گفت پا شو و او را مسح کن، خودش است. سموئیل ظرف روغن را برداشته و او را در جلو برادرانش مسح کرد و از آن روز روح خدا در داوود حلول کرد (۱- سموئیل ۱۶، ۴-۱۳).

مسیح مسح شده توسط خدا، که تحت نفوذ روح خدا ملتها را هدایت خواهد کرد، از ذریت داوود خواهد بود. حتی در سختی و در آزمایش وقتی اسرائیل از داوود صحبت می‌کند به یاد محبت و وفاداری خدا می‌افتد. عهد با ابراهیم، عهدی که با موسی بسته و با داوود تجدید شد، عهدی جاودانه است. گزینه‌های خدا پشیمانی نمی‌آورند.

سنت اسلامی فقط از مزامیر داوود آگاه است و داوود را پیامبری می‌داند که برای یادآوری پیام نخستین، کتابی آورده است. مسلمانان عیسی را مسیح می‌گویند ولی کلمه مسیح مفهوم مسیحی خود را از دست داده است. سنت اسلامی، عیسی را مسیح می‌داند بدون اینکه مفهوم مسیحی کلمه مسیح را بیان کند. فقط یک روایت، اسطوره‌ای را گزارش می‌دهد که طبق آن در لحظه تولد، بال یک فرشته، نوزاد را لمس کرده و شاید این اتفاق علامت پاکی و برکات الهی می‌باشد (لمس کردن = مسح کردن).

طبق سنت مسیحی، داوود شبان و نجات دهنده قوم خود بود و به این دلیل نشانه‌ای از عیسای موعود بود، همان کسی که باید بیاید و کل بشریت را نجات دهد. عیسی خود را فرزند داوود و حتی بزرگتر و خداوند داوود می‌نامید (مت ۲۲، ۴۲-۴۵).

پیامبران بزرگ

این پیامبران از قبیله‌های مختلفی آمده و قوم اسرائیل را هدایت می‌کردند. آنان به نمایندگی از طرف خدا، قوم را گاهی به خاطر گمراهی‌هایش محکوم کرده و دعوت به توبه می‌نمودند، گاهی امید قوم را تقویت می‌کردند و در لحظات مشکل، عهد و وفاداری خدا را یادآوری می‌کردند. وجه مشترک پیام این پیامبران، تأکید بر عدالت، مبارزه با دورویی و مخالفت با تفسیرهای تشریفاتی و شرعی بود. اکثریت این پیامبران که البته بسیار زیاد بودند، گمنام و ناشناخته‌اند ولی چند نفرشان عبارتند از:

در دوران پادشاهان : ناتان، اشعیا، ارمیا، میکا، الیاس، عاموس و هوشع

در دوران تبعید : حزقیال

پس از بازگشت از بابل: حجی، ملخی (ملاکی) و یوئیل.

زکریا آخرین پیامبر است و پس از وی غیبگویان جای پیامبران را گرفته و بعضی مثل دانیال مکاشفاتی داشتند. سنت اسلامی تقریباً از هیچ کدام از این پیامبران یادی نمی‌کند. بر عکس، عیسی و نوشته‌های مربوط به عهد جدید به طور فراوان از این پیامبران و خصوصاً از اشعیا، نقل قول می‌کنند. این نقل قولها گاهی برای ارتباط آن با زندگی عیسی است و گاهی برای تأیید پیام وی.

عهد قدیم : پیشگویی عهد جدید

قوم اسرائیل، تاریخ خود را مرحله به مرحله به طور واضح تر کشف کرده، آینده‌ای را که از ابتدا وعده داده شده بود بهتر حدس می‌زد. وقایع و شخصیت‌های مهم، نمونه‌ای بودند از حکومتی که توسط عیسی افتتاح خواهد شد. به این دلیل است که تمام کتاب عهد قدیم جزء سنت مسیحی شده است. به یک مفهوم می‌توان گفت که عهد قدیم، نبوتی است بر عهد جدید، زیرا ما را به شناخت رمز عیسی هدایت می‌کند. عیسی از ذریت داوود، کلمه و پسر خداست. یحیی تعمید دهنده در حد فاصل عهد قدیم و عهد جدید قرار دارد: او پیام پیامبران قبل از خود را خلاصه و یادآوری می‌کند و می‌گوید که این نبوتها در عیسی تحقق می‌یابند. روح خدا که کلام را به پیامبران وحی کرده در مسیح ساکن است و آنطوری که اشعیا گفته بود روح بر همه شاگردان پراکنده شد و آنان را پس از رستاخیزش به رسالت فرستاد. "روح خدا بر من است چون مرا فرستاده تا گرفتاران را آزاد سازم و بینایی را به کوران باز گردانم، ستمدیدگان را آزاد ساخته و سال بخشش خداوند را اعلام کنم (لو ۴، ۱۸ نقل قولی است از اشعیا ۶۱، ۱-۲ و ۵۸، ۶ با اندکی تغییر) کلیسای مسیح عقیده دارد که طبق اسرار الهی، ایمان و ریشه نجات به بزرگانی چون موسی و پیامبران می‌رسد. کلیسا باور

دارد که تمام پیروان مسیح به خاطر ایمان خود فرزندان ابراهیم بوده و در سرنوشت این پیر شریک می‌باشند.

کلیسا همینطور معتقد است که خروج از مصر و پایان بردگی، تصویری از نجات کلیسا است. بدین خاطر کلیسا نمی‌تواند فراموش کند که عهد قدیم را از طریق قوم اسرائیل دریافت کرده، و خدا به خاطر رحمت غیرقابل وصف خویش، تصمیم گرفت که با اسرائیلیان عهد ببندد.

نبوت

پیام قرآن

همانطوری که قبلاً گفته شد، در جهان بینی اسلامی، تاریخی که با آدم شروع شد در قرآن به پایان رسید. آنان باور دارند که قرآن از طرف خدا آمده و آخرین وحی او می‌باشد. با توجه به رحمت خویش، خدا اراده کرده، خود را به ملت‌های مختلف بشناساند و برای هر قومی یک یا چند پیامبر فرستاده است و رسالت تمام پیامبران یکسان بوده است. نبوت امری اتفاقی نیست، بلکه یک پیشگویی مستمر است که توسط منتخبین خدا انجام می‌شود. اکثریت پیامبران از بنی اسرائیل بودند ولی این سبب محدود شدن نبوت به اسرائیل نیست و خدا قول نداده که انبیا فقط از بین آنان برگزیده شوند. به این دلیل در طی هزاران سال، در بین اقوام مختلف بزرگانی پیدا شدند که آیات خدا بوده و اصولی یگانه را تعلیم، و آنچه را ممنوع است به آنان آموزش دادند (به نقل از کتاب حمزه بوبکر).

این پیامبران، با پیامشان انسانیت را به راه راست یعنی همان راهی که توسط خالق، برای مخلوق تعیین شده، هدایت کرده‌اند تا آنان نجات یابند. محتوای پیام تغییر نمی‌کند هر چند که ممکن است به مرور واضح تر شود. و این امر در محمد که خاتم پیامبران است به اوج خود رسیده. این پیام که در طبیعت انسانی حک شده، ابتدایی ترین عهد بین انسان و خدا است و طبق آن هر انسان، بالقوه، یک مسلمان است. به این ترتیب پیام پیامبران باید خطاب به همه انسان‌ها باشد تا آنچه را در طبیعت آنان حک شده یادآوری کرده و آنان را به اصلشان باز گرداند. تذکر پیامبر، شامل وحدانیت خدای خالق و برتر است تا خواست خدا را به طور واضح بیان کند و بشریت از آن تبعیت کند.

به نظر مسلمانان، قرآن پیام پیامبران را گرفته، ساده و تأیید کرده و هر وقت آنرا مخالف وحی خود دیده آنرا تصحیح کرده است.

پیامبرانی که...

قرآن اکثر افراد شناخته شده کتاب مقدس را پیامبر می‌نامد: آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی. رسالت همگی، هدایت مردم به راه راست و یگانگی خدا است. بدین منظور خدا به هر کدام کتابی داده که می‌بایستی آنرا بدون تغییر به مردم منتقل کنند، بدین سبب خدا پیامبران را پاک گردانیده و از اشتباه دور نگه می‌دارد، پیامبران به کمال رسیده و معصومند. خدا قول داده آنان را بر تمام دشمنانشان پیروز کند. آنچه در کتاب مقدس در باره ضعف فرستادگان خدا (ابراهیم، داوود...) و حتی در باره مصلوب شدن عیسی آمده صحت ندارد و حاصل دستکاری‌های انسان است. برای هر ملتی یک پیامبر فرستاده شده تا آنان را بر حذر داشته و به راه اطاعت از خدای یگانه دعوت کند. حمزه بوبکر می‌گوید که طبق سنت اسلامی صد و بیست و چهار هزار پیامبر آمده‌اند که سیصد و پانزده نفرشان پیام الهی داشته‌اند. وی همچنین از صد و چهار کتاب خبر می‌دهد که قبل از قرآن برای انسان‌ها فرستاده شده است (صفحه ۱۲۶ کتاب بوبکر). از نظر اسلام، از تورات موسی تا انجیل عیسی، همه کتاب‌ها، رسالتی یگانه دارند. یهودیان که تورات را رد کرده و سپس به انجیل و قرآن ایمان نیاوردند، هدف انتقادهای شدید قرآن قرار دارند: آنان بردگان پول و امیالشان می‌باشند و رانده خواهند شد.

عیسی

جای عیسی در قرآن استثنایی است. او از مریم و با قدرت روح (قرآن ۴، ۱۷۱) و از کلام خدا (قرآن ۳، ۴۷) به دنیا آمد. عیسی از نزدیکان خداست، او که تورات موسی را کامل کرد، تحت ستم هم کیشان خود قرار گرفت و آنان از انجیل اطاعت نکردند. با وجود این عیسی روی صلیب نمرده بلکه کسی را که شبیه او بود مصلوب کردند (قرآن ۴، ۱۵۶-۱۵۸) او به آسمان رفت و روز قیامت برای قضاوت برخواهد گشت. مسیحیان نیز همچون یهودیان، پیام خدا را خراب کردند و از آن چهار کتاب انجیل بیرون آوردند. این کتاب‌ها وحی واقعی نیستند. گم شدن پیام مسیح و دستکاری شدن آن، سبب شده که مسیحیان فرقه فرقه شوند. آنان پیام اسلام را نیز قبول نکردند هرچند که در کتاب‌شان از اسلام سخن رفته بود. به این دلیل، مسلمانان به دنبال کتاب اصلی انجیل بوده و از مسیحیان به خاطر رفتارشان انتقاد می‌کنند. مسلمانان از انتشار انجیل آپوکریف خودداری نمی‌کنند. مثلاً انجیل برنابا را که از محمد صحبت می‌کند و در قرن ۱۶ در ایتالیا (ونیز) نوشته شده، چاپ و منتشر می‌کنند.

مسلمانان عقیده دارند که پس از سردرگمی‌های مسیحیان، آخرین پیامبر در قرن هفتم میلادی ظهور کرد. پیام او را امت اسلام دریافت کرد، امتی که اطمینان دارد که تا آخرالزمان از گمراهی بدور است. از ظهور محمد به بعد، دوران توسعه اسلام به تمام نقاط زمین شروع شده است. رسالت محمد، او را به یک پیامبر نمونه تبدیل می‌کند. خدا او را پاک کرد و قرآن توسط جبرئیل بر او وحی شد.

این پیام با توجه به شرایط توسعه یافت و یا دقیق‌تر شد: در مخالفت با بت پرستان مکه، به یگانگی خدا دعوت کرد، در مخالفت با یهودیان یثرب بر اینکه اسلام ادامه راه موسی است تأکید کرد. برای اینکه مردم را به عبادت و پیروی متقاعد کند، شرایط دعا و نماز و اخلاق و زندگی خصوصی و اجتماعی و حتی سیاسی را تعیین کرد. برای اطمینان از اینکه در آینده قوانینش رعایت شوند، چهارچوب جامعه اسلامی را ترسیم کرد. او که در ابتدای کار تحت آزار و اذیت بود کم‌کم بر دشمنانش پیروز شد، برخی از بین رفتند، برخی به اسلام گرویدند و عده‌ای در چهارچوب اغمازی مبهم در جامعه اسلامی ماندند. در مقابله با خدا خواندن عیسی توسط مسیحیان، قرآن بر انسان بودن وی تأکید می‌کند.

نبوت یهودی

یهودیت متأخر، دخالت پیامبران را به چندین صورت تفسیر می‌کرد و نمی‌توان گفت که همگی بدعت بوده است. در آن دوره، پیامبران از طریق نوشته‌های مکاتیب طرفدارانشان شناخته می‌شدند. این کتاب‌های پیشگویی به کتب قانون اضافه شده و البته این کار بدون بحث و جدل بین یهودیان نبوده و بدین ترتیب به کلام خدا تبدیل می‌شدند. ولی ریشه و منبع آنها چیست؟

در حقیقت مفاهیم پیامبر و پیامبری ریشه یهودی ندارند. اگر به همسایه‌های نزدیک یهود نگاه کنیم، اثراتی از آن در سوریه، مصر، فنیقیه و بین‌النهرین وجود دارد. در این مناطق، سخنانی از قول خدایان محلی، توسط پیامبرانی که مرد یا زن بودند به مردم ابلاغ می‌شد. این سخنان، اغلب پیشگویی، دستورات، تهدید به مجازات و یا جواب سؤالاتی بود که از خدایان پرسش می‌شد. نقش این پیامبران مهم بود چون به هویت هر ملت مربوط می‌شد. در بین بنی اسرائیل، پیامبر سخنگوی یهوه بود و یهوه را فقط خدای اسرائیل نمی‌دانستند بلکه عقیده داشتند که از همان ابتدای آفرینش، یهوه خدای تمام خلقت بوده است. در حوادث مربوط به آن دوره از تاریخ که شبیه رویدادهایی است که در بین همسایگان بنی اسرائیل رخ داده، پیامبران از دخالت‌های خدا برای همراهی کردن بنی اسرائیل خبر داده و از طریق این حوادث راه نجات را به ملل دیگر نیز نشان می‌دادند.

پیامبری یهود

پیامبران کتاب مقدس را می‌توان به چندین دسته تقسیم کرد. بعضی مرشد یک دسته سازمان داده شده بودند و روش‌های خلسه و دریافت کلام خدا را به دیگران یاد می‌دادند. بعضی دیگر پیامبر- برادرانی بودند که به اماکن مذهبی وابستگی داشتند (مثل سموئیل در سامره) و در کنار خادمین اماکن مذهبی زندگی می‌کردند. در اوج دوران پادشاهان، (بین سال‌های هزار تا پانصد قبل از میلاد) پیامبران بزرگتری ظهور کردند که به هیچ دسته و گروهی تعلق نداشتند. از موسی تا الیاس، از طریق تمام این پیامبران، خدا با قومش ارتباط برقرار می‌کرد. الیاس یک پیامبر نمونه است چون به آسمان برده شد. قوم انتظار برگشت او را می‌کشد و این برگشت با برپایی حکومت الهی و محقق شدن وعده‌های داده شده توسط پیامبران، همزمانی خواهد داشت.

به خاطر محبت فوق العاده‌ای که خدا به انسان دارد و نجات او را می‌خواهد، بنابر شرایط خاصی، قومی را انتخاب کرده، به او وعده‌هایی داده است. پس از آنکه خدا ابتدا با ابراهیم و سپس از طریق موسی، با قوم عهد بست، در عمل و در کلام، خود را به عنوان تنها خدای زنده، به قوم منتخب خویش نشان داد. به این خاطر اسرائیل تجربه‌ای را آغاز کرد که همان راه‌های خدا به طرف انسان می‌باشد. و چون خدا با پیامبران صحبت کرد، اسرائیل هر روز بر دانش خود در باره خدا افزود و آگاهی‌های او شفاف‌تر و شهادت او در بین ملل، هر روز بیشتر و بیشتر شد. (مز ۲۱، ۲۸-۲۹؛ ۹۵، ۱-۳؛ اش ۲، ۱۴؛ ارم ۳، ۱۷). برنامه نجات که از قبل اعلان شده بود، توسط مقدسین تشریح شده و در کتب مقدس عهد قدیم، آن را کلام راستین خدا می‌دانند [اوتیکان ۲، مکاشفه الهی ۱۴].

عهد و نبوت

در اسرائیل نبوت بر پایه عهد استوار است. انسان‌هایی که به آنها الهام شده، به نیابت از شریکی صحبت می‌کنند که سخت گیر و حسود است. او قوم خود را به طرف آزادی و نجات هدایت می‌کند و این بر اساس وعده‌ای است که از زمان ابراهیم به پدران آنان داده شده است. این پیامبران، آنچه را قبلاً انجام گرفته، یادآوری می‌کنند: آزادی از مصر، اعطای قانون در سینا و ورود به سرزمین موعود... آنان در باره اعمال زمان خودشان قضاوت نموده، مردم را به وفاداری به عهد دعوت می‌کردند. بدین ترتیب، نبوت به راهی هدایت می‌کند که به تحقق آنچه وعده داده شده، منتهی می‌شود. در این شرایط، نبوت‌ها به کلام خدا، یعنی نشانه وجود فعال و خلاق او در دیروز و امروز و برای همیشه تبدیل می‌شوند. وقتی کلام به پیامبر می‌رسد، پیامبر را در خود محو می‌کند: دست خدا بر روی پیامبر قرار می‌گیرد و این دست سنگین است (A. Néher)، هر

چند که آزار و اذیت در کمین اوست ولی او نمی‌تواند ساکت بماند. کلام او حاصل ملاقات با خدای زنده است و این پیام همواره خواهان عدالت و مخالف دورویی و آداب توخالی است. بعضی از این پیامبران از بین محرومان برخاسته در کنار آنان نیز بودند. همگی در نزد خدا برای محرومین شفاعت و در برابر حکمرانان از آنان دفاع می‌کردند.

کتاب نبوت

از میان گفته‌های فراوان پیامبران، فقط گفته‌هایی نگهداری شد که قوم آنرا واقعی می‌دانست و این به محقق شدن نبوت‌های آن پیامبران بستگی داشت. به این ترتیب شنونده کاملاً آزاد بود که این سخنان را قبول و یا رد کند، ایمان بیاورد یا نیاورد. وقتی نبوت‌ها تحقق نمی‌یافت، نمی‌توانست دلیلی بر دروغی بودن آن نبی باشد و معمولاً راه را برای امید به آینده باز می‌کرد (زمان حاضر یا آخرت). در باره حقیقی بودن پیام پیامبران، به این استدلال قضاوت می‌کردند که آیا با وعده الهی و با تجارب تاریخی عهد با خدا، سازگار است یا نه؟ و چنانچه جواب مثبت می‌بود این پیام‌ها به جمع نوشته‌های دیگر اضافه می‌شد و به نوبه خود برای تشخیص حقیقی بودن پیام‌های بعدی ملاک می‌شد. وقتی این کتاب‌ها جمع آوری شدند، از طرف کاتبان و شاگردان مورد ارزیابی قرار گرفتند. به این ترتیب آنچه قرن‌ها قبل نوشته شده به کلام امروزی خدا تبدیل می‌شد و آنرا دستور زندگی خود قرار می‌دادند. با گذشت زمان، مفهوم نبی گسترش یافت و در بخشی از پادشاهی شمال بین ۸۵۰ تا ۷۵۰ قبل از میلاد که مکتب آن به سنت *الْهِیست* معروف است، کسانی که راهنمای "راه طولانی" نیز بودند، مثل ابراهیم (پید ۲۰، ۷) و موسی (اعد ۱۱، ۲-۱۱) نبی لقب گرفتند و بلاخره در مکتب تثنیه‌گرایی که در پادشاهی شمال شروع شد و در اورشلیم پایان یافت، تمام اجداد را نبی نامیدند. این مکتب‌ها شروع عقایدی هستند که اسلام آنرا پذیرفته و به آن اشاره کرده است.

در زمان پراکندگی که پنج قرن قبل از میلاد با تبعید به بابل شروع شد، تورات و کتب انبیا محور همبستگی قوم یهود بودند. هرچند که بعضی عقیده داشتند تورات کافی است، ولی فریسیان عقیده داشتند که کتب انبیا نیز لازم است چون قوم به تورات عمل نمی‌کند. اهالی سامره انبیا را قبول نداشتند. در آن دوران پیامبری نیز نبود (مز ۷۴، ۹) و نهایتاً کاهن اعظم می‌توانست نبوت کند.

بعضی خیال می‌کردند که زلوت‌ها^۹ که معتقد به قیام مسلحانه علیه رومیان بودند، پیامبرانی علیه بت پرستی می‌باشند. بعضی دیگر نیز تصور می‌کردند که اسنیاں نوع جدیدی از پیامبران هستند چون آنان در صحرا زندگی کرده، وقت خود را صرف مطالعه کتاب مقدس می‌کردند. به این ترتیب، انتظار برای پیامبری

^۹ zélotes

که درهای آسمان را باز کند و کلام نافذ خدا را برای تجدید عهد اعلام نماید، هر روز بیشتر می‌شد. بعضی‌ها هم می‌گفتند شاید الیاس برگردد.

عیسی پیامبر و پیامبرگرای مسیحی

یحیی تعمید دهنده

عیسی پس از یحیی آمد و یحیی به جنبش تعمید دهندگان تعلق داشت. این جنبش، مشخصات اصلی پیامبران عهد قدیم را دارا بود و یحیی نمونه‌ای از آنان است. او دستورات عهد قدیم را به مردم یادآوری می‌کرد و عیسی ناصری را که از اقوامش بود به عنوان حضور خدا در تاریخ معرفی کرد (مت ۳، ۱-۱۲). سنت مسیحی، یحیی را همان الیاس می‌داند زیرا برگشت الیاس مقدمه آخرالزمان و برقراری حکومت خدا است. یحیی، عیسی را معرفی کرد و برای اعلان خبر برقراری حکومت خدا، در لحظه تعمید عیسی توسط یحیی در آب رود اردن، آسمان‌ها باز شد و کلام خود را به گوش‌ها رسانید و گفت عیسی همان مسیح است و روح‌القدس بر او آمد، او که پسر محبوب و وارث وعده و پیام آور خبر خوش بخشایش خدا است (مت ۳، ۱۳-۱۷) خدا از طریق عیسی خود را به مردم نزدیک می‌کند، عیسی کلام زنده خدا است. در این مفهوم، عیسی همان پیامبری است که موسی وعده داده بود.

عیسی کلام خدا

در حقیقت عیسی فقط از طرف خدا صحبت نمی‌کند، او خود کلام خدا است. خدا شناسانیدن خود را در اعمال و در وجود او کامل می‌کند. پسر، آنچه را که پیامبران از اسرار الهی اندکی لمس کرده بودند، آشکار کرد. روح نبوت که در گذشته به پیامبران الهام می‌کرد، مریم را در سایه خود گرفت و کلام در عیسی ظاهر شد. زندگی و کلام عیسی به وحی تبدیل شد: او هیچ چیزی ننوشت مگر یک بار روی شن (یو ۸، ۶)؛ برای شاگردانش وصیت نامه‌ای جز روحش [روح‌القدس] نگذاشت، توسط این روح، یعنی روح تقدس و پیامبری، خود و کلامش در بین مسیحیان سکونت دارند.

کتاب‌هایی را که جامعه الهام گرفته از عیسی، نوشته و نگهداری کرده، خاطره او را زنده نگه می‌دارند و در باره آنچه عیسی گفته و برای جامعه انجام داده، شهادتی رسولانی می‌باشند. همانطوری که می‌بینیم، پیامبران برخاسته از قوم یهود (حتی عیسی) از خود کتابی باقی نمی‌گذارند و این خلاف آن چیزی است که سنت اسلامی در مورد آنان می‌گوید. اناجیل شاهدانی بر عیسی هستند، او که تنها شاهد وفادار خدا است، با قدرت روحش در آنانی که او را ملاقات می‌کنند زنده است تا آنان آنچه را دیده‌اند برای دیگران نقل کرده و

راه را برای ما باز کنند. به این ترتیب، کلام زنده، آن کلامی است که توسط کلیساها بیان می‌شود کلیسایی که توسط روح‌القدس هدایت می‌شود و با شهادت‌های رسولانی همخوانی دارد. این چنین است که کلام خدا در طول زمان پخش شده و سنت که به کتاب‌های آغازین محدود نمی‌شود، به صورت نو باقی می‌ماند و همزمان مقیاس حقیقی بودن خود را در کتاب‌ها می‌یابد.

مسیح که خاتم تمام وحی‌های خدای بزرگ است (۲-قرن ۱، ۳۰؛ ۳، ۱۶؛ ۴، ۶) شخصاً خبر خوش را به همه اعلام کرد، این همان خبرخوشی است که قبلاً پیامبران وعده آن را داده بودند. او به رسولانش دستور داد که خبرخوش را به همه مردم اعلام کنند و آنرا منبع حقیقت سودمند و هر قانون اخلاقی بدانند. او برای این کار به آنان هدیه‌ای الهی عطا کرد و آنان وفادارانه به دستورات وی عمل کردند: گاهی توسط رسولان از طریق خطبه‌ها و یا امثالی که منتقل می‌کردند یا آنچه را از خود عیسی در زمانی که همراهشان بود شنیده و یا در عمل دیده بودند، و یا از طریق روح‌القدس به آنان القا می‌شد و گاهی نیز توسط این رسولان و یا مردانی که در اطرافشان بودند آنچه را از روح‌القدس الهام گرفته بودند به صورت نوشته درآوردند [واتیکان ۲، مکاشفه الهی، ۷].

قومی متشکل از پیامبران

در عید پنجاهه (پنطیکاست)، روح‌القدس به شاگردانی که در اورشلیم دور هم جمع شده بودند داده شد. و آنان شروع به نبوت کردند و با این عمل‌شان به خواسته موسی که آرزو کرده بود تمام قوم پیامبر شود (اعد ۱۱، ۱۹) جامه عمل پوشاندند. پطرس در اولین خطابه خود، این عطیه الهی را اعلام کرد و کتاب اعمال رسولان خبر از عمل دائمی روح‌القدس در اولین جامعه مسیحی می‌دهد. نبوت شاگردان، شهادتی بود مبنی بر این که عیسی مُرد و از مرگ برخاست و در کلیسا حاضر و فعال است. پطرس در روز پنجاهه چنین گفت: برادران، صریحاً می‌گویم که داوود بزرگ مرده است، او به خاک سپرده شد و ما می‌دانیم آرامگاهش کجاست. چون پیامبر بود می‌دانست که خدا برای او سوگند یاد کرده که از نسل او یک نفر را بر تخت سلطنت بنشانند. او رستاخیز مسیح را پیش بینی کرده و در باره مسیح گفت: "او در عالم اموات تَرک نشد و جسد او هرگز فاسد نگردید". خدا همین عیسی را پس از مرگ زنده کرد و همه ما گواه آن هستیم. اکنون به دست راست خدا بالا برده شده و روح‌القدس موعود را از پدر دریافت کرده و بر ما پاشیده است، همانطوری که می‌بینید و می‌شنوید. زیرا داوود به آسمان صعود نکرد اما خودش گفت: "خدا به خداوند من گفت به

دست راست من بنشین تا دشمنانت را زیرانداز پای تو گردانم". پس ای قوم اسرائیل با یقین بدانید همین عیسی که شما او را مصلوب کردید، خدا او را خداوند و مسیح گردانیده است (اع ۲، ۲۹-۳۶). در کلیسای در حال تولد، در کنار رسولان، معلمین و خادمین، گروهی نیز وجود داشتند که از عطیۀ روح برخوردار بودند (۱-قرن ۱۴، ۱-۵) و به پیامبرانی تبدیل شده بودند که رسالت آنها نه تنها اعلام کلام، بلکه نصیحت و اخطار نیز بود. آنان مثل پیامبران سابق عمل می‌کردند (کول ۴، ۲).

روحانی‌ها

در اواسط قرن دوم گروه‌های رافضی توسعه پیدا کرده و ادعا می‌کردند که به طور مستقیم از روح‌القدس الهام می‌گیرند ولی آنان سنت کتاب مقدس و جامعۀ کلیسا را رعایت نمی‌کردند، فقط قسمتی از کتاب مقدس را قبول داشتند و کلیسا را رد می‌کردند.

یکی از آنان مونتان^۱ نام داشت و عقیده داشت که عصر روح‌القدس آغاز شده و بایستی با توبه و ریاضت، خود را برای دریافت روح‌القدس آماده کنیم. در همان زمان گروهی از یهودیانی که مسیحی شده بودند و گروهی از شاگردان یحیی که به عیسی ایمان نیاورده بودند تحت نفوذ جریانات معنوی گرای پارس قرار گرفته و به این ترتیب مانی و مانویت ظهور کرد (سال ۲۷۵). مانی می‌گفت انسان باید از این جهان بدی که در آن انداخته شده خلاصی پیدا کند. مانویت تا قرن پنجم باقی ماند و در مغرب آفریقا نیز رواج داشت. مانویت بدون اینکه یک جریان رافضی باشد خود را تحقق وعده‌های گذشته می‌دانست و اندکی بعد از مانویت، اسلام نیز در همان شرایط فرهنگی اعلام کرد که محمد آخرین پیامبر است.

از مانی تا محمد

مانی ادعا می‌کرد که آخرین نفر از یک سلسله طولانی پیامبرانی است که یکی پس از دیگری فرستاده شده‌اند که آدم، زرتشت، بودا و عیسی مهمترین آنان بوده‌اند. او نه تنها ادعا می‌کرد که آخرین تجسم پیامبر راستین است بلکه خود را خاتم و تأیید کننده پیامبران نیز می‌نامید. او خود را مهمترین فرد در بین پیامبران می‌دانست. او می‌گفت که آخرین حلقه از زنجیره آسمانی است که یکی پس از دیگری در دوران سماوی آمده‌اند و می‌گفت پس از آمدن وی دنیا وارد دوازدهمین و آخرین دوره خود شده و تنها یک راه باقی است و آن گرایش و سپس نابود شدن می‌باشد. او همینطور خود را آن روح تسلی دهنده‌ای می‌دانست

^۱ Montan

که عیسی وعده آن را داده بود. اگوستین از اهالی هیپون که در سال ۳۷۱ میلادی خطیب کارتاز بود و علاقه فراوانی برای رسیدن به حقیقت نشان می‌داد به این گروه پیوست ولی کم کم از آنان جدا شد. سه قرن پس از مانی در عربستان پیامبری برخاست که ادعای همان عناوینی را می‌کرد که مانی مدعی آن بود و سنت اسلامی ادعا می‌کند که عیسی از آمدن محمد خبر داده است (اشاره به یوحنا ۱۴، ۱۷).

نبوت و تاریخ

همانطوری که با خواندن این بخش ملاحظه می‌شود، مفهوم مسیحی نبوت کاملاً بر شخص عیسی استوار است. ما معتقدیم که خدا از طریق وی خود را آشکار ساخت. حضور او و عطیۀ روح القدس، دوران طولانی روابط خدا و انسان را به پایان برد. کلام گفته شد. وقتی نبوت‌های کتب عهد قدیم را می‌خوانیم، همواره یک نور و یک روح را احساس می‌کنیم و این کتاب‌ها از آمدن یک مسیح خبر داده و انعکاسی از پیام او را با ما می‌گویند (مثلاً در اشعیا ۴۹؛ ۵۲؛ ۵۳). ما معتقدیم که تاریخ مکانی برای آشکارسازی حضور و عمل خدا است. چون خدا مبدأ و انتهای تاریخ است، انسان به طرف او در حرکت است و به لطف وجود پیامبران و حکما، جایگاه خدا و جایگاه انسان را عمیق‌تر درک می‌کند. مسیحیان توانسته‌اند به آگاهی کاملتری از اسرار مسیح دسترسی پیدا کنند، اسراری که قرن‌ها قبل در خدا پنهان بود (کول ۱، ۲۶)، تا در موقع معین توسط شخص عیسی مسیح، و سپس به طور مداوم و در هر عصری آشکار شود. در مسیح و توسط مسیح، خدا خود را کاملاً بر انسان آشکار و برای همیشه به او نزدیک ساخته است. همزمان، انسان نیز در مسیح و توسط مسیح، به آگاهی کامل در باره شایستگی خود، به ارزش برتری انسانیت و به هدف وجود خود پی برده است. (ژان پل دوم، ناجی انسان، ۱۱).

فصل پنجم

کلام جسم شده

کلام خدا

همانطوری که در فصل‌های قبل گفته شد، جریان وحی خدا، از پیدایش تا پیامبران، بایستی به ظهور او منتهی می‌شد (جسم گیری). نویسنده نامه به عبرانیان چنین می‌گوید: پس از آنکه چندین بار و با شکل‌های مختلف، خدا با پدرانمان صحبت کرد، در زمان ما، که زمان آخر است، به وسیله پسر ما صحبت کرد، همان پسری که او را وارث همه چیز کرده و توسط او تمام دنیا را ساخته است (عبر ۱، ۱-۲). یوحنا نیز این مطلب را چنین بیان می‌کند: "در ازل کلمه بود و کلمه با خدا بود و کلمه در خدا بود، در ابتدا او با خدا بود. همه چیز توسط او ساخته شد و بدون او هیچ آفریده نشد. آنچه توسط او ساخته شد زندگی بود و زندگی نور انسان‌ها بود و نور در تاریکی‌ها درخشید و تاریکی‌ها موفق نشد او را درک کند. [...] کلمه، نور واقعی بود که بر انسان‌ها تابید. او به جهان آمد. او در جهان بود. و جهان توسط او ساخته شد و جهان او را شناخت. او نزد نزدیکانش آمد و نزدیکان او را نپذیرفتند. اما به همه آنانی که او را پذیرفتند و به او ایمان آوردند، قدرت داده شد که فرزندان خدا شوند. او نه از خون و خواسته انسانی بلکه از خدا متولد شد. کلمه جسم گرفت و در بین ما ساکن شد و ما شکوه او را که از پدر به عنوان تنها پسر، پر از فیض و راستی دریافت کرده بود، دیدیم" (یو ۱، ۱-۱۴).

پسر خدا؟

موضوع پسر خدا که در مرکز ایمان مسیحیت قرار دارد با ایمان مسلمانان تناقض دارد. دیدیم که تا چه اندازه اسلام از برقراری رابطه بین وحی و تاریخ دوری می‌کند: در جهان بینی اسلامی، تاریخ فرصتی برای ابراز خواسته خدا است. اندیشه اینکه خدا، از طریق پیوندی محبت آمیز، خود را به خلقت پیوند دهد و یا اینکه خود را در یک عمل تاریخی نشان دهد و خصوصاً تصور اینکه خدا خود را در قالب یک انسان نشان دهد، فکری کفرآمیز است. نظر قرآن در باره ورود خدا به بشریت واضح است، قرآن می‌گوید: "آنها می‌گویند

خدای بخشنده فرزندی دارد. شما سخنی کفرآمیز گفته‌اید. با شنیدن این حرفها نزدیک بود آسمان باز، زمین شکافته و کوهها از هم پاشیده شود. خدای بخشاینده سزاوار پسری نیست" (قرآن ۱۹، ۸۸-۸۹).
ما مسیحیان که در مقابل این چنین نفی صریحی قرار داریم باید به اعتقاد نامه خود برگردیم و در حد امکاناتمان اسرار مسیح را روشن سازیم. او کلام خدا است که جسم گرفته، پسر درست شده از پدر، درخشش جلال او... او مظهر خدای نامرئی و اولین زادهٔ خلقت است. همه چیز در آسمانها و زمین در او آفریده شده؛ موجودات مرئی یا نامرئی، پادشاهی و تخت پادشاهی، قدرت و اقتدار، همه چیز توسط او و برای او آفریده شده است و او جلوتر از همه چیز است، اکنون همه چیز در اوست و او هست، او سر است و کلیسا بدن او. او آغاز است، اولین برخاسته از بین مردگان، برای اینکه در همه حضور داشته باشد. او رتبهٔ اول را دارد و خوشنودی خدا در این بود که همه چیز به طور کامل در او ساکن شود، و همه چیز را هم در زمین و هم در آسمان، از طریق او و برای او آشتی دهد ... (کول ۱، ۱۵-۲۰).

سرگذشت عیسی، اقرار به پسر خدا بودن

کشفی تدریجی

اگر می‌خواهیم بدانیم به چه دلیل عیسی را پسر خدا می‌دانیم باید از راهی برویم که اولین شاگردانش برای کشف اسرار عمیق او پیمودند. همچون اولین مسیحیان، باید در نور و [به کمک] روح القدس به مسیح نزدیک شویم تا ارزش تجربی کلمات را بفهمیم. اگر مسیحیان به جایی رسیده‌اند که این مرد را پسر یگانه خدا می‌دانند به این خاطر است که از مراحل مختلف تصدیق و اطمینان گذشته‌اند. گذر از یک مرحله به مرحله بعدی، گاهی با توقفی طولانی همراه بوده است: همان طور که ژان موزن^{۱۱} می‌گوید باید به خدا فرصت داد تا آن چیزی را که گوشت و خون نمی‌تواند نشان دهد، خودش را به ما نشان دهد و خواسته‌اش را در ما ایجاد کند. باید به کمک نوشته‌های رسولانی به دیدار مردی برویم که عیسی نام داشت و از اهالی ناصریه بود، همینطور باید به او که مسیح زنده است اجازه دهیم که به سراغ ما بیاید. باید با صبر و حوصله، اثرات او را در زندگی خود ببینیم و با او حرکت کرده تا به خلوت پدر و پسر برسیم.

^{۱۱} Jean Mouson

عیسی از اهالی ناصریه (عیسی ناصری)

او را ناصری می‌نامیم چون هیچ وقت خودش را پسر خدا نخواند. به نظر می‌رسد که او غیر از عبارت "پسر انسان" لقب دیگری را برای خود برنگزید و خودش هیچ وقت القاب دیگری را که در نوشته‌های رسولانی به کار گرفته شده، به کار نبرد. القابی چون "پسر داوود"، "پیامبر آخرالزمان" و "خدمتکار رنجور" از سنت یهود گرفته شده و هر کدام بخشی را از آنچه بوده و هست، بیان می‌کند. ولی عیسی برای تعریف از خود نیامد، او آمد تا خبر خوش برپایی حکومت خدا را اعلام کند. او با تعلیمات، اعمال و زندگی خود می‌خواست نشان دهد که خدا به دیدار قوم خویش آمده است. زندگی و رسالتش کاملاً با یکدیگر مطابقت می‌کنند. او خود، اولین نشانه آمدن حکومت الهی در تاریخ می‌باشد. مسیح حکومت خدا را در روی زمین بر پا کرده است. با حرف و در عمل، پدر را شناساند و با مرگ و سپس با رستاخیز، با صعود به آسمان و با فرستادن روح القدس، کار او را کامل کرد. او که از زمین بالا برده شد، همه انسان‌ها را به طرف خود جذب می‌کند (یو ۱۲، ۳۲) او تنها کسی است که راز زندگی را در اختیار دارد [واتیکان ۲ مکاشفه الهی، ۱۷].

در مرحله اول و در عناوینی که شاگردان و یا نویسندگان به او دادند، راز او ملموس نیست. او خود را در عمل نشان می‌دهد: مثلاً با اطمینان کامل، قانون وضع می‌کند (به شما گفته‌اند من به شما می‌گویم...) این اطمینان سبب می‌شود که فرض کنیم او خواسته الهی را فوری درک کرده و به نام خود بیان می‌کند. استعاره‌ها و علاماتی به کار می‌برد که نشان می‌دهد او همان کسی است که توسط او حکومت موعود برپا خواهد شد. علاوه بر این، او برای خود شایستگی قدرت الهی، مثل قدرت بخشش گناهان قائل بود. این دلایل سبب شد که شاگردان معتقد شوند بین او و خدایی که او را پدر خطاب می‌کرد، رابطه‌ای استثنایی وجود دارد. به این دلیل او را با عناوینی خطاب کردند که با عناوین عهد قدیم تفاوت داشت.

مرده و زنده شده پس از مرگ (رستاخیز شده)

اسرار او در مرگ و در رستاخیزش آشکار می‌شوند (یوحنا این را ساعت تجلیل وی می‌داند). عیسی در ابتدا با ناکامی روبرو می‌شود. به طوری که به نظر می‌رسد رسالت زمینی‌اش تمام شده: دشمنانش بر او غلبه کرده و (بر خلاف آنچه در قرآن آمده) خدا برای نجات خدمتکارش دخالتی نمی‌کند. فرستاده خدا رنج کشید و همچون بردگان، روی صلیب مُرد. عیسی با اطمینان خود را به آن کسی تسلیم کرد که هدف زندگی و فدا کردن جانش بود و به همین خاطر این شکست را تحمل نمود. آنچه در هنگام آخرین غذا، در حضور شاگردانش و قبل از آلام انجام داد، به ما می‌فهماند که مرگ را با شهامت و با اختیار تام و برای محبت کردن قبول نمود ("محبتی از این بالاتر نیست که جان خود را برای آنانی که دوست داریم، فدا کنیم." یو ۱۵، ۱۳). پس از آن شاگردان تأیید کردند که آن کسی که مصلوب شد زنده است. در جاهای مختلف، مثلاً در عمواس (لو ۲۴، ۱۳-۲۵)؛ در کنار قبر خالی (یو ۲۰، ۱۱-۱۸)؛ در کنار دریاچه (یو ۲۱، ۱-۱۵)؛ در بالاخانه‌ای که رسولان در آنجا گردآمده بودند (اع ۱، ۳)... عیسی خود را به آن کسانی که او را می‌شناختند و

از او پیروی کرده بودند، به صورت زنده، نشان داد. وقتی که آنان را با نامشان صدا می‌زد و یا پس از انجام بعضی علامات، او را می‌شناختند (یو ۲۰، ۱۹-۲۹). از این به بعد او مرده نیست و به گذشته تعلق ندارد بلکه زنده است، باز هم می‌شود او را ملاقات کرد، صدایش را شنید، نان و شراب را با او تقسیم کرد، به او خدمت کرد و او را دوست داشت. او با قدرت عمل می‌کند، همین قدرت رستاخیز، که از طریق آن با کسانی که به او ایمان دارند ارتباط برقرار می‌کند. آنجا که انسان‌ها در مرگ و رنج بودند، او دانه امید و زندگی را کاشته است. بدین ترتیب کلام محبت خدا، خلقت را ادامه داده و به پایان می‌برد. به دنبال باز شدن گور عیسی، گورها می‌توانند باز شوند. این چنین است که محبت و زندگی، مرگ را شکست دادند. شاگردانش آنها را دریافت عطیة روح القدس در روز پنجاهه (پنطیکاست) تجربه کرده‌اند و زندگی آنان متحول شد. رسالت کلیسا همچون رسالت عیسی، کار خدا است و به عبارتی دیگر و به قول لوقا، کار روح القدس است. پس از رستاخیز و صعود عیسی، رسولان تجربه‌های محکمی داشتند که زندگی آنان را دگرگون کرد. در عید پنجاهه (پنطیکاست)، آمدن روح القدس آنان را به پیامبران و شاهدان تبدیل کرد (اع ۱، ۸؛ ۲، ۱۷-۱۸) و شجاعتی آرام به آنان داد به طوری که سختی‌هایی را که عیسی متحمل شد و همینطور امیدواریشان را برای دیگران بیان کردند. روح القدس به آنان قدرت داد تا در باره عیسی صحبت کنند (ژان پل دوم، رسالت نجات دهنده، ۲۴).

عیسی خداوند

خدا در مرکز پیام عیسی قرار داشت و اما ملکوت خدا که با رستاخیز عیسی افتتاح شد و با یک پیام در باره عیسی غنی‌تر شد: حکومت خدا آمده و از آمدن به جهان ما باز نمی‌ماند. با رستاخیز عیسی از بین مردگان، خدا مرگ را شکست داده و توسط عیسی، ملکوت خدا برای همیشه افتتاح شده است. عیسی در زمان زندگی زمینی خود، پیامبر حکومت الهی بود و پس از تحمل آلام و رستاخیز و صعود به آسمان در توانایی خدا و در قدرت او بر جهان شریک شده (مت ۲۸، ۱۸؛ اع ۲، ۳۶؛ افس ۱، ۱۸-۲۱). رستاخیز، به پیام مسیح و به اعمال و تمام رسالت وی، بُردی جهان‌شمول می‌دهد. شاگردان به تدریج متوجه می‌شوند که حکومت خدا در شخص عیسی مستقر بوده است و این حکومت کم‌کم در انسان و در جهان از طریق روابطی اسرار آمیز با او برقرار می‌شود. در حقیقت، پس از رستاخیز عیسی، شاگردان در باره حکومت خدا وعظ کرده، اعلام می‌نمودند که عیسی پس از مرگ زنده شده است ... وعظ کلیسای نخستین بر روی پیام عیسی مسیح متمرکز بود و کلیسا خود را پیرو او می‌دانست (ژان پل دوم، رسالت ناجی، ۱۶).

بدین ترتیب، اعلام رستاخیز آن کسی که مصلوب شده بود، در رأس پیام مسیحیت قرار داشت: آخرالزمان رسیده است. بدین ترتیب، زندگی زمینی عیسی، به استعاره مرئی اسرار مخفی تبدیل شد، اسراری که فقط با ایمان می‌توان آن را درک کرد و این نجاتی است که عیسای رستاخیز شده آن را به جهانیان تقدیم می‌کند. این چنین است که موعظه‌های رسولانی، عیسی راه، راه، راستی و زندگی نامیده است و برای اثبات آن به کتب پیامبران یهود رجوع می‌دهد. پیام مسیحیت، پیرامون عیسای رستاخیز شده شکل گرفت، همان عیسایی که از طریق روح خود یعنی روح مقدس خدا در همه زمان‌ها حاضر است.

علاوه بر این که مسیح ملکوت خدا را اعلام کرد، ملکوت نه تنها در حرف بلکه در عمل توسط او بنا شد. "قبل از هر چیز، ملکوت در شخص مسیح که پسر خدا و پسر انسان است نشان داده شد. او آمده بود تا زندگی خود را فدای مردم بسیاری کند (مر ۱۰، ۴۵)" (واتیکان ۲، نور ملل، ۵). ملکوت خدا یک نظریه یا یک برنامه نیست که بتوان آنرا آزادانه تدوین کرد. این ملکوت قبل از هر چیز یک شخص است که عیسی نام دارد، یعنی مظهر خدای نامرئی (ژان پل دوم، رسالت ناجی، ۱۸).

به این ترتیب، نور رستاخیز بر تمامی زندگی زمینی عیسی تابیده و آنچه را که مخفی بوده آشکار می‌کند. از تولد تا مرگ روی صلیب، هر رویداد به علامتی از عمل خدای ناجی تبدیل می‌شود (عیسی یعنی خدا نجات می‌دهد). او از روح خدا متولد شد، خدا مریم باکره را در اختیار گرفت، مریم نامزد یوسف بود و یوسف از خاندان داوود. او همان مسیح است که منتظرش بودند، خدا او را با روح خود متبرک کرد، او از ذریت پادشاهان اسرائیل است و گهواره او در بیت اللحم بود. وقتی که متولد شد مادرش باکره بود و طبق آنچه اشعیا اعلام کرده بود (اش ۷، ۱۴) امانوئیل یعنی "خدا با ما" نام دارد. عیسی در زندگی زمینی خود، آنچه را اشعیا چند قرن قبل در باره آخرالزمان اعلام کرده بود، انجام داد (اش ۲۶، ۱۹؛ ۲۹، ۱۸؛ ۳۵، ۵-۶؛ ۶۱، ۱ که در لوقا نیز نقل شده است: لو ۷، ۲۲). اشعیا حتی در باره چگونگی مرگ وی نبوت کرده است. او برتر از یک پیامبر، برتر از یک شاه و برتر از مسیحی است که داوود از او صحبت کرده است و او را می‌توان "پسر" نامید.

پسر خدا

بعضی می‌پرسند: "نسبت مسیح با خدا چیست که تا این اندازه خدا هدف خود را با هدف او مطابقت داده؟" مسیحیان کلمه‌ای دیگر، جز "رابطه پدرانه" را برای پاسخ مناسب نمی‌دانند. بعضی از سنت‌های اسلامی با توجه به آیه ۱۱۶ سوره مائده (قرآن ۵، ۱۱۶) گفته‌اند که تثلیث از پدر و پسر و مادر تشکیل شده است. ولی بر خلاف این نظریه، تثلیث شامل پدر، پسر و روح القدس می‌باشد که روح القدس همان رابطه محبت بین پدر و پسر می‌باشد. عبارت "پسر خدا" قبل از آمدن مسیح مورد استفاده قرار می‌گرفت و گاهی

منظور از آن، قوم اسرائیل (هو ۱۱، ۱) و گاهی پادشاه (۲- سمو ۷، ۱۴) آن دیار بود. احتمالاً در هنگام تاجگذاری شاه، زبور دوم خوانده می‌شده: "تو پسر من هستی، امروز تو را تولید کردم". اما اطلاق این عبارت به عیسی مفهوم جدیدی داشت و با مفاهیم قبلی آن تفاوت داشت. این عبارت را به مناسبت اجرای عمل خاصی بکار نبرده‌اند بلکه به دنبال ملاقات‌های متعدد شاگردان با او و با درک اسرار او این عبارت را بکار بردند و نتیجه این ملاقات‌های منحصر به فرد را فقط در عبارت "یگانه پسر خدا" خلاصه کردند. هر تشبیه دیگری در مورد عیسی ناقص است. اگر انتقاد مسلمانان این است که مسیحیان عیسی را خدایی همچون خدایان یونان می‌دانند، در این صورت انتقادشان متوجه خدای مسیحیان نیست و چنانچه انتقادشان متوجه مسیحیان است و می‌گویند چرا خدا آنقدر خود را به انسان نزدیک کرد که کلامش جسم گرفت و روح او سبب تولد عیسی شد، در این صورت ما و مسلمانان حقیقتاً و عمیقاً در تعریف خدا از یکدیگر فاصله داریم.

عیسی مسیح پسر خدای زنده، مظهر آشتی انسان با خدا است. فقط اوست که کاملاً با محبت ازلی پدر و با رابطه‌ای پدرانه که خدا از بدو خلقت ابراز کرد، مطابقت می‌کند. زیرا خدا تمام خلقت را به انسان سپرد و او را فقط اندکی از فرشتگان کمتر ساخت (مز ۸، ۶) و او را به صورت خود آفرید (پید ۱، ۲۶). عیسی این رابطه پدرانه و این محبت را پذیرفت در حالی که انسان آنرا با شکستن عهد اول و عهدهای بعدی رد کرد. عیسی، منجی جهان، رمز پر قدرت محبت، که خلقت را نو می‌کند، در اصل، کمال عدالت در قلبی انسانی یعنی در قلب نخست زاده است، تا او بتواند عدالت قلبهای بسیاری شود؛ انسان‌هایی که از ازل توسط این پسر نخست زاده انتخاب شده‌اند تا پسران خدا شوند و محبت و بخشش نام دارند (ژان پل دوم، نجات انسان، ۹).

باور به پسر خدا و به وحدانیت الهی

خدا کیست؟

مسیحیان به خدای یگانه اعتقاد دارند و تمام سعی‌شان بر این بوده که اعتقاد به خدای یگانه را آنطوری که بنی اسرائیل درک کرده، پاسداری کنند. آنان عقیده دارند که خدا خود را در عیسی و توسط او نشان داده و بنابر این عیسی خداوند و نجات دهنده می‌باشد. لازمه این امر وجود خدا در عیسی است بدون اینکه کاملاً با او یکی شود. در عیسی، انسانیت، الوهیت را جذب نمی‌کند و الوهیت انسانیت را از بین نمی‌برد. این‌ها عباراتی هستند که از ابتدای مسیحیت در بحثهای دینی و تجربه‌های روحی که به تثلیث منتهی می‌شد،

وجود داشته‌اند. انجیل می‌گوید او یکی است و او هست. عیسی شاگردانش را به شناخت محبت آمیز خدا و همدلی با او آشنا کرد.

خدا، در ایام قدیم، از راههای مختلف و به دفعات، توسط پیامبران با پدران ما تکلم نمود ولی در این روزهای آخر توسط پسرش با ما سخن گفت (عبر ۱، ۱-۲). در حقیقت پسرش را فرستاد تا آن کلام ازلی که ذهن انسان را روشن می‌کند در بین آنان ساکن شود و اسرار خدا را به آنها بیاموزد (یو ۱، ۱-۱۸). بنابراین عیسی مسیح، کلام مجسم، انسان فرستاده شده به طرف انسان‌ها است و کلام خدا را بیان می‌کند (یو ۳، ۳۴) و موضوع نجات را که خدا به او واگذار کرده، به پایان می‌برد (یو ۵، ۳۶؛ ۱۷، ۴). دیدن او مثل دیدن پدر است (یو ۱۴، ۹) و اوست که وحی را به پایان رسانده، تکمیل می‌کند: او این کار را از راههای مختلف با حضور و با اعمال خود، با کلام و در عمل، با علائم و معجزات، با مرگ و رستاخیزش و با فرستادن روح‌القدس نشان داد. او این کار را با شهادتی خدا گونه مبنی بر اینکه خدا خودش با ماست تا ما را از تاریکی و گناه و مرگ بیرون کشیده و برای زندگی ابدی برخیزاند، انجام داد.

پدر - پسر

همانطوری که قبلاً دیدیم، با اتکا بر رفتار و گفتار عیسی، اولین شاهدان (رسولان...) کلمهٔ پسر را بکار بردند تا رابطهٔ منحصر به فرد عیسی را با آن کسی که او را پدر می‌نامید (به درگاه او دعا کرده می‌گفت: "ای پدر") بیان کنند. آنان با مشاهدهٔ بعضی از اعمال عیسی، مثل بخشش گناهان، فهمیدند که او قدرتی واقعاً الهی دارد. آنان نتیجه گرفتند که می‌شود در خدا دو مورد را از یکدیگر تشخیص داد: یکی پدر که اصل و ریشهٔ همه چیز و منبع هستی و زندگی است و دیگری پسر که منبع به او زندگی داده و او را نخست زاده گردانده است. به خاطر محبت پدران، هرچه به پدرتعلق دارد به پسر نیز تعلق دارد. او پسر بودن را از خود ندارد، هستی خود را از پدر دارد و پدر هرچه دارد به او می‌دهد. او پرتوی از پدر است. مساوی است با پدر ولی همه چیز را از او دریافت می‌کند. مفهوم کلام (فعل) که توسط فلاسفه یونانی تدوین شد بعدها به روشن شدن رابطه پدر و پسر کمک خواهد کرد. کلام (فعل) توسط شعور الهی تولید شد تا طبیعت خود را بیان کند: کلام از شعور مجزا و مظهر اوست. این فعل است که در عیسی جسم می‌گیرد.

توسط کلام (فعل) در روح

بنابر این پدر، کلام - پسر را می‌سازد و توسط او جهان را خلق می‌کند چون در خدا، کلام مؤثر است (کلام اثرش را از خدا می‌گیرد) و این چنین است که کلام تمام موجودات را خلق می‌کند. بنابر این اثرات کلام خدا در تمام مخلوقات هست. این اثرات می‌تواند راهی برای شناخت خدا باشد. سابقاً بزرگان کلیسا به آن بذر کلام می‌گفتند، قرآن آن را علامتی می‌نامد که از خدا صحبت می‌کند انجام و تکامل این واکنش بدان خاطر است که انسان شبیه خدا آفریده شده است. انسان وقتی تکمیل می‌شود که شباهت خود را به خدا کامل کند؛ آن کلامی که انسان شد این راه را باز می‌کند. انسانیت می‌تواند از طریق عیسی، رابطه‌ای درست با خدایی که منبع زندگی است برقرار کند. تطابق عمل [انسان] با [خواست] خدا، چیزی است که توسط روح‌القدس انجام پذیر است، او بود که آنرا در مسیح انجام داد و در ما نیز انجام می‌دهد. روح محبت خدا، اساس رابطه پدرانه و برادرانه‌ای است که برای آن خلق شده‌ایم. پولس گفته که توسط روح می‌توانیم خدا را پدر بنامیم (غلا ۴، ۶). به این ترتیب ما "فرزندان پذیرفته شده"ی خدای زنده می‌شویم، این امر همراه عیسی، توسط او و به روش او است.^{۱۲}

در راز جسم گیری، عمل روح به اوج خود می‌رسد [...] و همزمان با آن، راز جسم گیری که منبع زندگی الهی در تاریخ بشریت است به روشی تازه فوران می‌کند، روح‌القدس، کلام و نخست زاده، برادر بزرگ ایمانداران می‌شود (روم ۸، ۲۹). طبق تعلیمات رسولان، آنان در حقیقت فرزندان خدایند (روم ۸، ۱۴). پذیرفتن انسان‌ها به فرزندگی، با رمز جسم گیری عیسی شروع می‌شود ولی تولد تازه، زمانی شروع می‌شود که خدای پدر، روح پسر را به قلب انسان‌ها می‌فرستد (غلا ۴، ۶؛ روم ۵، ۵؛ ۲-قرن ۱، ۲۲). او که روح پسرخواندگی را دریافت کرده به ما می‌گوید او را "پدر" خطاب کنیم (روم ۸، ۱۵). روح‌القدس برای گواهی دادن به اینکه فرزندان خداییم به روح ما ملحق می‌شود (ژان پل دوم، نامه: خدایی که زندگی می‌بخشد. باب روح‌القدس، ۵۲).

پدر - پسر - روح‌القدس

بدین ترتیب مشخصه دومی در خدا پدیدار می‌شود: در عهد قدیم، وقتی از روح صحبت می‌شد، منظور قدرت خلاق خدا و دم زندگی بود. روح به پیامبران الهام و قوم اسرائیل را راهنمایی می‌کرد. روح به اسرائیل آگاهی می‌داد تا خدا و تاریخ خود را شناخته و خود را با آن مطابقت دهد. توسط روح، رابطه خالق با مخلوق زنده و راه برای عمل خدا باز بود. عیسی این را تأیید کرد: ابتدا در شخص خودش، زیرا از روح‌القدس متولد شد و در او الوهیت و انسانیت جمع شده‌اند. از جنبه روحی، او پسر خدا است و روح منبع اعمال اوست

^{۱۲} Doxologie des prières eucharistiques

(خصوصاً در انجیل لوقا). عیسی خود می‌گوید روح او را به پدر پیوند می‌دهد. این رابطه فقط باید الهی باشد چون فقط خدا می‌تواند با خدا هم‌دل (متحد) کند. بنابر این پدر و پسر و روح‌القدس یک طبیعت دارند. روح پیوند هم‌دلی (اشتراک) و اساس اتحاد با خدا است. روح‌القدس همان محبت دوجانبه پدر و پسر است. او نه تنها کیفیتی الهی است بلکه متعلق به خدا است. به این ترتیب یکی از قدیمی‌ترین نیایشهای مسیحیان تأیید می‌شود: "به پدر، توسط پسر و در روح‌القدس". جهت‌گیری ما به طرف منبع زندگی مان است، و این امر توسط عیسایی که از او پیروی می‌کنیم و در روحی که در آن تعمید گرفته‌ایم و به ما حق "فرزندخواندگی" داده و ما را به پدر ربط می‌دهد، انجام می‌شود.

خدا محبت است (ر. ک. یوحنا ۴، ۸، ۱۶). محبتی اساسی که متعلق به سه شخص الهی است، روح‌القدس، محبت پدر و پسر است. به این دلیل روح‌القدس از اسرار خدا آگاه است (۱-قرن ۲، ۱۰). او محبت - فیض است و مخلوق نیست. می‌توان گفت که در روح‌القدس، خدای واحد و تثلیث به عطیه تبدیل می‌شوند، تبادل محبت بین اشخاص الهی دوجانبه است، خدا از طریق روح‌القدس به صورت عطیه "وجود" دارد. روح‌القدس، بیان خدای محبت است. او خود محبت است، او خود فیض است. این غنای لایتناهی واقعیت خدا را نشان می‌دهد، چیزی که بالاتر از تعمق است و فقط با وحی می‌توان آن را شناخت (ژان پل دوم، خدایی که زندگی عطا می‌کند، ۱۰).

همدلی در محبت

زمانی که عیسی شاگردان را به رسالت فرستاد تا به نام پدر و پسر و روح‌القدس تعمید دهند، (مت ۲۸، ۱۹) آنان را برای به پایان رسانیدن خلقت فرستاد، خلقت را خدا به او سپرده و عیسی خود مدل کامل آن است. همانطوری که خدا توسط پیامبران پیش بینی کرده بود، او عهدی جدید پیشنهاد می‌کند، عهدی که عهد با موسی، پرچمدار آن بوده است. هرچند که عهد صحرای سینا بر روی لوحی سنگی نوشته شد، ولی عهد عیسی در قلب ایمانداران نوشته می‌شود: بر شما آب خواهم پاشید و شما پاک خواهید شد. شما را از تمام ناپاکی‌ها و از بت‌ها پاک خواهم کرد، به شما قلبی جدید و روحی نو خواهم داد، قلب سنگی را برداشته و قلبی از گوشت به شما خواهم داد، روح خود را بر شما خواهم پاشید، شما را مطابق قوانینم راه خواهم برد، به رسوم من عمل کرده، آنها را نگه خواهید داشت (حز ۳۶، ۲۷).

از این به بعد روح قانون در قلب هر مسیحی جای دارد و او را به راه خدا هدایت می‌کند. او بود که به عیسی زندگی داد و به ما نیز زندگی می‌دهد. بدین ترتیب از کل خلقت دعوت شده که با محبت هم‌دل شوند و این محبت خود خدا است. روح به انسان‌ها داده شده تا آنها سازندگان صلح جهان‌شمول شوند.

صلحی بین خدا و خلقت و بین انسان‌ها، که هدف خدا نیز هست. چون اتحاد در خود خدا است. بر خلاف مسلمانان، ما عقیده داریم که این اتحاد رابطه‌ای محبت‌آمیز است. کلیسا عقیده دارد که تمام ملل، جامعه‌ای واحد تشکیل می‌دهند و ریشه‌ی مشترکی دارند و به این دلیل کلیسا به توسعه امور خیر در بین انسان‌ها مبادرت می‌کند. انسان‌ها از هر نژادی باشند توسط خدا در زمین ساکن شده‌اند و بنابر این مقصد همه مشترک است. تا روزی که منتخبین گردآوری شوند، مشیت خدا و آیات وی و نقشه‌هایش شامل همگی می‌شود (واتیکان ۲، لایحه در باره مذاهب غیر مسیحی، ۱).

تثلیث - توحید

اعتقاد به یگانگی خدا اساس ایمان مسیحیت است (تثلیث یعنی سه بار یکی). یگانگی خدا ما را از بت پرستی دور نگه می‌دارد. خدا یکی است و یگانگی او ما را به طرف پرستش خدای راستین و زنده سوق می‌دهد. علاوه بر این، یگانگی خدا ما را به طرف یگانگی نسل بشر سوق می‌دهد. همان بشری که از او دعوت شده تا از طریق روح‌القدس با خدا هم‌دل شود. "اگر مرا دوست دارید سعی خواهید کرد اوامر مرا رعایت کنید و من از پدر درخواست خواهم کرد که روح تسلی دهنده‌ای به شما دهد که برای همیشه با شما خواهد بود، او روح راستی است، جهان توان پذیرایی او را ندارد چون او را نمی‌بیند و او را نمی‌شناسد. شما او را می‌شناسید چون نزد شما ساکن است و در شما است. من شما را یتیم نخواهم گذاشت، به طرف شما خواهم آمد. [...] در آن روزها خواهید فهمید که من در پدر هستم و شما در من و من در شما [...] اگر کسی مرا دوست دارد احکام مرا نگه خواهد داشت و پدرم او را دوست خواهد داشت، ما به طرف او خواهیم آمد و نزد او مسکن خواهیم گزید" (یو ۱۴، ۱۵-۲۱).

تعمید به ما روح تسلی دهنده می‌دهد و مانند اعضای بدن مسیح می‌شویم، این بدن اعلان بشریت جدید است: به وسیله‌ی ایمان، همه‌ی شما در اتحاد با عیسی مسیح فرزندان خدا هستید. شما که در اتحاد با مسیح تعمید گرفته‌اید هم‌فکر او شده‌اید. بین یهودی و یونانی، بین آزاد و برده، بین زن و مرد هیچ تفاوتی وجود ندارد، همه شما در اتحاد با عیسی مسیح یکی هستید و اگر به مسیح تعلق دارید، فرزند ابراهیم و طبق وعده‌ی خدا، وارث او هستید (غلا ۳، ۲۶-۲۹).

ما رسالت مسیح را در این بدن ادامه می‌دهیم: رسالت ما، آزادی انسان از قدرت بندگی مرگ است. در بدن مسیح، ما وارد زندگی ابدی می‌شویم و این زندگی، اشتراک و هماهنگی ابدی در زندگی خدا است. عیسی ایمانداران را به خلوت خدا وارد می‌کند. ما این عطیه را دریافت کرده و سعی می‌کنیم با آن زندگی

کنیم. کلمات برای توضیح آن کافی نیست، این زندگی پرستش اسرار الهی و اجازه دادن به روح القدس جهت هدایتمان است.

"در پیش خدایی زانو می زنم که هر خانواده در روی زمین و در آسمان، نام خود را از او گرفته است. دعا می کنم از گنجهای جلال خود به شما ببخشد تا توسط روح او، در درون خود قوی و نیرومند شوید و مسیح را از راه ایمان در قلبهای شما ساکن کند و دعا می کنم که شما در محبت ریشه گرفته و بر پایه محبت بنا شوید تا با همه مقدسین قدرت داشته به پهنا و درازا و بلندی و عمق محبت مسیح پی ببرید و آن محبت را دریابید.

جلال بر خدایی که قادر است به وسیله آن قدرتش که در ما عمل می کند، بینهایت بیشتر از آنچه ما می توانیم بخواهیم و حتی تصور کنیم، عمل می کند. جلال بر او در کلیسا و در مسیح، برای تمام دوران و تا ابد. آمین" (افس ۳، ۱۴-۲۱).

عیسی مسیح تجلی خدا، تجلی انسان

خدا محبت است

مسیح ما را به ایمان به خدای یگانه دعوت می کند: یکی در تشخیص سه نفر (پدر و پسر و روح القدس) و در یکی بودن طبیعت الهی. این تعریف در سال ۴۵۱ میلادی در شورای اخلیدونیا^{۱۳} داده شد. علیرغم نارسایی کلمات برای آنچه به صورت اسرار خدا باقی مانده ما سعی می کنیم که سه نفر را در اشتراک (همدلی) در محبت با هم منطبق کنیم. تأکید می کنیم که منظورمان مطالعات نظری و بی پایه نیست، هدف آن چیزی است که از زندگی مسیح آموخته ایم، از لابلای گواهی های مسیح می توانیم چند وجهه این اتفاق تثلیث را مشخص کنیم.

خدا بزرگترین است

خدا برتر است. شناخت ما از او، به آنچه برای اعتقادمان به ما داده، محدود است. ما فقط اندکی از اسرار خدا را درک می کنیم و کلمات از بیان آن عاجزند. او فقط به ما اجازه می دهد که شعور و خواسته خود را به

^{۱۳} Chalcedoine

طرف او جهت گیری کنیم و هیچ وقت از جستجوی حقیقت باز نایستیم. حتی دگم‌های^{۱۴} نوشته شده پس از مدتها تفکر، در طی قرون گذشته (مثل دگم اخلیدونیا)، فقط علائمی هستند برای شناخت راهی که فقط "دیدار" قیامت به آن پایان خواهد داد. بنابر این نباید خود را در این دگم‌ها زندانی کنیم و شناخت‌های دیگر را کنار بگذاریم. نباید ادعا کنیم که تمام حقیقت را در اختیار داریم. کافی است که نظر دیگران با آنچه عیسی گفته متناقض نباشد. می‌توان از راهی که مسلمانان را به یگانگی خدا سوق می‌دهد و از کلماتی که این ایمان را بیان می‌کند، استقبال کرد و تجربه آنان را در کلمات تشخیص داد تا عقیده‌شان را بشناسیم. به عبارتی دیگر مهم این است که به تجربه معنوی دیگران بپیوندیم و برای این کار باید تعاریف منجمد تاریخ را کنار گذاشت.

خدا قادر است

این مورد برای تمام ادیان یکتاپرست واضح است: اگر خدا، خدا است، پس قادر مطلق است. اما این تعریف می‌تواند به خدایی منتهی شود که مستبد است و قدرت او نظم و ترتیبی ندارد و این تعریف مستمسکی است برای ناتوانایی‌ها و ناامیدی‌های ما و به این خاطر افراد بی‌ایمان خدا را رد می‌کنند. بعضی قدرت الهی را طوری بیان می‌کنند که انگار از نوع قدرت انسانی است ولی قدرتی بی‌نهایت قوی و متشکل از نیروهای غالب و خودخواه. اما تعریفی که عیسی از قدرت الهی بیان می‌کند و آنرا نشان می‌دهد هیچ تناسبی با تعریف فوق ندارد. عیسی به طور واضح از تعریفی که مردم برای مسیح داشتند فاصله گرفت چون تعریف مردم برای شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت‌ها بود. عیسی از قدرتش فقط برای اعطای زندگی، آزاد کردن و قبولاندن مسئولیت خلقت استفاده می‌کرد. نیروی محبت که در او است، به دیگران منتقل می‌شود و آنان نیز با اعمال خویش به نیروی خلاق تبدیل می‌شوند. عیسی خود را تحمیل نمی‌کند. او مردان و زنانی را که به پا خواسته و به آزادی دیگران احترام می‌گذارند به طرف خود کشیده و در خدمت آنان قرار می‌گیرد تا آنان بتوانند در انسانیت رشد کنند و به این ترتیب همچون او "فرزندان خدا" شوند. خدا محبت است و چنانچه قادر مطلق است به خاطر قدرت مطلق محبت، هر کاری را انجام نمی‌دهد، او فقط برای خلق کردن، آزاد کردن و رشد دادن خلقت عمل می‌نماید. به این ترتیب از آن تعریفی که فقط زائیده تصورات انسانی است و خدا را نیروی نامنظم و خودخواه می‌داند، دور می‌باشیم.

^{۱۴} dogme

خدا عادل است

همه می‌گویند اگر خدا، خدا است نمی‌تواند عادل نباشد. اما وقتی خدا را عادل می‌خوانیم باید عدالت را تعریف کنیم: هرچند که در رفتار بین انسان‌ها، عدالت بنا شده بر "داد و ستد"، از چپاول و استثمار بهتر است و این تعریف در بین نیروهای انسانی نظم بر قرار می‌کند و ممکن است نبودن آن، سبب بی‌عدالتی شود، اما عدالت الهی بر "داد و ستد" مبتنی نیست. رابطه خدا با انسان، رابطه‌ای مبتنی بر قدرت نیست، خدا می‌بخشد، عدالت او بر محبتی لایتناهی استوار است و ممکن است گاهی بی‌عدالتی به حساب آید، خصوصاً در مورد گناهکاران و در مورد کارگرانی که کارشان را دیرتر از دیگران شروع کردند (مت ۲۰، ۱-۱۴). هدف خدا نجات دادن انسان از گناه و از مرگ می‌باشد ولی برای نجات، انسان را تهدید نمی‌کند. او با اعتماد سازی انسان را از گناه برمی‌گرداند و سبب گرایش وی می‌شود. این تعریف با آن تعریفی که انسان را گناهکار و ذلیل و سرشکسته می‌کند، و همواره منتظر است که انسان قدم اشتباهی بردارد تا او را تنبیه نماید، بسیار متفاوت است.

"این است انسان"

کتاب مقدس می‌گوید خدا انسان را از خاک و از روح الهی آفرید و او را شبیه خود آفرید (پید ۲، ۷) این تعریف در تاریخ به تدریج مشخص تر و در عیسی کامل می‌شود: عیسی کاملاً شبیه خدا است. با دیدن او و اثری که روی شاگردانش گذاشته، می‌توان مشخصات انسان جدید را که به خاطر ایمان و روح‌القدس تولدی تازه یافته است، شناخت. پیلاطس خطاب به یهودیانی که از او می‌خواستند عیسی را مصلوب کند گفت: "این است انسان" (یو ۱۹، ۶).

فرزند خدا

از نقطه نظر عیسی و از نظر شخص مسیحی، انسان باید برای اجرای سرنوشت خود و برای رسیدن به تکامل، فرزند خدا شود: "شما تنها یک پدر دارید و همه برادر هستید". این شرط (فرزندی خدا) انسان را به موجودی اجتماعی تبدیل می‌کند. روح الهی به او داده شده تا وارد اشتراک (همدلی) الهی شود و روابط او با خدا و از طریق پسر، روابطی درست و عادلانه باشد. اما برای این کار باید زندگی خود را با زندگی پسر مطابقت دهد و به این ترتیب روح، او را با دیگر انسان‌ها مطابقت می‌دهد و آنان برادرانش می‌شوند. این رابطه، رابطه محبت است، همان رابطه‌ای که عیسی به آن عمل کرد. به این ترتیب از کتاب قانون و پیامبران

فقط یک فرمان باقی می‌ماند: "خدایت را با تمام قلب و با تمام نیرویت و با تمام روحت دوست بدار و همنوع را هم، همانند خودت" (مر ۱۰، ۲۹-۳۷). این چنین رفتار عادلانه‌ای را هیچ قانونی نمی‌تواند تعریف کند، حداکثر کاری که قانون می‌تواند انجام دهد مشخص کردن حدود آن است. محبت یعنی دعوت به آزادی خلاق و دعوت به مسئولیت. محبت استعدادهای طبیعی را به کار گرفته و انسان را به تولیدکننده‌ای تبدیل می‌کند که نتیجه کارش، با کار آنانی که در محدوده قانون عمل می‌کنند، قابل مقایسه نیست، چون قانون به راهی باریک تبدیل می‌شود که مملو از حرام و حلال است.

"اگر به زبان مردم و یا فرشتگان سخن گویم ولی محبت نداشته باشم، فقط یک طبل توخالی و سنج پر سر و صدا هستم. اگر قادر به پیشگویی و درک تمام اسرار الهی و تمام علوم باشم و ایمانی داشته باشم که بتوانم کوه‌ها را جابجا کنم ولی محبت نداشته باشم، هیچ نیستم. اگر تمام دارایی خود را به فقرا بدهم و حتی جان خود را در راه خدا بدهم ولی محبت نداشته باشم هیچ سودی عاید من نخواهد شد. محبت همراه بردباری و مهربانی است، در محبت حسادت و خودبینی و تکبر نیست، در محبت رفتار ناشایسته نیست، خودخواهی نیست و غضب و کینه در دل او جایی ندارند. محبت از ناراستی خوشنود نمی‌شود ولی از راستی شادمان می‌گردد.، شخص مهربان در همه حال صبور است و در هر حال خوش باور و امیدوار است و هر باری را تحمل می‌کند. محبت هیچگاه از بین نمی‌رود" (۱-قرن ۱۳، ۸-۱).

قانونی برای آزادی

انسانیت عیسی در هر یک از اعمالش، خود را آزاد و خلاق نشان می‌دهد، حتی در آلام و در مرگ وی که با توکل بر خدا بود، همان خدایی که روحش را به او تسلیم کرد. عیسی هم به قانون یهود احترام می‌گذاشت و هم از آن فاصله می‌گرفت. او زمانی که التماس یک مخلوق را می‌شنید، خود را پایبند ممنوعیت‌ها نمی‌کرد حتی اگر این ممنوعیت در رابطه با روز شنبه می‌بود. کاتبین و فریسیان ایرادات فراوانی بر او می‌گرفتند و به خاطر این ایرادات او را به رعایت نکردن قانون یهود محکوم، و سپس اعدام کردند. آیا این به مفهوم آن است که عیسی هیچ قانونی را رعایت نمی‌کرد؟ خیر، عیسی خود را کاملاً به قانون موسی وفادار نشان می‌داد ولی او قانون را در جای قانون قرار داد: قانون در خدمت عهد خدا با انسان، و در خدمت روابط بین انسان‌ها. قانون وسیله‌ای برای اجرای عهد است، نه هدف آن. بنابر این قانون نمی‌تواند مانعی برای روابط محبت‌آمیز باشد، زیرا روابط محبت‌آمیز به اهداف عهد عمل می‌کنند. آزادی فرزندان خدا (غلا ۵) با قبول محبت خدا و با محبت کردن شروع می‌شود، ارزش محبت از هر گونه وابستگی به ظاهر مذهب، برای زندگی انسان بالاتر می‌باشد.

روحی برای زیستن

انسان معتقد به انجیل، قانون جدید را در سینه خود دارد و این قانون زندگی او را هدایت می‌کند. موارد قاطع این قانون اندک است و از این نظر با قانون یهود و اسلام مغایرت دارد. قوانین یهود و اسلام شامل جزئیات عبادات و امور زندگی می‌شوند ولی در پرتو نور قانون عهد جدید، هر لحظه می‌توان رابطه مناسب با خدا و دیگران را پیدا کرد. مسیحیت از سنن مذهبی و عقل انسانی، چند "پند" را نیز انتخاب کرده مثلاً پرستش (البته به صورت خاص تقدسی آن) یا روزه به شرط اینکه با تقسیم (صدقه و ذکات و عدالت) همراه باشد. ولی همه این‌ها مطیع محبت بوده و باید از روی محبت باشند زیرا محبت از همه مهمتر است. ایماننداری که توسط روح القدس هدایت می‌شود کم کم و با پیروی از عیسی وارد همدلی الهی می‌شود و این چیزی است که همه به آن دعوت شده‌اند و تاریخ به آن منتهی می‌شود.

فصل ششم

کلیسا : کلام خدا در طول زمان

کلیسا در چالش

به مناسبت‌های مختلف، کلیسا در صدر اخبار قرار می‌گیرد: مسافرت‌های پاپ به سراسر جهان، جهت گیری و صدور اعلامیه از طرف پاپ و یا اسقفی خاص، فیلمی یا کتابی بحث برانگیز. هر روز اخبار مذهبی زیادتر می‌شود ولی متأسفانه این اخبار همیشه با عینیت‌گرایی لازم بررسی نمی‌شوند. بعضی طرفدار کلیسا هستند و برخی آنرا رد می‌کنند. کلیسا همانند سنگی است که پای خیلی‌ها به آن برخورد کرده و می‌کند. کلیسا مورد انتقاد شدیدی قرار می‌گیرد و بعضی از انتقادکنندگان اعضایش هستند. به کلیسا اتهامات گوناگونی زده می‌شود: مرتجع، سرکوبگر، جزمی، هرم قدرت، دور از واقعیات... بعضی نیز او را مترقی، بیشتر از حد سیاسی، تسلیم دموکراسی، تغییر دهنده دین و غیره می‌دانند. عده زیادی می‌گویند که به عیسی ایمان دارند ولی کلیسا را مانع بزرگی برای ایمان خود می‌دانند. آیا کلیسا پیام انجیل را منحرف کرده است؟ علاوه بر انتقادهای ضد و نقیض، کلیسا با تحولات جهان نیز روبرو است. تجدد‌گرایی و تغییرات سریع و ریشه‌ای در موارد اخلاقی و اجتماعی، کلیسا را مجبور می‌کند که برای روشن کردن راه مردم و جهت دادن به زندگی آنان، میراث دو هزار ساله خود را با عصر حاضر وفق دهد. مذاهب دیگر نیز به کلیسا اخطار می‌کنند که موضع خود را در مقابل آنان و در مقابل مشکلات دنیا مشخص کند. در این شرایط ما از خودمان می‌پرسیم کلیسا چیست؟

روح خدا جامعه‌ای ایماندار برمی‌انگیزد

ملتی احضار شده

همانطوری که قبلاً گفتیم کلام خدا خطاب به قومی است که توسط کلام دور هم گرد آمده‌اند و هدایت می‌شوند. با رعایت مفاد عهد که در قانون جمع آوری شده، این قوم قادر است در برابر ملل در باره قدرت الهی شهادت دهد، قدرت الهی او را وسیله‌ای برای حکومت خود کرده است. پس از رستاخیز عیسی، رسولان

در بالاخانه‌ای که پناهگاهشان بود دور هم جمع شده و از ترس یهودیان درب را بسته بودند. روح‌القدس وارد شد، همانطوری که عیسی به آنان وعده داده بود، درها باز و زبانها گشوده شدند. پطرس اولین کسی بود که برای یهودیانی که از اطراف جهت برگزاری عید پنجاهه (پنطیکاست) آمده بودند خبر خوش رستاخیز را اعلام کرد. کلام خدا که در دهان پطرس طنین می‌اندازد، مردم را دعوت می‌کند که آخرین علامات خدا را در عیسی ببینند، خدایی که برای نجات قومش آمده است (اع ۲). آنانی که ایمان می‌آورند، روح‌القدس را دریافت می‌کنند، این همان روح قانون درونی است که آنان را به فرزندان خدا و به برادری در مسیح رستاخیز شده، تبدیل می‌کند (آنان جزئی از بدن مسیح می‌شوند). از امتی که اینچنین تشکیل می‌شود، دعوت می‌شود که به محبت خدا گواهی دهد، همان محبتی که ایمانداران را از مرگ نجات می‌دهد. این امت به قوم خاصی محدود نیست و همانطوری که عیسی به رسولانش گفت این جامعه به روی تمام ملل باز است : عیسی ذهن آنان را برای درک نوشته‌ها باز کرد و به آنان گفت: نوشته شده که مسیح باید عذاب مرگ را ببیند و در روز سوم از بین مردگان برخیزد و به نام او توبه و آمرزش گناهان به همه ملت‌ها اعلام گردد(لو ۲۴، ۴۵-۴۷) و پس از رستاخیز آن را تأیید کرد و گفت : وقتی روح‌القدس بر شما نازل شود قدرت خواهید گرفت و در اورشلیم و تمام یهودیه و سامره و تا دورترین نقاط عالم شاهدان من خواهید بود (اع ۱، ۸).

کلیسا، قوم خدا

از بین تمثیل‌های مختلفی که مسیحیان برای تعریف کلیسا به کار می‌برند، عبارت "قوم خدا" را دومین شورای واتیکان، مهمتر دانسته است (نور ملل، فصل ۲)، این تعریف اتصال بین عهد قدیم و عهد جدید را ارج می‌نهد. جامعه ایمانداران که اینک دامنه آن تمام بشریت را در بر می‌گیرد، قومی است که خدا او را دعوت کرده و توسط خدا نجات یافته است. این قوم به طرف سرزمین موعودی در حرکت است که محدود به منطقه خاصی نمی‌شود و ملکوت خدا نام دارد. ملکوت خدا به تدریج تمام ملل را در بر خواهد گرفت و از تمام انسان‌ها دعوت شده که به قوم خدا بپیوندند، به همین خاطر، این قوم بی‌مانند و متحد است. این ملکوت در تمام قرون و اعصار و به اندازه ابعاد دنیا منبسط می‌شود تا آنچه را که خدا در ابتدای خلقت برای بشر در نظر داشته، یعنی اتحاد در طبیعت انسانی و گردآوری فرزندان پراکنده، عملی شود (یو ۱۱، ۵۲).

بدین ترتیب تنها قوم خدا در بین تمام اقوام حاضر است و به حکومتی تعلق دارد که زمینی نیست بلکه آسمانی می‌باشد. با وجود اینکه ایمانداران در سراسر جهان پراکنده هستند ولی در روح‌القدس با یکدیگر

همدلند بطوری که شخصی که در رُم ساکن است می‌داند که آنانی که در هند هستند اعضایش می‌باشند^{۱۵} (واتیکان ۲، نور ملل، ۱۳).

عیسی مسیح راهنما و شبان تمام این قوم است. او راه آنانی است که به او ایمان آورده‌اند، او "راه راستی و زندگی می‌باشد." (یو ۱۴، ۱۶). شرایط این قوم همان شرایط فرزندان خدا یعنی سزاواری و آزادی است. قلب هر کدام معبد روح‌القدس می‌باشد. قانون این قوم قانونی جدید است: دوست داشتن دیگران همانطوری که مسیح ما را دوست داشت. (یو ۱۳، ۳۴). این قوم از زنان و مردانی تشکیل شده که شرایط مشترکی دارند: گناهکاری که با بخشش خدا، از گناه آزاد شده‌اند و این هدیه را با فروتنی و قدردانی پذیرفته‌اند. به همین دلیل آنان بدون طرد کردن دیگران، بدون تمایز قائل شدن، بدون روحیه برتری طلبی و بدون احساس خود خواهی، برای شریک شدن در غم و شادی دیگران آماده شده‌اند. شادی و امید، غم و اضطراب مردم این عصر، خصوصاً فقیران و رنجبران، همان شادی و امید، غم و اضطراب شاگردان مسیح است. هیچ موردی انسانی پیدا نمی‌شود که بر قلب آنان بی‌اثر باشد [...] بنابراین جامعه مسیحیان خود را واقعاً و از نزدیک یار و یاور بشریت و سرگذشت او می‌داند (واتیکان ۲، کلیسا در جهان امروز، ۱).

کلیسا، بدن مسیح

پولس عبارت "کلیسا، بدن مسیح" را در نوشته‌هایش به کار می‌برد ولی این عبارت در ایام شورای اسقفان در شهر ترنت^{۱۶} (سال‌های ۱۵۴۵-۱۵۶۳) اهمیت بیشتری پیدا کرد. قبل از آن قدیس اُگوستین از این اصطلاح خیلی استفاده می‌کرد. پاپ پی دوازدهم^{۱۷} در سال ۱۹۴۳ در یکی از نوشته‌هایش به آن اهمیت جدیدی داد و سپس دومین شورای واتیکان از آن استفاده کرد. "پسر خدا با دادن روح خویش به برادرانی که از بین ملل مختلف جمع آوری کرده آنان را مثل بدن خود ساخته"^{۱۸} این تمثیل قبل از هر چیز بر رابطه‌ای که بین عیسی و ایمانداران وجود دارد تأکید می‌کند: عیسی سر است و ایمانداران تن. هر دو با هم عیسی کامل را تشکیل می‌دهند. تعمید، ما را به او پیوند می‌دهد چونکه ما همه در یک روح تعمید گرفته‌ایم تا تن واحدی باشیم (۱-قرن ۱۲، ۱۳). این در باره نان مراسم عشای ربانی نیز صادق است: همانطوری که یک نان وجود دارد ما نیز هر چند که بسیاریم ولی همه یک بدن را تشکیل می‌دهیم. زیرا همه در خوردن یک نان شریکیم (۱-قرن ۱۰، ۱۷) و اعضای یکدیگریم (روم ۱۲، ۵). هر چند که افراد

^{۱۵} Jean Chrysostome

^{۱۶} Trente

^{۱۷} Pie XII

^{۱۸} Lumen gentium ; ۷

متفاوتند و هر کدام به کاری متفاوت مشغول است ولی هر کدام باید آنقدر خود را با مسیح مطابقت دهد تا به مسیح تبدیل شود (نور ملل، ۷ و غلا ۴، ۱۹). بدین ترتیب بدن از هم نمی پاشد، بدن می تواند ریشه کرده، رشد کند و مستحکم شود بدون اینکه هویت و اتحاد خود را از دست بدهد و یا از او چیزی کم شود. کلیسا همواره بر وجود مسیح رستاخیز شده تأکید کرده بطوری که در قرن هفدهم بسویه^{۱۹} نوشته: "کلیسا، مسیح منتشر شده و اعلان شده است".

کلیسا، معبد روح القدس

کلیسا که بدن مسیح است توسط یک روح زنده است. از زمان عید پنجاهه (پنطیکاست)، "عصر روح" با "عصر کلیسا" یکی است و کلیسا علامت و ابزار روح القدس است. روح القدس در کلیسا و در قلب ایمانداران ساکن است (نور ملل، ۴، ر.ک. ۱-۳، ۱۶). کلیسا تنها یک گردهمایی نیست، ساختمانی مخصوص اجرای مراسم مذهبی نیز نیست. کلیسا معبدی است که از سنگهای زنده درست شده است. معابدی که از سنگ و آجر درست شده و کلیسا نامیده می شوند، نام و ارزش خود را مدیون ایماندارانی هستند که به آنجا می روند. در مناطقی که از وجود ساختمانی به نام کلیسا محروم هستیم به مفهوم اصلی کلیسا که همان معبد روح القدس است پی می بریم. ما باور داریم که در این جامعه ها روح القدس خدمتکارانی را بر می انگیزد که کارشان سبب ثبات عقیده و استحکام همدلی است: مثلاً رسولان، مبشرین، اسقفان و کشیشان. روح القدس منبع وفاداری هر ایماندار و منبع تمام دعوت های عیسی مسیح است (افس ۴، ۱۱-۱۲). همین روح القدس است که به بشارت تشویق می کند: روح القدس به مسیحیان نیرو و اعتماد داده و به آنان گفتاری را که واقعاً به حقیقت شهادت دهد و کلامی که مؤثر باشد، القا می کند. گفته می شود که کلیسا اصولاً فعال است و این موضوع در باره کلیسای ما که در غرب آفریقا قرار دارد، صادق است.

کلیسا در حرکت

سه نمونه زیر مشترکاً نشان می دهند که کلیسا همواره در حال توسعه بوده است: حرکت قوم خدا در تاریخ، رشد بدن مسیح در تاریخ و رشد معبد روح در قلب تاریخ. با این نگاه می توان گفت که جسم گیری در کلیسا ادامه دارد: روح القدس خود را به بشریت پیوند می دهد و او را برای به پایان بردن رسالتی که خدا به او سپرده تغییر می دهد. برای آزادی و آفرینش مجدد، به همکاری مشترک تمام مردم احتیاج است. ریشه کلیسا در عهد قدیم است و کلیسا کار عهد قدیم را توسعه می دهد و برای این کار به علائم و دعوت های

^{۱۹} Bossuet

روح القدس در رویدادهای دقت می‌کند. زمان حال نیز برای رسالت کلیسا اهمیت زیادی دارد: زمان حال مکان دیدار با "خدای نجات دهنده" است، مشروط بر اینکه او را بشناسیم و خود را در خدمت او قرار دهیم. کلیسا، در راه خود به طرف حکومت الهی باید هدفمندانه حضور داشته باشد. کلیسا هم مجلسی مرئی و هم اشتراکی روحی، و به این خاطر راهش راه تمام بشریت و در سرنوشت دنیا شریک است، کلیسا خمیرمایه و به عبارتی دیگر، روح جامعه بشری است، جامعه‌ای که به زندگی در مسیح و تبدیل شدن به خانواده خدا دعوت شده است (واتیکان ۲، کلیسا در جهان امروز، ۴۰، ۲).

کلیسای تقدیسگر

تمام این مشخصات را می‌توان در طبیعت تقدیسگر کلیسا پیدا کرد. عیسی خود تقدیسگر اصلی نجات الهی است. تمام زندگی او صرف آزادسازی از گناه شده و این خواسته خدا بود. تقدیسگر، نشانه حضور فعال مسیح رستاخیزشده، در تاریخ بشریت است. بدین ترتیب، نوشته‌های مقدس، تقدیسگران وحی الهی می‌باشند: روح القدس اجازه می‌دهد که کلام خدا را در نوشته‌ها تشخیص دهیم، این کلام، حضور خدا می‌باشد. کلیسای بشری بستر حضور و ظهور خدا، از طریق عیسی است. قبلاً گفتیم که عیسی روح خود را به کلیسا داد و او را بدن خود ساخت. با این مفهوم، کلیسا در عیسی همچون یک تقدیسگر است، به عبارتی دیگر کلیسا علامت و ابزار اتحادی خالصانه با خدا و ابزاری برای اتحاد تمام انسان‌ها است (واتیکان ۲، نور ملل، ۹). کلیسا که وسیله عهد با خدا است، وسیله نجات تمام بشریت از گناه نیز می‌باشد تا آنان را به همدلی (اشتراک) الهی هدایت کند: مسیح که از زمین برداشته شد همه مردم را به طرف خود جذب کرد (یو ۱۲، ۳۲)؛ او که از بین مردگان برخاست (روم ۶، ۹) روح خود را بر رسولان فرستاد و از طریق روح، تن خود را که همان کلیساست، تقدیسگر جهان شمول نجات گردانید (واتیکان ۲، نور ملل، ۴۸). در مسافرت زمینی خود، کلیسا تقدیسگر محبت تقدیمی خدا به بشریت است.

نهاد - همدلی

کلیسا خود را جامعه‌ای معرفی می‌کند که در آن مردان و زنانی از نژاد و فرهنگ‌های مختلف، در مکان‌هایی دور یا نزدیک، به فعالیتهای مختلفی مشغولند. کلیسا برای نیایش و امور تربیتی یا خدماتی، اماکنی در اختیار دارد و به هر کس مسئولیتی می‌دهد. در کشورهای غرب آفریقا، این وجهه کلیسا کمتر قابل لمس است. تمام امکانات ما در خدمت زنده بودن تن مسیح، یعنی گروه‌ها یا افرادی که در روح و طبق انجیل زندگی می‌کنند، می‌باشد. با وجود این، تشکلات خاصی اندکی، وجود دارند که این تشکیلات جزئی

از وجود کلیسا می‌باشند و سبب متمایز شدن کلیسا می‌شوند. از ابتدا نیز همینطور بوده: "مسیحیان، رسولانی را که مسیح برای هدایت و شبانی تعیین کرده بود، پذیرفتند." "عیسی پس از آنکه مدت زیادی پدر خود را عبادت کرد، آنانی را که می‌خواست صدا زد و دوازده نفر را به عنوان همراهان خود تعیین کرد و آنان را فرستاد تا [آمدن] ملکوت خدا را اعلام کنند (مر ۳، ۱۳-۱۹؛ مت ۱۰، ۱-۴۲). او آنان را رسولان خود کرد (لو ۶، ۱۳) از آنان گروهی ساخت و پطرس را رئیس آنان نمود (یو ۲۱، ۱۵-۱۷)" (واتیکان ۲، نور ملل، ۱۹).

امور تبشیری و تقدسی خیلی زود متنوع شده و به خدمتکاران بیشتری احتیاج بود که به کمک روح‌القدس انتخاب می‌شدند. سپس در بین بعضی از جامعه‌های ایمانداران، این خدمات به صورت ثابت درآمدند. در بین کاتولیک‌ها خدمات اصلی توسط شماسان، کشیشان و اسقفان انجام می‌گرفت. اسقف رُم که جانشین پطرس به حساب می‌آید، ضامن یگانگی و خادم جامعه رسولانی است. در طول تاریخ، جنبه تشکیلاتی آن بر جنبه همدلی پیشی گرفته و این کلیسا به دستگاهی بسیار متمرکز و بسته، با درجات مختلف و ابزاری برای قدرت تبدیل شد. این تشکیلات سختگیر منشأ فروپاشی و تجزیه کلیسا شد و نقش آن در فروپاشی کلیسا از نقش باورهای جزمی (دگم‌ها)، بیشتر بود.

شورای دوم واتیکان، این تشکیلات را در خدمت کلیسا گذاشته و به طرف هدف اولیه آن سوق داد: متمرکز کردن هدف بر راز الهی و کم کردن قدرت اشخاص و هدایت نهاد (واتیکان) به طرف همدلی. "هر چند که همه ایمانداران از یک راه نمی‌روند ولی همه به تقدس دعوت شده‌اند و به همه به یک اندازه ایمان داده شده، ایمانی که مایه آشنایی با عدالت خدا است" (ر.ک. ۲- پتر ۱-۱). حتی چنانچه بعضی به خواست مسیح، دکتر و شبان و ناشر اسرار الهی شده‌اند ولی در تن مسیح همه برابرند. با وجود تنوع، همه به یگانگی تن مسیح شهادت می‌دهند: در حقیقت، تنوع لطف الهی و تنوع خدمات و اعمال، سبب پیوند فرزندان خدا می‌شود (واتیکان ۲، نور ملل، ۳۲). بدین ترتیب خدمتگذاران جای واقعی خود را پیدا می‌کنند. آنان واسطه بین خدا و برادرانشان نیستند، خدا آنان را دعوت کرده و به آنان لطف نموده و کلامی نافذ عطا نموده تا در خدمت ایمان و همبستگی برادرانشان باشند. آنان از بین انسان‌ها انتخاب شده‌اند تا به نفع انسان در رابطه‌اش با خدا، برای هدیه عطایا و قربانی انجام وظیفه کنند (ر.ک. ۱- قرن ۱۵، ۲۴). کشیشان با دیگران همچون برادرانشان رفتار می‌کنند. این همان چیزی است که عیسی به آن عمل کرد. او در همه چیز مثل برادرانش بود جز در گناه (واتیکان ۲ خدمتگذاری و زندگی کشیشان، ۳).

کتاب مقدس و کلیسا

قبلاً در فصل اول این کتاب گفتیم که کتاب مقدس چگونه نوشته شد و چطور به کانون (معیار) تبدیل شد. کتاب مقدس گنجینه دخالت‌های خدا در تاریخ است. این کتاب به رویدادهایی مربوط می‌شود که ایمانداران با بررسی و تعمق در آنها، علایمی را دیده و تفسیر می‌کنند.

متون مقدس تفسیرهایی متکی بر ایمان بوده و با دخالت روح‌القدس نوشته شده‌اند. سپس طی قرون متمادی، تفکرات و تجربیات چندین نسل از ایمانداران به آن افزوده شده است. این نوشته‌ها، به خودی خود سنی هستند که از نسلی به نسل دیگر منتقل شده‌اند. این سنت باید ادامه یابد و این در حالی است که جمع آوری کتب یهودی و مسیحی به پایان رسیده است. این سنت که سنت رسولان می‌باشد، در کلیسا با کمک روح‌القدس ادامه یافته: در حقیقت، از طرق مختلف همواره بر درک موضوعات و کلام افزوده می‌شود: یا با مطالعه و تفکر ایمانداران و یا از طریق شعور درونی که از موضوعات روحی دارند و یا با وعظ آنانی که به خاطر جانشینی اسقفی، موهبت الهی را دریافت کرده‌اند. بدین خاطر، با وجود گذشت قرن‌ها، تا زمانی که کلام خدا تحقق یابد، کلیسا با گام‌های ثابت به طرف کمال الهی پیش می‌رود (واتیکان ۲ مکاشفه الهی، ۸).

این همان کاری است که محافل کاهنی با نوشتن کتب بسیاری انجام داده‌اند ولی متأسفانه مسیحیان از آن اطلاع چندانی ندارند. این کار را کلیسا نیز باید انجام دهد. نظر به اینکه راهنمایی و شبانی قوم عهد جدید بر عهده رسولان و جانشینان آنان (اسقفان) است، آنان باید اقدام به شناسایی تفاسیری کنند که به استحکام ایمان کمک کند. با وجود این کتاب مقدس مهمترین کتاب باقی می‌ماند و برای قرائت و تفسیر باید از آن اطاعت کرد. مسئولیت تفسیر راستین کلام خدا (کتبی یا شفاهی) به تنها رئیس زنده کلیسا داده شده و اقتدار او به نام عیسی مسیح می‌باشد. اما این رئیس بالاتر از کلام خدا نیست بلکه در خدمت کلام است. او فقط آنچه را به او منتقل شده آموزش می‌دهد، زیرا با وکالت از طرف خدا و با کمک روح‌القدس، با عشق به این کلام گوش کرده، آنرا محافظت نموده و با بدون کم و کاست ارائه می‌دهد. او هر آنچه را پیشنهاد می‌کند از کلام خدا می‌گیرد (واتیکان ۲، مکاشفه الهی، ۱۰).

رئیس در خدمت کلام خدا است. و قبل از هر چیز، موعظه رسولانی را که در نوشته‌ها نگهداری شده، بدون کم و کاست به دیگران منتقل می‌کند. این موعظه حقیقتی است که از طرف خدا بر ما مکشوف شده [...] و با تلقین روح‌القدس به صورت نوشته به امانت گذاشته شده است (واتیکان ۲، مکاشفه الهی، ۱۱).
نوشته‌ها گنجینه زنده‌ای هستند که برای انتقال "حقیقت الهی"، کلیسا از آن استفاده‌های متعددی می‌کند: برگزاری مراسم نیایش، موعظه، مطالعه تکنیکی و روحانی. به این ترتیب نوشته‌ها و سنت یکدیگر را تأیید می‌کنند.

روح القدس در کلیسا

کلیسا - همدلی

در عید پنجاهه (پنطیکاست)، روح خدا منطق بابل را واژگون کرد. افراد بیشماری که به خاطر تفاوت در زبان، متفرق و پراکنده شده بودند (پید ۱۱، ۱-۹) توسط زبانه‌های آتش گرد هم آمدند: با زبانی قابل فهم، رسولان برای افرادی که از اطراف برای زیارت به اورشلیم آمده بودند، صحبت می‌کردند. این زبان، زبان محبت است. بدین ترتیب، کلیسا از روحی که او را گردآورده و به رسالت می‌فرستد متولد می‌شود. رسالت او اعلام خبر رستاخیز عیسی و به انجام رسیدن وعده خدا است. روح القدس هرکدام از آنها را به فرزند خدا تبدیل می‌کند و برادری روحانی به وجود می‌آید که در آن همه آزاد و برابرند. روح القدس به این همدلی، نیروی لازم برای تغذیه ایمان و امیدواری و محبت عطا می‌کند و این جامعه را در وفاداری به تعلیمات عیسی و رسولان نگه می‌دارد زیرا از طریق روح القدس همه به یک تن تبدیل می‌شوند. این بدان معنی نیست که کلیسا روح را به خود منحصر کند. روح متعلق به خدا است و نه به کلیسا: این روح از ابتدای آفرینش در خلقت کار می‌کند. بنابر این، کلیسا باید مواظب عمل و دعوت‌های روح در خارج از مرزهای مرئی خود نیز باشد. کلیسا چشمان خود را بر شگفتی‌هایی که روح منشأ آن است باز می‌کند. روح در جلو کلیسا حرکت کرده و عمل می‌کند و کلیسا را به طرف عمل خلاق سوق می‌دهد. در شرایط عادی جامعه، مسیحیان به راستی جایگاه انسان شهادت می‌دهند و این کار را به خاطر فرمانبرداری از روح القدس انجام می‌دهند. آنان به طرق مختلف برای آبادی زمین کار می‌کنند. مسیحیان با برادرانشان همکاری می‌کنند تا هر آنچه را خوب و زیباست برای پیشرفت تمدن، فرهنگ، آگاهی و فنون و دیگر بخش‌های فعالیت‌های انسانی به جلو برده و انجام دهند [...] (ژان پل دوم، خدایی که زندگی عطا می‌کند).

گیرش‌های الهی (جذابیت‌ها)^{۲۰}

همانطوری که قبلاً دیدیم اولین عمل روح القدس ایجاد رابطه عادلانه بین خدا و ایماندار است، این رابطه پدرانه منشأ رابطه برادرانه است. علاوه بر این، به هر شاگرد مسیح نیروی لازم برای خدمت به تمام بدن مسیح داده می‌شود (واتیکان ۲، نور ملل، ۱۲). عطایای روح بی‌نهایت متنوع و به مواردی مربوط می‌شوند که گیرش الهی می‌تواند در عمل انسان به وجود آورد. بدین ترتیب هر نفر، عضوی فعال و لازم و منحصر به فرد از تن مسیح است. هرکس وظیفه دارد این عطیه را زنده نگه دارد و وظیفه همگی، پذیرفتن و زنده نگه

^{۲۰} charisme

داشتن آن است. برای تشخیص درست بودن عطایا و ارزش آنها برای زندگی ایمانداران، باید آنها را با اعمال عیسی که از طریق سنت به ما رسیده، مقایسه کرده و تحقیق کنیم که آیا خدمت به دیگران با محبت همراه است یا نه؟ (۱- قرن ۱۲-۱۳). بعضی از گیرش‌ها سبب خدمات می‌شوند، بعضی دیگر بر اعمال روزمره ایمانداران ارج نهاده و آنرا شهادتی راستین برای ایمان به عیسی می‌دانند. گیرش هرچه باشد، خارق العاده یا ساده و فروتن، فیض روح القدس است که به طور مستقیم یا غیر مستقیم برای روحانیت مفید است خواه در بنای کلیسا (جامعه ایمانداران) و خواه در خدمت به انسان‌ها (ژان پل دوم، وفاداران مسیح، ۲۴).

نشانه‌ها - آئین مذهبی

کلیسا (جامعه ایمانداران)، تقدیسگر (یعنی نشانه و ابزار) حضور فعال عیسی است، چونکه روح القدس کلیسا را به تن زنده مسیح رستاخیز شده تبدیل می‌کند (ر.ک. به فصل پنجم، بخش «خدا بزرگترین است»). در همدلی با این تن و به منظور ادامه حیات آن، کلیسا اعمالی در رابطه با "تقدیسگری" تعیین کرده است. این اعمال، حضور فعال مسیح را به مراحل مختلف زندگی ایماندار می‌برند. کلیسای کاتولیک از قرن دوازدهم میلادی هفت آئین را تقدیسگر می‌داند. این آئین‌ها عبارتند از: غسل تعمید، تأیید، عشاء ربانی، توبه و مصالحه، تدهین بیماران، انتصاب خادمین و ازدواج. از میان آنها، تعمید و عشاء ربانی دو موردی هستند که تمام کلیساها در آن اتفاق نظر دارند.

با تعمید گرفتن، ایماندار از قدرت مرگ و گناه جدا می‌شود و در زندگی جدید متولد شده به تن مسیح می‌پیوندد (واتیکان ۲، در باره وحدت مذاهب مسیحی، ۲۲).

در مرحله دوم تعمید که تأیید^{۲۱} نام گرفته، روح القدس شکفته شده و شخص بالغ، آزادانه از طریق ایمان و عطیه زندگی به تعلیمات مسیح و کلیسا می‌پیوندد (واتیکان ۲، نور ملل، ۱۱).

در عشاء ربانی، کلیسا (جامعه ایمانداران) به تن مسیح تبدیل می‌شود. او، با تقسیم نان و شرابی که توسط روح القدس متبرک شده، در زندگی و مرگ مسیح شریک شده و همراه مسیح از بین مردگان برخاسته و وارد زندگی جدیدی می‌شود. وقتی که ایماندار در کنار مسیح زندگی خود را تقدیم می‌کند، همان قربانی ستایش را تقدیم می‌کند و این قربانی، عهدی را که به خاطر گناه شکسته شده، دوباره برقرار می‌کند.

به مناسبت ازدواج، زن و مرد در پیش خدایی که مؤلف ازدواج است به هم می‌پیوندند. عشق زن و مرد که یک قانون طبیعی است به خاطر آئین مذهبی بعد جدیدی پیدا می‌کند: همانطوری که سابقاً خدا تصمیم گرفت عهدی بر اساس محبت و وفاداری با قوم خود ببندد، همینطور از طریق آئین مذهبی ازدواج، ناجی انسان‌ها به دیدار زن و مرد مسیحی می‌آید. او با آنها می‌ماند تا زن و مرد با بخشش دوجانبه بتوانند یکدیگر

^{۲۱} La Confirmation

را دوست داشته و در وفاداری همیشگی بمانند، همانطوری که او کلیسا (جامعه ایمانداران) را دوست داشت و خودش را برای آن تسلیم کرد. محبت زناشویی در محبت الهی تکمیل می‌شود و توسط قدرت مسیح هدایت و تقویت می‌شود (واتیکان ۲، کلیسا در جهان امروز، ۴۸).

در آئین تدهین بیماران، روح‌القدس، نیرو و جرئت لازم را برای به پایان رساندن آزمایش می‌دهد (واتیکان ۲، نور ملل، ۱۱).

برای گردآوری و هدایت کلیسا (جامعه ایمانداران)، خدمتکارانی منصوب شده‌اند که گیرش‌های مختلفی به آنان داده شده و این با دستگذاری اسقفی که جانشین رسولان است انجام می‌گیرد.

آئین آشتی (توبه و مصالحه)^{۲۲} یکی دیگر از آئین‌های تقدیسگر است: در زندگی مسیحی، مبارزه بر علیه قدرت گناه به پایان نرسیده و آئین آشتی به او اجازه می‌دهد که پس از توبه صادقانه و به لطف بخشش الهی، به عهد برگشته و تولدی تازه یابد (واتیکان ۲، نور ملل، ۱۱).

اتحاد - تنوع

بدین ترتیب، همدلی (اشتراک) در زندگی ایجاد می‌شود. جوامع ایمانداران در کلیساهای جهان‌شمول با یکدیگر متحد می‌شوند. (جهان‌شمول مترادف کاتولیک است). کلیساهای محلی اثراتی از فرهنگ اعضای خود دارند و در جای خود نشانه‌ای از تن مسیح می‌باشند. از طریق کلیسا، روح‌القدس بخش خاصی از انسانیت را بارور می‌کند: ایمان او در زبان، عادات و اخلاق مردم بیان می‌شود. اینچنین است که انجیل عیسی در فرهنگ‌های مختلف جسم می‌گیرد. اتحادی که آنان را به دور هم جمع می‌کند، از خارج و توسط کلیسایی که مدعی باشد به تنهایی جسم‌گیری را تکمیل کرده، تحمیل نمی‌شود.

این اتحاد، نتیجه همدلی کلیساهای خاصی است که معتقدند که هرکدام از کلیساهای هر چند متفاوت باشند، باز هم اصالت رسولانی دارند. دومین شورای اسقفان در واتیکان، در راستای سنتی که تا آن زمان در اقلیت بود، در باره کلیساهای شرقی چنین گفت: کلیسای کاتولیک سنت‌ها و آئین هر کلیسا را در تمامیت آن نگهداری می‌کند و می‌خواهد زندگی خود را با زمان و مکان تطبیق دهد (کلیساهای شرقی، ۲) بدین ترتیب هر کلیسا وظیفه دارد خود را در خصوصیات خویش زندانی نکند و جهان‌شمول بودن همدلی را که اسقف رُم نشانه و ضامن آن است بپذیرد. کلیسای (جامعه ایمانداران) آفریقای شمالی، از ابتدای وجودش نشان داده که به اصالت‌های خود و به تخت پطرس پایبند است (ر.ک. سیپریین، اغوسطین...).

^{۲۲} réconciliation

وحدت بین مذاهب

همانطوری که کوشش کردیم نشان دهیم تنها یک کلیسا توسط مسیح بنیاد شده و در این باره دومین شورای واتیکان می‌گوید: "با وجود این، گروه‌های مختلفی خود را میراث حقیقی عیسی مسیح معرفی می‌کنند. همه می‌گویند که شاگردان خداوند می‌باشند ولی رفتارشان متفاوت است. آنها راه‌های مختلفی را دنبال می‌کنند، انگار که عیسی راه روشنی نداشته است. واضح است که این چند دستگی‌ها با خواسته مسیح تعارض دارد. در چشم مردم این چند دستگی مایه رسوایی است و از طرف دیگر راه "بشارت برای تمام دنیا" را که مقدس‌ترین امور می‌باشد، سد می‌کند (لایحه در باره وحدت بین مذاهب، ۱). قرآن نیز این چند دستگی را دلیلی بر سردرگمی مسیحیان می‌داند: "ایمان شما مثل ایمان آنانی نباشد که دچار تفرقه شده و پس از آنکه دلایل قطعی به آنان داده شد، با هم در تضادند" (قرآن، ۳-۱۰۵).

در کشورهای آفریقایی غربی عقاید مسیحی مختلفی وجود دارند: ارتودکس‌های عرب و اروپای شرقی، پروتستان و کاتولیک. اقلیت‌هایی پراکنده در کشورهایی که اکثریت قریب به اتفاق آن مسلمانان هستند. ما مجبوریم در اینجا بیش از هر جای دیگر و علیرغم تفاوت‌هایمان در اتحاد زندگی کنیم. آنچه ما را به هم نزدیک می‌کند، بسیار مهمتر از تفاوت‌ها است. اعتبار پیام ما به همدلی‌مان وابسته است. همان همدلی که عیسی خودش برای آن دعا کرد: "آنها یکی باشند همانطوری که ما یکی هستیم، من در آنها و تو در من، تا آنان در یگانگی کامل باشند و دنیا قبول کند که تو مرا فرستاده‌ای و تو آنان را دوست داشته‌ای همانطوری که مرا دوست داشته‌ای".

نکته‌ای در باره جامعه مسلمان

در اسلام به جامعه مؤمنین امت می‌گویند. این کلمه از أم (مادر) مشتق شده و تعهد به ایمان را یادآوری می‌کند، تعهدی که نقش اساسی در برابر امت دارد. امت اسلامی سنی ساختاری خاص و طبقه‌ای به نام روحانیت ندارد ولی معتقد است که رسالتش شهادت به یگانگی خدا و ادامه دادن به رسالت محمد است. سازماندهی موجود فقط برای هماهنگی امور است و به این دلیل کسی که نماز جماعت را هدایت می‌کند، امام نامیده می‌شود، یعنی کسی که در جلو است. اما امام یک لائیک است و چنانچه به هر دلیلی نتواند برای امامت حاضر شود، به راحتی برایش جانشینی پیدا می‌کنند. مجتهدین و علما وحی را شرح می‌دهند و نظرشان را در مواردی که بین افراد اختلاف وجود دارد بیان می‌کنند (نقش مفتی صدور فتوا برای جواب دادن به سؤالات مؤمنین است). دولت‌های اسلامی بر اجرای کلی‌ی امور نظارت می‌کنند، آنها می‌توانند با سازمانهای مختلف اسلامی در داخل یا در خارج همکاری کنند، هدف این سازمان‌ها می‌تواند مذهبی یا سیاسی باشد. در این جوامع طبقه بندی وجود ندارد و کسی نمی‌تواند همه چیز را به خود منحصر کند:

حمزه بوبکر^{۳۳} می‌گوید: "مسلمانان باید خود را شهروندان ممتازی بدانند چون به لطف خدا به امت واحدی تعلق دارند، امتی که هدف آن این است که در بین امت‌های انسانی بهترین باشد و یک خدا را می‌پرستد (قرآن، ۳، ۱۱؛ ۲۳، ۵۲). در امت همه یک امید دارند و بر حسب توانایی و کوشش صادقانه و سازنده سعی می‌کنند که جامعه را طوری بسازند که در نظم جهانی، شاهدی برای خدا باشد (قرآن، ۲، ۱۴۵؛ ۲۰، ۸۷). در امت مرد و زن وظیفه دارد امر به معروف و نهی از منکر کند (قرآن، ۳، ۱۰۴). این امت باید آزادی و احترام کلیه اعضایش و خانواده و اموالشان را ضمانت کند. صلح همراه با تعاون برادرانه عدالتی است بدون شرط و شروط."

^{۳۳} Si Hamza Boubekeur, *Traité moderne de théologie islamique*, Maisonneuve et Larousse, Paris, ۱۹۸۵, p.۳۴۹-۳۵۰.

فصل هفتم

کلیسا: کلام خدا در زندگی

محبت هشدار دهنده خدا

کلیسا (جامعه ایمانداران)، معبدی است که از سنگهای زنده ساخته شده است (۱- پطرس ۲، ۵) و توسط روح القدس رهبری می‌شود. آنچه کلیسا را متحد می‌کند، از قوانینی تبعیت می‌کند که رشد و شکوفایی و باروری آن را ضمانت می‌کند. این قوانین از بیرون و توسط نیرویی حاکم تحمیل نمی‌شوند بلکه کسی که عیسی را ملاقات کرده آنرا می‌پذیرد. منشأ زندگی شخص مسیحی و اخلاق و برخوردهای او، انجیل محبت خدا می‌باشد. این محبت که در عیسی ظاهر شد، پیشاپیش تصمیمات ما حرکت کرده و آنها را ممکن می‌سازد. در حقیقت بدون اینکه ما قابلیت داشته باشیم خدا ما را دوست دارد و حتی زمانی که در گناه غرق و گمراه هستیم، به ما اعتماد می‌کند تا به طرف او برگردیم. دعوت محبت آمیز او بالاتر از استقامت ماست و بالاخره محبت ما به او جواب می‌دهد و ما به خاطر اعتمادش و نه به خاطر تهدید و عذاب به او می‌گرویم (ر.ک. لو ۱۵، ۱۱-۳۲). این چنین است که عیسی آندسته از گناهکارانی را که به او نزدیک می‌شوند شفا داده و برای همیشه به خود پیوند می‌دهد. زندگی مسیحی جوابی است به محبت هشدار دهنده خدا، همان خدایی که نمی‌خواهد حتی کوچک‌ترین‌ها گمراه شوند و به این دلیل پسرش را فرستاد البته نه برای محاکمه و محکوم کردن بلکه برای شفا و نجات گمراهان (لو ۱۹، ۱۰). اطاعت از خدا به خاطر ترس از قضاوت نیست: اطاعت به خاطر تشکر از محبت خدا است. محبتی که به ما اجازه می‌دهد که با او همدل شویم. عیسی رابطه خود را با پدر این چنین تعریف کرد و ما را نیز در این رابطه شریک می‌کند و با عطیه روح القدس ما را به آن پیوند می‌دهد (یو ۱۵، ۹-۱۰). از نظر روحانی و اخلاقی، روح القدس منشأ زندگی مسیحی است. قانون موسی دیگر در مرکز زندگی ایماندار نیست: قانون در خدمت عهدی محبت آمیز است

نسبی بودن قانون

این تفاوت بسیار مهم است و باید آنرا توضیح داد چون یکی از خصوصیات است که زندگی مسیحی را از زندگی یهودی و مسلمان متمایز می‌کند. هر چند که قانون در چارچوب عهد (خروج ۱۹-۲۰) به موسی داده شد و وسیله‌ای برای نگه داشتن عهد بود؛ ولی در زمان عیسی، برای بسیاری از مردم، قانون هدف اصلی زندگی شده بود. اجرای دقیق آن ضامن نجات بود. به عبارت دیگر انگار خدا مجبور است بهشت را به کسی بدهد که با وفاداری کامل از کوره راه‌های قانون عبور کند. این فرضیه سبب دقت فوق العاده و ریزبینی کاتبان و فریسیان و یا علما و فقهای مسلمانان شده و هر چیزی را به حرام و حلال تقسیم بندی می‌کنند. خطر این طرز تفکر این است که خیال کنیم بهشت را می‌توان با فعالیت انسانی به دست آورد. از این نقطه نظر، اخلاق مسیحی متکی بر قانون نیست بلکه بر لطف الهی متکی می‌باشد. این اخلاق با پذیرش عطیه مجانی خدا متولد می‌شود و زندگی ایماندار را به طرف فدا کردن مجانی خود برای خدا و برای دیگران هدایت می‌کند. "محبتی بالاتر از این نیست که زندگی را برای آنانی که دوست داریم بدهیم" (یو ۱۵، ۱۳). این را مسیح گفته و به آن عمل کرده است. قانون، انگیزه و حمایتی است برای فداکردن خود. قانون نه برای محبت مزاحمت تولید می‌کند و نه آنرا به اطاعت لفظی و دقیق دستورات تبدیل می‌کند. مگر قدیس آغوستین که در قرن چهارم میلادی در شمال آفریقا زندگی می‌کرد، نمی‌گفت: "دوست بدار و آنچه می‌خواهی انجام بده"؟

مطلق بودن محبت

قانون موسی و کتب انبیا در یک دستور خلاصه می‌شوند: خداوند خدای خود را به تمامی دل و جان و تمامی خاطر و تمام قوت خود محبت نما [...] همسایه خود را چون نفس خود محبت نما (مر ۱۲، ۳۰-۳۱). زندگی اخلاقی فرد مسیحی قبل از هر چیز به طرف پذیرش محبت الهی جهت داده می‌شود؛ منبع این زندگی، نیایش و آئینی است که از طریق آنها، روح القدس ارتباط ما را با پدر برقرار می‌کند. وقتی به کلام گوش می‌کنیم او از ما انسان جدیدی می‌سازد، همانطوری که پولس (افس ۴، ۲۴) می‌گوید این انسان جدید شبیه مسیح است و از طریق او فرزندان خدا می‌شویم (روم ۸). این امر یک تغییر روحی به دنبال دارد که پولس آنرا این چنین تعریف می‌کند: باید زندگی گذشته را ترک کرده و انسان کهنه را که به خاطر شهوات فریبنده فاسد می‌گردد از خود بیرون راند. باید خود را با تحولات روحی متغیر کنید و باید انسانیت تازه را که به صورت خدا در عدالت و قدوسیت حقیقی آفریده شده پوشید (افس ۴). پولس عواقب دقیق این تحولات درونی را نیز بیان می‌کند:

" آنچه را که در شماسست و متعلق به این زمین است از بین ببرید: زنا، ناپاکی، هوا و هوس، خواسته‌های بد و طمع که یک نوع خودپرستی است، [...] همه اینها را از خود دور کنید. خشم، غیظ، بدجنسی، فحش و بدگویی که از لبانتان خارج می‌شود. دیگر دروغی در بین شما نباشد چونکه شما انسان کهنه را از خود بیرون رانده و انسان جدید را پوشیده اید، انسانی که همچون آفریدگارش، بدون وقفه، برای رسیدن به شناخت تازه می‌شود، در آنجا دیگر یهودی و یونانی، مختون و نامختون، بربری، سیت، برده و مرد آزاد معنی ندارد. او در همه و همه در اوست (کول ۳، ۵-۱۰)"

محبت همسایه (هم نوع)

یوحنا محبت همسایه را به محبت الهی ربط داده و می‌گوید: "محبوبان من، یکدیگر را دوست بداریم چون محبت از خدا می‌آید و هر که دوست بدارد از خدا متولد شده و موفق به شناخت خدا می‌شود. آنکه محبت ندارد خدا را کشف نکرده چون خدا محبت است. محبت خدا، به این طریق خود را بر ما نمایان ساخت که تنها فرزند خود را به دنیا فرستاد تا ما از طریق او زندگی کنیم. این است محبت: ما نبودیم که خدا را دوست داشتیم، او بود که ما را دوست داشت و پسرش را فرستاد تا کفاره گناهان ما شود. محبوبان من، اگر خدا ما را این چنین دوست داشته، ما نیز باید یکدیگر را دوست بداریم. کسی هرگز خدا را ندیده است. اگر ما یکدیگر را دوست بداریم خدا در ما ساکن می‌شود و محبت وی در ما کامل می‌گردد. با این علامت می‌فهمیم که ما در او ساکن هستیم و او در ما، او روح خود را به ما داده است. ما شهادت می‌دهیم که پدر، پسر را فرستاد تا ناجی جهان شود. هر که اقرار کند که عیسی پسر خدا است، خدا در او ساکن شود و او در خدا. ما یکدیگر را به خاطر همین اعتقاد میشناسیم. ما محبتی را که خدا در بین ما نشان داده، شناخته و باور کرده‌ایم. خدا محبت است، هر که در محبت زندگی کند در خدا است و خدا در او ساکن است [...] ما یکدیگر را دوست داریم چون قبل از هر چیز خدا ما را دوست داشته. اگر کسی بگوید خدا را دوست دارد و از برادرش نفرت داشته باشد او دروغگو است. در حقیقت کسی که برادری را که می‌بیند دوست ندارد نمی‌تواند خدای نامرئی را دوست داشته باشد. و این است دستوری که از او گرفته‌ایم: آنکه خدا را دوست دارد پس برادرش را نیز دوست دارد" [۱-۷، ۴، ۲۱].

در عهد قدیم عشق به خدا و دوست داشتن همسایه توصیه شده بود (تثنیه ۶، ۵؛ لاو ۱۹، ۱۸). عیسی اولی را منبع دومی قرار داده و آنها را در زندگی خویش که توسط روح‌القدس یکی^{۲۴} شده به هم وصل می‌کند. رسولانی که این محبت را تجربه کرده بودند آنرا قانون زندگی خود قرار دادند: یکدیگر را دوست بدارید همانطوری که من شما را دوست داشته‌ام (یو ۱۳، ۳۴).

^{۲۴} unifiée

همان طوری که می‌بینیم فراتر از دستورات حرام و حلال، عیسی راه را برای مراتب بالاتر تا فدا کردن زندگی باز می‌کند. او گفت: "محبتی بالاتر از این نیست که زندگی خود را برای آنانی که دوست می‌داریم فدا کنیم" (یو ۱۵، ۱۳).

اخلاقی مسیحی

نقش قانون

قبلاً گفتیم که مهمترین موضوع مسیحیت، درس اخلاق یا دستوراتی برای رفتار نیک در این دنیا و پاداش در آخرت نیست. مسیحیت در حقیقت ظهور محبت خدا در عیسی است و دیدیم که این ظهور نمی‌تواند بر رفتار ایمانداران بی‌اثر باشد. اگر ایماندار محبت را بپذیرد کاملاً متحول می‌شود. آیا می‌شود از اخلاق مسیحی صحبت کرد؟ قوم یهود قوانینی به مسیحیان منتقل کرده که حاصل قرن‌ها تجربه و ذکاوت و وحی می‌باشد و مسیحیان به این قوانین احترام می‌گذارند. به نظر مسیحیان، وجدان، عنصر تعیین کننده قضاوت اخلاقی است، وجدان باید آنچه را عدالت می‌داند انتخاب کرده و به آن عمل کند و فقط وجدان مسئول این انتخاب است. انسان در عمق وجدانش قانونی را کشف می‌کند که خودش آنرا ننوشته و باید به آن عمل کند. این صدایی که بدون وقفه او را به دوست داشتن و کار خوب و دوری از بدی وادار می‌کند، در فرصت مناسب و در تنهایی خلوت دل به صدا در می‌آید: "این کار را انجام ده و از آن یکی دوری کن." این قانونی است که در قلب انسان نوشته شده و ارزش انسان به اطاعت از آن بستگی دارد. این قانون انسان را محاکمه خواهد کرد (واتیکان ۲، کلیسا در جهان امروز، ۱۶).

وجدان را باید شکل داد و برایش روشنگری کرد. قوانین در شکل دادن وجدان، نقش تعلیماتی دارند و روح‌القدس نوری است که اجازه می‌دهد به راستی عمل کرده و آن از خودگذشتگی را که لازمه محبت است نشان دهیم. زیرا اخلاق مسیحی، اخلاق از خودگذشتگی است. "گمان مبرید که آمده‌ام تورات یا کتب انبیا را باطل سازم، برای باطل کردن نیامده‌ام بلکه برای تمام کردن آمده‌ام. برآستی به شما می‌گویم تا آسمان و زمین زایل نشود نقطه‌ای از تورات زایل نخواهد شد تا همه به وقوع پیوندند. پس هر کس یکی از کوچکترین احکام را بشکند و به مردم چنین تعلیم دهد، در ملکوت آسمان، کمترین شمرده خواهد شد؛ اما هر که به آن عمل کند و آنرا تعلیم دهد؛ در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد. به شما می‌گویم اگر عدالت شما بر عدالت کاتبان و فریسیان افزونی نیابد هرگز به ملکوت آسمان وارد نخواهید شد" (مت ۵، ۱۷-۲۰).

بنابر این از بین بردن خودخواهی و رضایت از خویش (حتی اگر رضایت به خاطر عمل به قانون موسی باشد) وظیفه هر مسیحی است تا بتواند وجدان خود را تا حد فداکردن مثل مسیح، توسعه دهد. فرد مسیحی

نمی‌تواند به طور منفعل و یا به طور دقیق به دستورات خدا و کلیسا عمل کند... هر چند که این فرمان‌ها لازم هستند ولی فقط تکیه گاهی برای ضعف ما و مرجعی برای شناخت گناهان ما می‌باشند.

ده فرمان

قانونی که موسی در صحرای سینا دریافت کرد، مجموعه مقرراتی برای رفتار انسان است (می‌توان آن را قانون طبیعی نامید)، قانونی که ارزش انسانی را به انسان می‌دهد و جایش را در مقابل بقیه خلقت مشخص می‌کند. این قانون از یک طرف، مقررات عهد محبت با خدایی است که تعلیم می‌دهد و از طرف دیگر انعکاسی از مقررات ملل دیگر، میوه تجربیات غیر مذهبی و هوشیاری انسان است. ده فرمان پایه قانون یهود است. در اینجا آن را با استفاده از کتاب خروج (۲۰، ۲-۱۷) یادآوری می‌کنیم:

من یهوه خدای تو هستم، همان که تو را از مصر، از خانه بردگی بیرون آورد.

- خدای دیگری غیر از من نخواهی داشت
- نام یهوه را بی‌جهت به کار نخواهی برد
- به روز شنبه فکر کن و آنرا مقدس دار
- به پدر و مادرت احترام بگذار تا عمری را که یهوه در روی زمین به تو داده طولانی شود
- قتل مکن
- زنا مکن
- دزدی مکن
- شهادت دروغ مده
- با هوس به زن همسایهات نگاه مکن
- به خانه همسایهات طمع مکن، نه بر کنیزش، نه بر گاوش، نه بر خرش، نه بر هیچ چیزی که متعلق به اوست

مجدوب محبت

اما عیسی با زیر سؤال بردن مراسم خشک روز شنبه، نسبی بودن قانون را نشان می‌دهد. هدف از استراحت در شنبه و تقدیس آن، این است که ایمانداران بیاد آورند که همه چیز از خدا است و باید با

سپاسگزاری به طرف او رفته تا عطایا را دریافت کنند. اگر فعالیت انسان فقط برای به ثمر رساندن استعدادهایی باشد که خدا به او داده، در این صورت انسان به هدف خود نمی‌رسد. اگر فعالیت انسان با خواست خدا مطابق شود آنگاه جهت خود را پیدا کرده و در همدلی و محبت با او تکمیل می‌شود. ولی چنانچه فعالیت انسان از آفریدگار دور شود، هر چند شدید هم باشد یا بی‌ثمر است یا به کار مرگ‌زا تبدیل می‌شود. بنابراین، رابطه با خدا به زندگی جهتی جامع و کامل می‌دهد. اما به نظر عیسی، رابطه با خدا همان رابطه با دیگران است و محبت، روح این رابطه است. بنابر این هدف محبت، از قانون موسی هم جلوتر می‌رود و به این ترتیب نه تنها ایماندار از خدایش دور نمی‌شود بلکه رابطه‌اش با او مستحکم تر نیز می‌شود. چون خدا محبت است، هر که در محبت ساکن شود در خدا ساکن است و خدا در او ساکن است (۱- یو ۴، ۱۶). آنانی که قانون را قبضه کرده‌اند، این جلو زدن‌ها را نپذیرفته‌اند و بر علیه آن اقدام می‌کنند: یهودیان آنرا دلیلی برای محکوم کردن عیسی دانستند و مسلمانان مسیحیان را به ایده‌الیسم سرزنش می‌کنند. با وجود این در بین مسلمانان و یهودیان کسانی وجود دارند که این راه را درک کرده‌اند، مخصوصاً عارفان، که البته اکثراً در جوامع خود طرد می‌شوند. مسیحیان معتقدند که هر کس که مثل عیسی دوست داشته باشد و جان خود را در این راه بدهد، در خدا ساکن و تحت نفوذ روح‌القدس است: او از گناه گذشته و به ملکوت موعود وارد می‌شود.

همه چیز توسط کلام خدا آفریده شده و این کلام جسم گرفته و آمده تا در میان انسان‌ها زندگی کند، انسان کاملی که به تاریخ جهان وارد شده و آن را بر دوش کشیده و در خود خلاصه کرده. او محبت قلبی خدا را بر ما آشکار ساخت (۱- یو ۴، ۸) و او است که به ما می‌آموزد که قانون بنیادین برای تکامل انسانیت و بنابراین برای متحول کردن دنیا، قانون محبت است. به آنانی که به خوش قلبی^{۲۵} الهی ایمان دارند، اطمینان داد که راه محبت بر همه باز است و سعی و کوششی که در جهت برادری جهانی انجام گیرد بی‌هوده نیست [...] همان مسیحی که با رستاخیزش به خداوندی رسیده و تمام قدرت بر روی زمین و در آسمانها به او داده شده، با قدرت روحش در قلب انسان‌ها کار می‌کند، نه تنها امید به آینده را تشویق می‌کند بلکه آرزوهای بخشایشگرانه را پاک و قوی می‌سازد. امیدهایی که انسانیت را به بهتر کردن شرایط زندگی سوق می‌دهد و این هدف را به تمام جهان پیشنهاد می‌کند (واتیکان ۲، کلیسا در جهان امروز، ۳۸).

خارج از دایره

این جهت‌گیری، در تعهدات روزمره بی‌تأثیر نیست. "همسایه‌ات را مثل خودت دوست خواهی داشت". آیا منظور دوست داشتن خانواده و گروه مذهبی و خودی‌ها است؟ همانطوری که عیسی بارها در عمل نشان

^{۲۵} Charité

داده همسایه به نزدیکان خلاصه نمی‌شود. در مثال سامرایی (لو ۱۰، ۲۹-۳۷)، هر چند که احتمال تحریک یهودیان می‌رود ولی عیسی تأکید می‌کند و آن سامرایی (غیر یهودی) را که به کمک یهودی مجروح و رها شده کمک می‌کند همسایه می‌داند. هر انسانی می‌تواند همسایه من باشد به شرط اینکه خود را به او نزدیک کنم و این بر خلاف سدهایی است که سبب جدایی می‌شود. به این ترتیب و از همان ابتدا فرد مسیحی در خارج دایره قرار می‌گیرد، او دیگر نمی‌تواند محبت خود را فقط متوجه کسانی کند که از فرهنگ و یا طبقه و یا کلیسای او هستند. از نظر فرد مسیحی هر انسانی برادرش است، برادری که باید در شادی و غم و اندوهش شریک بود، او را کمک کرد و آزاد ساخت تا رشد کند. اولین کار فرد مسیحی رفتن به طرف دیگران است.

همیاری با انسان‌ها

ژان پل دوم در یکی از نامه‌هایش^{۲۶} این چنین نوشته است: "انسان اولین راه و راه بنیادین کلیسا است." ولی این انسان، تنها خود من و یا انسانی که به او نزدیک می‌شوم نیست. هر کدام از ما عنصری از مجموعه‌هایی هستیم که ما را به آن می‌شناسند و در عین حال ازهمدیگر جدا می‌کنند. محبت همسایه نباید این بُعد کلی را از نظر دور نگه دارد. هر انسان به یک شبکه هم یاری وابسته است که او را تربیت می‌کند و او به نوبه خود سبب زنده ماندن شبکه، جهت گیری و بزرگ شدن آن می‌شود. اگر این شبکه را به حساب نیاوریم با انسانی مجازی روبرو می‌شویم، به این دلیل است که جامعه مسیحی خود را همیار نوع بشر و همراه تاریخ بشریت می‌داند (کلیسا در جهان امروز، ۱) و به همین دلیل است که مسیحیان سعی می‌کنند محرکات وقایع و سؤالات متنوعی را که انسان‌ها مطرح می‌کنند، بشناسند و بفهمند (کلیسا در جهان امروز، ۴). در گفتگویش با جهان، کلیسا ادعای خاصی ندارد جز اینکه سهم خود را برای احیای برادری جهانی ادا کند (کلیسا در جهان امروز، ۳). کلیسا برای انجام این کار، الگویی از قبل آماده شده، ندارد. بر خلاف بنیانگذار اسلام، عیسی در این محدوده از خود هیچ قانونی به جا نگذاشته است و مسیحیان باید با توجه به امکانات خود، ساختاری مستعد که نمونه‌ای از ملکوت خدا باشد، برای گفتگو و دوستی بین انسان‌ها، فرهنگ‌ها و مذاهب آماده کنند. عدالت یکی از اموری است که می‌توان برای آن کار کرد. مسیحیان سعی میکنند با کمک روح‌القدس طرق عدالت را تشخیص دهند، به عبارت دیگر عدالت بهترین تنظیم روابط انسان‌ها با یکدیگر و با آفرینش و با آفریدگار می‌باشد. "ابتدا به دنبال ملکوت خدا باشید، عدالت و بقیه نیز به شما داده خواهد شد" (مت ۶، ۳۳).

^{۲۶} Le Rédempteur de l'homme (۱۴)

مذهب و سیاست

برخلاف آنچه در بین مسلمانان در باره عدم دخالت مسیحیان در سیاست شایع است، مسیحیت بُعدی سیاسی و اجتماعی نیز دارد. تاریخ شاهد این موضوع است ولی متأسفانه این دخالت همیشه مثبت نبوده است. در انجیل مرقس نوشته شده: "آنچه را متعلق به قیصر است به قیصر بدهید و آنچه را متعلق به خدا است به خدا بدهید" (مر ۱۲، ۱۳-۱۷) ولی این به معنی جدایی دین از سیاست نیست بلکه به معنی تمیز دادن این دو از یکدیگر است. ابهام بین این دو در گذشته و حال سبب استبداد واقعی شده است. در عصر ما جریان وهابی که از یک متفکر مسلمانان قرن چهاردهم میلادی، (ابن تیمیه) الهام گرفته است در عربستان سعودی حکومت می‌کند و سعی دارد در تمام کشورهای اسلامی حکومت مذهبی برقرار کند و این عمل را به نام رابطه لازم بین مذهب و قدرت انجام می‌دهد. با وجود این تاریخ نشان می‌دهد که از همان ابتدای اسلام، دوره‌های پربار برای تمدن و برای اسلام، دوره‌های جدایی اسلام و سیاست بوده‌اند و برعکس سیاه‌ترین دوره‌ها مربوط به زمانی می‌شوند که این دو در هم ادغام شده بودند^{۲۷}. دخالت مذهب باید به الهام دادن به حکومت و انتقاد از آن محدود شود، باید سیاست را تعریف کرده و به آن جهت بدهد بدون اینکه تحمیل کند و باید سیاستمداران را آزاد بگذارد تا در اجرای مسئولیت‌های خود آنچه را برای همگان مفید است انجام دهند. به این خاطر، مسیحیت ملاک‌هایی را تعریف می‌کند تا با رعایت آن در امور اجتماعی و سیاسی شرکت کند. انسان در مرکز مشغله‌های مسیحیت قرار دارد. ایمانداران و غیر ایمانداران بر سر این موضوع توافق دارند، انسان باید در قلب و قله هر موضوعی باشد (واتیکان ۲، کلیسا در جهان امروز، ۱۲). کلیسا همیاری را ارزشمند می‌داند: "باشد که همه مردم همیاری را پذیرفته و آنرا یکی از اساسی‌ترین وظیفه انسان معاصر بدانند و به آن احترام گذارند" (همان منبع، ۳۰). کلیسا بر مسئولیت تک تک انسان‌ها در جامعه تأکید می‌کند (همان منبع، ۳۱). شورای واتیکان گفته است: پیام مسیحیت، انسان‌ها را از آباد کردن جهان دور و بیزار نمی‌کند بلکه آنان را تشویق می‌کند که نسبت به سرنوشت هموعان خود بی‌تفاوت نباشند و این را تکلیف مهمی می‌داند (همان منبع، ۳۴).

یک نظریه اجتماعی

کلیسا به ایمانداران پیشنهاد می‌کند سهم خود را در تبدیل جهان ادا کنند؛ و به بهانه نجات ابدی، مردم را از مسئولیت‌های اجتماعی دور نمی‌کند. ولی کلیسا هیچ سیاستی را مقدس نمی‌داند. نظریه اجتماعی کلیسا، معیارهای زیادی را تعریف کرده و گزینه‌های فراوانی در پیش پای ایمانداران قرار می‌دهد. همان

^{۲۷} H. Djaït, La grande discorde, Gallimard, ۱۹۸۹

طوری که ژان پل دوم در آخرین نامه‌اش می‌گوید: "کلیسا راه حل فنی برای مسائل جهان سوم ندارد[...]. در حقیقت کلیسا برنامه اقتصادی یا سیاسی پیشنهاد نمی‌کند، کلیسا هیچ راه حلی را بر دیگر راهها ترجیح نمی‌دهد، تنها شرط این راهها این است که به ارزش انسان احترام گذارد و آنرا توسعه دهد و فضای لازم برای انجام خدمات خود در دنیا داشته باشد."

برای رسیدن به این هدف، کلیسا ابزاری دارد که نظریه اجتماعی نامیده می‌شود. نظریه اجتماعی کلیسا راه سومی بین سرمایه داری و مارکسیسم و یا شکلی از نظریه‌های کمتر شناخته شده، نیست. این راه به خودی خود یک مفهوم است (همان منبع، ۳۰). یک ایدئولوژی نیز نیست بلکه یک جمع بندی است که حاصل یک مطالعه دقیق شرایط پیچیده انسان و شرایط بین المللی و با توجه به ایمان و سنت‌های مسیحی می‌باشد. هدف اصلی نظریه اجتماعی کلیسا تفسیر واقعیات بر اساس تعالیم انجیل در باره انسان و درباره ارشاد ازلی او که همزمان زمینی و آسمانی است، می‌باشد و هدف آن هدایت مسیحیان معاصر است (ژان پل دوم، فایده کلیسا برای مسائل اجتماعی، ۴۱).

رسالتی در جهان

توسعه جامع

در کشورهای شمال غربی آفریقا، همکاری بین ایمانداران و مردم جهت توسعه انسان، یکی از فرصت‌هایی است که از آن می‌توان برای شهادت مسیحی و گفتگو بین مذاهب بهره برد. دومین شورای واتیکان توسعه جامع انسان را تشویق کرد و پس از آن؛ پس از آن پاپ پل ششم نیز یکی از نامه‌هایش (توسعه انسان‌ها، ۱۹۶۷) را فقط به این موضوع اختصاص داد. پس از آن ژان پل دوم^{۲۹} در یکی از نامه‌هایش بر آن تأکید کرد. "توسعه فقط اقتصادی نیست و برای اصیل بودن باید جامع باشد یعنی همه انسان‌ها و شامل تمام جنبه‌های انسان شود"^{۳۰} (توسعه مردم، ۱۴). در این صورت توسعه به امری اخلاقی تبدیل می‌شود و به مذهب مربوط می‌گردد و جزئی از رسالت کلیسا می‌شود. کلیسا با تمام قدرت خواستار آن است که مخالفت تصنعی بین فعالیت‌های شغلی و اجتماعی از یک طرف و زندگی مذهبی از طرف دیگر برقرار نشود. عمل نکردن به دستورات زمینی، همان عمل نکردن به دستورات در حق همسایه است و علاوه بر این، عمل نکردن به دستورات خدا است و نجات ابدی شخص را به خطر می‌اندازد (واتیکان ۲، کلیسا در جهان امروز، ۴۳).

^{۲۸} Le Développement des peuples, ۱۹۶۷

^{۲۹} Jean-Paul II, L'intérêt de l'église pour la question sociale, ۱۹۸۷

^{۳۰} Le Développement des peuples, ۱۴

عالیجناب تسیی^{۳۱} تأکید می‌کند که به این ترتیب کلیسا رابطه نزدیکی را که بین بشارت و رشد تمام انسان‌ها و هر انسان وجود دارد به رسمیت می‌شناسد. و بنابر این کوششهای مشترک ایمانداران و انسان‌های خوش نیت، برای رسیدن به آزادی، برقراری عدالت و توسعه اقتصادی جزئی از رسالت کلیسا می‌باشند.

"مسیحیان باید در اموری که منجر به برقراری ملکوت خدا می‌شود با تمام انسان‌های خوش نیت همکاری کنند. ملکوت خدا به اماکنی که در آن مردم تعمید می‌گیرند محدود نمی‌شود و برای هر مکانی است که انسان در آنجا برای ارشاد ازلی خود کوشش می‌کند، جایی که آنجا انسان را دوست می‌دارند، جامعه‌ای که در آن محبت را می‌آموزند: خانواده‌ها، انجمن‌ها و ملتها. ملکوت به جایی می‌آید که در آن با فقیر رفتار انسانی می‌شود، جایی که مخالفین با هم آشتی می‌کنند، جایی که عدالت توسعه می‌یابد، جایی که صلح برقرار می‌شود، جایی که راستی، زیبایی و نیکی سبب رشد انسان می‌شود.

بنابر این هر بار که مسیحیان مأموریتی را به عنوان مسیحی یا انسانی انجام می‌دهند که سبب آمدن ملکوت خدا شده، به مأموریت دینی خود عمل می‌کنند.

[...] در جوامع سکولار و یا چند مذهبی عصر ما، عمل به تعهدات مذهبی در کنار مردان خوش نیت جامعه انجام می‌گیرد. این امور در بین همه انسان‌ها مشترک است و قبول آن به این معنی است که قریحه ذاتی مسیحیت را در قلب هر مبارزه‌ای که هدفی انسانی دارد، قرار می‌دهیم. " ^{۳۲}

گفتگوی بین مذاهب

به موازات این بُعد زندگی خود، کلیسا در نظر دارد با ادیان دیگر و خصوصاً با مسلمانان گفتگویی صادقانه و صریح برقرار کند که هدف آن درک متقابل و بهتر یکدیگر می‌باشد و این در حالی است که قدرت‌های اقتصادی و سیاسی، ضدیت‌های خطرناکی را تقویت می‌کنند. کلیسای کاتولیک با تأخیر وارد این راه شده و دومین شورای واتیکان نسبت به پیشگامان گفتگوی بین مذاهب محتاطانه رفتار می‌کرد. پاپ پل ششم در جریان دومین شورای واتیکان، برای دلگرمی طرفداران این خط فکری، نامه‌ای منتشر کرد که به روابط کلیسا با مذاهب دیگر مربوط می‌شد. او مذاکره را بر روشی پایه گذاری کرد که بر اساس آن، خدا خود را به انسان شناسانده: روشی که در آن، خدا برای نجات انسان، پیوسته با او در حال مذاکره است. این بهترین منشأ مذاکرات است و هدف خدا نیز می‌باشد. در اصل، مذهب رابطه بین انسان و خدا است و نیایش گفتگوی این رابطه است. آمدن عیسی، رابطه‌ای مافوق طبیعت است که خدا خود ابتکار آنرا به دست گرفت.

^{۳۱} H. Teissier, *Mission de l'Église*, Desclée, ۱۹۸۵, p.۷۹.

^{۳۲} *Évêques du Maghreb, Le sens de nos rencontres*, ۱۹۷۹ ; *La documentation catholique*, n° ۱۷۷۵, ۱۹۷۹, ۵/۵.

این می‌تواند همچون گفتگویی باشد که در آن کلام خدا با جسم‌گیری و سپس با انجیل بیان می‌شود [...] تاریخ نجات دقیقاً همین گفتگوی طولانی و متنوع و اعجاب برانگیزی است که خدا با انسان برقرار می‌کند (پل ششم، کلیسای مسیح، ۷۲).

رابطه عهدگونه که مشخصه وحی در یهودیت و مسیحیت است بر پیش‌فرض تعهدی دوجانبه بنا شده و منشأ و مقصد آن محبت است. بدین ترتیب رسالت مسیحیت نمی‌تواند از محبت و احترام دیگران جدا شود. کلیساهای کشورهای شمال غربی آفریقا در چنین راهی مشکل ولی مطابق خواسته‌های ایمان خود گام برمیدارند.

گفتگوی زندگی

این گفتگو فقط به خداشناسان و متخصصین مربوط نمی‌شود. می‌تواند و باید در هر مکانی که انسان‌ها با هم تماس دارند برقرار شود. شورای اسقفان برای گفتگوی بین مذاهب که در سال ۱۹۶۵ توسط پاپ پل ششم تأسیس شد و قبلاً دفتر غیر مسیحیان نامیده می‌شد، در نوشته‌ای به قلم بورمنس^{۳۳} این گفتگو را اینچنین شرح داده است: "گفتگو شامل تمام اشکال وجود می‌شود، در هر مکانی که مسلمانان و مسیحیان با هم زندگی می‌کنند، به کاری مشغولند، در دوستی یا در رنج بسر می‌برند و می‌میرند، گفتگو نیز هست. گفتگو فقط با سخن نیست بلکه در روش بودن، عمل کردن، استقبال از دیگری، گوش دادن به حرف او و قبول تفاوت‌ها [...] و این شامل تمام موارد زندگی می‌شود: مثل خانواده، کار، مبارزه با عقب ماندگی، مبارزه برای عدالت اجتماعی، تعلیم و تربیت [...] و بلاخره موارد مذهبی^{۳۴}". این سعی در صورتی به ثمر خواهد رسید که دو طرف سعی کنند از طریق کلمات و روشهای دیگر، به تجربیات روحانی یکدیگر برسند. لازمه این کار گوش دادن دقیق، احترام عمیق و در عین حال صداقت مطلق می‌باشد. فقط به شرط آنکه جو اعتماد پیوسته برقرار باشد و تجدید شود می‌توان در راه راستی که به خدا منتهی می‌شود با هم راه برویم.

گفتگوی نجات

ما برای این حرکت دو دلیل داریم: از یک طرف، خدا مافوق آن چیزی است که ما می‌توانیم از او درک کنیم و از طرف دیگر خدا با همه بشریت در رابطه هست و با میانجیگری عیسی، نجات همه را می‌خواهد ولی به گونه‌ای که فقط خودش بر آن آگاهی دارد. "به خاطر اینکه مسیح برای همه مُرد و هدایت ازلی تمام

^{۳۳} M. Bormans

^{۳۴} Orientation pour un dialogue entre chrétiens et musulmans, ed. du Cerf, ۱۹۸۱, p. ۲۷-۳۸

انسان‌ها یکی است، یعنی هدایتی الهی، روح‌القدس به گونه‌ای که خدا می‌داند و می‌شناسد، به همه امکان مشترک شدن در رمز فصیح (گذر) را اعطا می‌کند" (واتیکان ۲، کلیسا در جهان امروز، ۲۲).

باید بدانیم که در رابطه با اسلام، روح‌القدس جلوتر از ما حرکت می‌کند. باید عمل روح‌القدس را تشخیص داده و به آن احترام گذاشته، به استقبال آن رفت و آنرا توسعه داد. " کلیسا به پسرانش نصیحت می‌کند که با احتیاط و با حب خدا، از طریق گفتگو و با شهادت به زندگی مسیحی با افرادی که از مذاهب دیگر پیروی می‌کنند، ارزشهای اخلاقی و فرهنگی آنان را به رسمیت شناخته و توسعه دهند" (واتیکان ۲، لایحه در باره مذاهب غیر مسیحی، ۲). با توجه به اینکه قرن‌ها بین مسلمانان و مسیحیان عداوت وجود داشته، دومین شورای واتیکان توصیه می‌کند که گذشته فراموش شود و صادقانه سعی کنند به طور دوجانبه یکدیگر را درک کرده و با هم و برای تمام بشریت، عدالت اجتماعی، ارزشهای اخلاقی، صلح و آزادی را حفظ کرده و توسعه دهند (همان منبع، ۳).

محبت برادرانه

همانطوری که قبلاً اغوستین هیپونس^{۳۵} گفته و اسقف دووال^{۳۶} آنرا تعلیم می‌داده، مرکز ثقل کلیساهای ما محبت برادرانه می‌باشد. در سال ۱۹۸۵، طی مسافرت به مراکش، ژان پل دوم خطاب به مسیحیان مراکش، با جملاتی شبیه جملات پولس گفت: "اگر ما خوب آماده شویم، اگر برنامه‌های خوب جهت توسعه راه اندازی کنیم، اگر پروژه‌های خوب برای سلامتی و تندرستی داشته باشیم، اگر برای درک رمز نجات فهم داشته باشیم، اگر نقشه خدا را خوب تجزیه و تحلیل کنیم، اگر ایمان ما به اندازه کافی برای عبور از موانع قوی باشد، حتی اگر زندگی خود را برای ایمان بدهیم ولی محبت نداشته باشیم، وجودمان بیهوده و شهادتمان توخالی است. آنچه به همه مردم نشان می‌دهد که شاگردان او هستید محبتی است که برای یکدیگر خواهید داشت". آیا این باید اولین شاخص زندگی مسیحی باشد؟ اسقفان کشورهای شمال غربی آفریقا، این خطبه را ذکر کرده و اندیشه اسقف دووال را که حضور برادرانه^{۳۷} نام دارد به آن اضافه می‌کنند. وی می‌گوید: "شرایط ادامه حیات کلیسا در خارج محدوده‌های مرئی آن قرار دارد. چنانچه محبت برادرانه در همه جا زنده و فعال باشد، در همه جا همین محبت ضامن زنده ماندن کلیسا خواهد بود."^{۳۸}

^{۳۵} Augustin d' Hippone

^{۳۶} Duval

^{۳۷} Présence fraternelle (۱۹۸۰)

^{۳۸} CERNA, L'appel que Dieu adresse à son Église au Maghreb, ۷ juin ۱۹۹۰ ; La documentation catholique, n° ۲۰۱۱, ۱۹۹۰, ۷۵۶-۷۶۰

شهادت و اعلان

مسیحیان هر جا که باشند و قریحه آنان هر چه باشد، باید به ایمان خود شهادت داده و بشارت دهند. در کشورهای شمال غربی آفریقا، بشارت درست فهمیده نشده و اغلب مترادف حمله و هجوم مذهبی است. اسقف دووال در این باره چنین گفته: بشارت در اساس خود یک عمل محبت آمیز است [...] بشارت را زمانی می‌شود درک کرد که به نقشه کلی خدا برای بشریت پی ببریم. در فصل اول کتاب آفرینش نوشته شده "انسان شبیه خدا آفریده شد". باری خدا محبت است (۱- یو ۱۴-۱۶) و بنابر این هر انسانی رسالت دارد که محبت برادرانه را در عمل نشان دهد، بدین ترتیب رسالت هر انسانی مطلع کردن دیگران از وجود نقشه خدا است، و این عمل را خصوصاً در یک زندگی توأم با محبت برادرانه باید انجام داد. پیام عیسی کشف رمز محبت ابدی و لایتناهی خدا است. محبتی که ذات خدا است و شامل تمام انسان‌ها می‌شود.^{۳۹} احترام اولین میوه محبت است. کلیسا وظیفه دارد این پیام را در هر زمانی در عمل و با حرف اعلام کند. با اعلام پیام عیسی مسیح، کلیسا به بشریت پیشنهاد می‌کند به دنبال عیسی رفته و روح او را که سرچشمه محبت خدا در ما است، دریافت کنند. این چنین است که کلیسا، مردان و زنانی را که شاهدان انجیل خواهند بود و جامعه مذهبی‌ها را تشکیل خواهند داد، تعمیم می‌دهد. دومین شورای واتیکان شدیداً مخالف روشهای بشارتی [هجومی] می‌باشد و هرگونه اعمال زور را برای ایمان آوردن به مسیحیت ممنوع اعلام می‌کند و می‌گوید احدی را نباید با روشهای پرسروصدا به طرف کلیسا کشانید و نباید مزاحم عقیده احدی شد (لایحه در باره فعالیت‌های بشارتی، ۱۸). در پیام خود به مناسبت روز صلح (اول ژوئن ۱۹۹۱)، ژان پل دوم، در باره احترام به عقاید دیگران گفت: هیچ مقام انسانی حق دخالت در مذهب دیگران را ندارد. شناخت، شاهد اعتلای شخص است، حتی در صورت تعارض با جامعه، نباید مزاحم آن شد [...] همه باید به شناخت یکدیگر احترام گذارند و سعی نکنند شناخت خود را به دیگران تحمیل کنند ولی حق دارند شناخت خود را بدون تحقیر دیگران، به آنان اعلام کنند. فقط خود راستی می‌تواند خودش را تحمیل کند. محروم کردن دیگران از جستجوی حقیقت، یا سعی در تحمیل یک شناخت خاص، مخالف ابتدائی ترین حقوق انسانی می‌باشد.

نتیجه گیری

کیفیت تماس‌های ما، بخش اصلی حضور ما در کشورهای شمال غربی آفریقا است. در سال ۱۹۷۹ اسقفان منطقه فوق الذکر، نوشته‌ای تحت عنوان "جهت گیری تماس‌های ما" منتشر کردند^{۴۰} و در پیامی که ۷ ژوئن ۱۹۹۰ منتشر شد، دوباره به این موضوع پرداختند (فصل هفتم، بخش گفتگوی زندگی) و چنین

^{۳۹} Le Lien, Diocèse d'Oran, n° ۱۸۷, nov. ۱۹۹۰, p. ۲۷

^{۴۰} La documentation catholique, n° ۱۷۷۵, ۱۹۷۹, ۱۰۳۸, ۵/۵

نتیجه گیری کردند: برای کسی که خود را بالاتر از دیگران می داند امکان تماس واقعی با دیگران وجود ندارد. بدون شک به همین دلیل است که همسایگی انسان‌هایی که مذاهب مختلف یا منافع ناهمگون دارند به ارتباط واقعی منجر نمی‌شود. در واقع، تعداد مسیحیانی که در کشورهای شمال غربی آفریقا زندگی می‌کنند بسیار کم است و علاوه بر این در یک محل ساکن نیستند، آنان نقل مکان کرده و حضورشان موقتی است. این شرایط سبب ترس شده و آنها را منزوی می‌کند.

مسیح راه خدمتکاری را انتخاب کرد تا از این راه با دیگران تماس گیرد. مسیحیان که به مسیح وفادار هستند رسالت خود را در این می‌بینند که در ضعف خود فرصتی برای پذیرفتن نیروهای الهی پیدا کنند. فقط در صورتی که برای دیگران تهدیدی نباشیم تماس‌ها آزادتر خواهند بود و آزادی، ضامن به ثمر رسیدن تماس‌ها خواهد بود. اندک بودن ما، می‌تواند فرصتی برای اطمینان به دیگران باشد، اجازه دهیم از ما استقبال شود و سخن عیسی به مفهوم کامل خود برسد: آنکه شما را می‌پذیرد، مرا می‌پذیرد. ما نیز باید به پندهای عیسی برگردیم: "خوش به حال آنانی که قلب فقیری دارند". این چنین رفتاری به ما اجازه خواهد داد که آنچه را دیگران می‌توانند به ما بدهند تشخیص دهیم، چون ما می‌دانیم روح خدا در زندگی هر شخصی و در هر امتی عمل می‌کند.

پاپ پل ششم در این رابطه می‌گفت: کلیسا می‌داند که برای اعلام انجیل فرستاده شده، و در عین حال برای قبول بشارت از طریق تماس با دیگران.

به عنوان پایان این تفکرات، خطوط زیر را که نتیجه گیری شورای کلیسا در تونس (۱۹۹۰) است به اطلاع کلیه کشیشان، راهبان، شاگردان قدیمی یا جدید انجیل می‌رسانیم: "ایمان ما، ما را به زندگی در کلیسای عابد، زنده و جسم گرفته تشویق می‌کند، کلیسایی که واقعیات اطراف خود را می‌بیند و مسیحیان را گردآوری کرده و به آنان کمک می‌کند که به یکدیگر گوش کنند. کلیسایی که به جلو می‌رود، تشخیص می‌دهد، همراهی می‌کند، و آنچه را که توسط روح‌القدس تلقین می‌شود تشویق می‌کند، کلیسایی که در موقعیت خاص ما قرائتی مجدد از کلام خدا و مطالعات خداشناسی را تشویق می‌کند."

همراه ایماندارانی که در کشورهای شمال غربی آفریقا هستند خدا را برای آنچه وجود دارد و برای آنچه به دنبال آن هستیم، شکر می‌گوییم. باید هر چه بیشتر در این کلیسا با هم متحد باشیم، کلیسایی که می‌خواهد هر چه بیشتر تصویر اصیلی از خداوند عیسی، فرستاده پدر باشد.

الجزیره ۸ ژوئن ۱۹۹۰ - اسقفان کشورهای شمال غربی آفریقا

ضمیمه‌ها

ارشاد الهی‌ی کلیسا در کشورهای شمال غربی آفریقا

خواهران و برادران عزیز

با هم به حرکت شورای کلیسای آفریقا بپیوندیم

از کلیه کلیساهای کاتولیک آفریقا دعوت می‌شود در آماده سازی شورای کلیسای آفریقا شرکت کنند. این فرصتی برای تحقیق و درک بهتر موقعیت خاص کلیسا در منطقه ما می‌باشد. در ماه‌های آینده باید از زندگی بقیه مسیحیان این قاره اطلاع حاصل نماییم و به عنوان مسیحیان کشورهای شمال غربی آفریقا، باید رسالتمان را برایشان تعریف کنیم. به این دلیل شورای اسقفان کشورهای شمال غربی آفریقا در گردهمایی بهاری خود مایل بود اهمیت مسئولیتی را که خداوند و حوادث بر عهده ما گذاشته یادآوری کند.

در این کوشش برای شناخت دعوت خدا که در کشورهای شمال غربی آفریقا مخاطب آن هستیم، از نتیجه گیری دو شورای کلیسایی بهره جسته‌ایم؛ یکی شورای تونس و دیگری شورای الاغواط. یکی از این دو شورا، دو سال و دیگری سه سال به طول انجامید. یکی در سال ۱۹۸۹، درست قبل از فوت رمبو^{۴۱} اسقف الاغواط و دیگری در سال ۱۹۹۰ در زمانی که کالانس^{۴۲} بیست و پنجمین سال دستگذاری خود را جشن می‌گرفت به پایان رسید. کلیسای منطقه کنستانتین نیز تصمیم گرفت به شورا بپیوندد ولی بلاخره پاپ از تمام کلیساهای آفریقا شمالی دعوت کرد به این حرکت بپیوندند.

۶ ژانویه، جشن تجلی عیسی

وجهه خاص کلیسای کشورهای شمال غربی آفریقا

اکثر مسیحیانی که به خاطر الزامات شغلی به کشورهای شمال غربی آفریقا می‌آیند از دیدن جامعه‌های مسیحی در این مناطق تعجب می‌کنند. این مناطق از قرن‌ها پیش به مسلمانان بودن معروفند. استقلال این کشورها، این واقعیت را بیش از پیش واضح گردانید. با وجود این، از همان اولین قرون پیدایش مسیحیت، این منطقه هیچگاه از وجود مسیحیان خالی نبوده است: پس از پراکنده شدن جوامع مسیحی که در زمان

^{۴۱} P. Raimbaud

^{۴۲} P. Callens

ترتلیان، سیپوریان و آگوستین اتفاق افتاد، حضور مسیحیت تغییرات زیادی پیدا کرده است. بزودی کتابی در باره تاریخ این دوران منتشر خواهد شد، فعلاً به چند نفر از آنان اشاره می‌کنیم:

خدا به دو نفر از قدیسین بزرگ کلیسای اروپا، زندگی کلیسای منطقه شمال غربی آفریقا را تلقین کرده و بدین خاطر قدیس فرانسوا در سال ۱۲۱۹ اولین برادرانش را به مراکش فرستاد. پس از او قدیس ونسان دوپل^{۴۳} در سال‌های ۱۶۴۷-۱۶۴۵ راهبان گروه لازاریست^{۴۴} را به تونس و الجزایر فرستاد. در قرن نوزدهم، یکی از بزرگترین حرکت‌های تبشیری که "حرکت پدران و خواهران سفید" نام گرفت توسط اسقف لایوگری^{۴۵} در سال‌های ۱۸۶۸-۱۸۶۹ در الجزایر پایه گذاری شد. همینطور ابتدا در مراکش و سپس در الجزایر و تونس به شارل دوفوکو^{۴۶} الهام شد و او را به بنیانگذار یکی از مهمترین حرکت‌های روحانی نیمه دوم قرن بیستم تبدیل کرد. این حرکت شامل گروه‌های "برادران و خواهران کوچک عیسی" و "اخوت کشیشی عیسی- کاریتاس" و "برادری صد ساله" می‌شود.

موقعیت خاص جوامع مسیحی پراکنده در کشورهای مسلمانان محدودیت‌هایی نیز به همراه دارد. ولی با وجود این، همه کسانی که برای دیدن ما به این کشورها می‌آیند اذعان می‌دارند که تحت تأثیر موقعیت روحانی ما قرار گرفته‌اند. تعداد ما کم است ولی اغلب جوامعی را تشکیل می‌دهیم که در آن جوامع علیرغم تفاوتها، اشخاص یکدیگر را درک کرده و احساس می‌کنند که دست در دست یکدیگر مشغول رسالتی هستند که به خاطر آن چراغ مسیحیت در داخل محیطی اسلامی روشن نگه داشته می‌شود.

پاپ ژان پل دوم که کلیساهای تمام دنیا را می‌شناسد، در ملاقات با اسقفان در سوم اکتبر ۱۹۸۶ در شهر رم گفت: " شما در شمال غربی آفریقا موقعیتی بی‌نظیر دارید، شما جایی مخصوص به خود دارید و ممکن است به یاری کلیساهای دیگر نیز بروید". علاوه بر این، ما خود نیز علیرغم تعداد کم، پراکنده بودن و داشتن زبانها و رسوم مختلف، تحرک بشارتی را که خدا به ما می‌دهد تجربه می‌کنیم. در حقیقت در این ارشاد ربانی، کلیسای جهان شمول شریک ما است.

آن دسته از ما که مغربی‌الاصل هستند و یا از مدتها قبل در اینجا ساکن می‌باشند، عامل ثبات کلیسای ما بوده و افراد جدید تجربه خود را برایمان به ارمغان آورده و با مطرح کردن سؤالاتشان به ما نیرو می‌بخشند. روابط صمیمانه، به خیلی‌ها اجازه می‌دهد که خود را اعضای یک کلیسا و خادمین یک ارشاد ربانی بدانیم. دوستی‌ای که در بین ما به وجود می‌آید، اغلب سبب برقراری روابط انساندوستانه بین المللی با کلیسای مغرب می‌شود.

^{۴۳} Vincent de Paul

^{۴۴} Lazariste

^{۴۵} Lavigerie

^{۴۶} Charles de Foucauld

محبت برادرانه، مرکز ثقل کلیه شهادت‌های مسیحی

تماس و همکاری‌های روزانه با جامعه سبب می‌شود که همواره در اضطراب و امیدواری‌های کشورهای که در آن زندگی می‌کنیم شریک باشیم. پاپ ژان پل دوم در خطبه‌ای که در دارالبیضا ایراد کرد گفت: اولین شرط برای اینکه جامعه ما جامعه انجیل باشد، محبت و برادری با دیگران است. او اضافه کرد: " برای شما مسیحیان شمال غربی آفریقا، ما می‌توانیم نوشته پولس را توسعه دهیم: اگر ما خوب آماده شویم، اگر برنامه‌های خوب جهت توسعه راه اندازی کنیم، اگر پروژه‌های خوب برای سلامتی و تندرستی داشته باشیم، اگر برای درک رمز نجات فهم داشته باشیم، اگر نقشه خدا را خوب تجزیه و تحلیل کنیم، اگر ایمان ما به اندازه کافی برای عبور از موانع قوی باشد، حتی اگر زندگی خود را برای ایمان بدهیم ولی محبت نداشته باشیم، وجودمان بی‌هوده و شهادتمان توخالی است. آنچه به همه مردم نشان می‌دهد که شاگردان او هستید محبتی است که برای یکدیگر خواهید داشت. این اولین شهادتی است که شاخص زندگی مسیحی شما خواهد بود" (۱۹ ماه اوت ۱۹۸۵).

در سال ۱۹۸۰ کاردینال دووال که در آن زمان اسقف اعظم الجزایر بود در نامه‌ای با عنوان حضور برادرانه، در باره این کلیسا نوشت: محبت برادرانه جهان‌شمول شرط ماندگاری کلیسا در خارج محدوده مرئی کلیسا است. چنانچه محبت برادرانه زنده و عامل باشد، این محبت در همه جا ضامن زندگی کلیسا خواهد بود. شورای الاغواط نیز بر همین باورها تأکید کرده و نوشت: اگر در قلب ما محبت و احترام وجود داشته باشد، هیچ چیزی کوچک نیست.

کلیسایی که زنده است

اما پراکندگی ما در جامعه اسلامی ما را طبیعتاً به طرف کشف قریحه مان که در دومین شورای واتیکان بیان شده، هدایت می‌کند^{۴۷}، چونکه هویت مسیحی ما از طریق کلیسای محله و یا عبادتگاه شناخته می‌شود. در سال ۱۹۸۶ وقتی مهمان ژان پل دوم بودیم او به ما گفت: در حقیقت شما به آن چیزی عمل می‌کنید که شورا در باره کلیسای تقدیسگر گفته، یعنی علامت. به علامت نمی‌گویند زیاد شو. آنچه که پاپ می‌خواست بگوید همان چیزی است که در عمل برای بسیاری از ما اتفاق می‌افتد. ما نوعی تقدیسگران کلیسای جهان‌شمول هستیم که در جامعه‌ای که هرکس با تعلیمات مذهبی‌اش شناخته می‌شود، پراکنده می‌باشیم: یک خواهر مذهبی در یک بیمارستان، جایی که تنها فرد مسیحی است، یک مادر در میان همسایگانی که تماماً مسلمانان هستند، یک کشیش و کلیسای کوچک او در یک شهر، دانشجویی در یک

^{۴۷} Lumen gentium ۱, ۴۸; Gaudium et spes, ۴۵

دانشگاه، جایی که او تنها فرد تعمید گرفته می‌باشد، یک صومعه بر بالای کوهی، یا یک زن در خانواده‌های مختلط.

در شرایط خاص ما، هر کلمه انجیل نیروی تازه‌ای می‌گیرد. " ای گلۀ کوچک نترس چون خوشی پدرتان در این است که پادشاهی را به شما عطا کند" (لو ۱۲، ۳۲). بسیاری از مثال‌های بکار برده شده توسط مسیح، در مغرب مفهوم واقعی پیدا می‌کنند: ملکوت خدا مثل مردی است که در مزرعه خود بذر می‌پاشد. او بخواهد یا بیدار باشد، دانه سبز می‌شود و رشد می‌کند. اما چطور؟ او نمی‌داند (مر ۴، ۲۶-۲۹).

تماس بین مسلمانان و مسیحیان در چارچوب روابط شخصی

از زمان دومین شورای واتیکان، مسیحیان بهتر به مسئولیت خود در برابر مذاهب دیگر پی بردند. خصوصاً جستجوی راهی برای دسترسی به آشتی با مسلمانان و همکاری‌های انسان‌دوستانه، یکی از بزرگترین کارهای مسیحیان معاصر است. بنا بر آماري که در دست داریم، از ۵۳۴ میلیون نفر جمعیت آفریقا، ۲۳۷ میلیون آن مسیحی و ۲۲۰ میلیون مسلمانان می‌باشند. به عبارت دیگر، با نزدیک شدن شورای منطقه‌ای، در بسیاری از کشورهای آفریقایی مسیحیان و مسلمانان در کنار یکدیگرند. اما کمیت تماس در این کشورها یکسان نیست. در کشورهای شمال غربی آفریقا، تماس مسیحیت با اسلام در سطح رابطه شخصی است. در این منطقه، مسیحیان گروهی مستقل و جداگانه نیستند. آنان به طریق انفرادی و با ابتکار خودشان وارد عمل می‌شوند: یا در محل کار، یا در محله‌ای که در آن زندگی می‌کنند، یا در اوقات استراحت و تفریح. در چنین شرایطی است که به غنای تماس بین انسان‌هایی که به خاطر تاریخ، فرهنگ، ملیت و مذهب از هم جدا، ولی به خاطر همکاری‌های لازم روزمره با هم در تماسند پی می‌بریم.

همینطور امروزه به ثمرات تماس‌های قلبی بین مسیحیان و مسلمانان پی می‌بریم. آن تماس‌ها، زمینه لازم را برای تماس‌های امروز فراهم آورده‌اند. ما نیز به نوبه خود و با روابط مهمی که با مسلمانان داریم، بدون شک، تماس‌های آینده را آماده می‌کنیم. و آن تماس‌ها بر تجربیات ما تکیه خواهند داشت.

اهمیت روابط شخصی در زندگی، ما را به یاد دوران خاصی از زندگی عیسی می‌اندازد: در ابتدای رسالتش در جلیل، تماس‌های عیسی بر حسب اتفاق بود و وقتی این تماس‌ها عمیق بودند، همواره چیزی اتفاق می‌افتاد. نتیجه ملاقات، یک لحظه از پادشاهی خدا بود، لحظه‌ای که با بخشش گناهان، شفا و گرویدن قلبی به ارزشهای انجیل، همراه بود. بعضی از ملاقات شده‌ها به قوم عیسی تعلق نداشتند و عیسی از این ملاقات‌ها به وجد در می‌آمد و خدا را به خاطر سخاوت درونی مخاطبین و عمل روح‌القدس سپاس می‌گفت.

تماس بین افراد و رشد ملکوت

لازم نیست همکاری و بده بستان‌ها، در محدوده اشتراک گذاری مذهبی باشد. ملاقاتی ساده که ممکن است گاهی محرمانه هم باشد و یا رد و بدل کردن چند کلمه می‌تواند خیلی مشوق‌تر از آنچه تصور می‌شود باشد، چنانچه این روابط انسانی عمیق باشند زیباترین ثمره آن رشد انسانیت است، فراتر از تفاوت‌های فرهنگی و گذشته فردی یا گروهی، همه به یک بشریت تعلق داریم، زخم‌هایمان مشترک است و توسط یک روح به حرکت در می‌آییم. همه شبیه خدا آفریده شده و با کلامی که خود را با هر انسانی پیوند داده همدل می‌باشیم.^{۴۸}

وقتی که تماس به همدلی منجر می‌شود آنگاه این واقعیت خود را نشان می‌دهد، و فراتر از تفاوت‌ها، هر کس اجازه می‌دهد که آنچه او را در عمق وجودش به حرکت درمی‌آورد آشکار شود: دعوت به زندگی، جستجوی حقیقت، اعتماد به خدا، توجه به فقیرترین‌ها.

آنجا که طرفین یکدیگر را قبول دارند، این تماس‌ها بنیان و خمیرمایه انسانیتی جدید هستند. مسیر این تماس‌ها از پیش تعیین نشده است و غالباً مشکل هستند چونکه مبداهای طرفین فاصله زیادی دارند: تفاوت فرهنگ و زبان، محیط مذهبی. خاطرات گذشته و واکنش‌های دفاعی و متقابل، موانعی هستند که عبور از آن مشکل است و ما را مجبور می‌کند کاری بنیادین انجام دهیم یعنی به دنبال مسیح حرکت کنیم، او خود را از همه وابستگی‌ها رها کنید تا به همه انسان‌ها بپیوندد؛ این همان چیزی است که شارل دو ژزو^{۴۹} انجام داد تا " برادر جهان‌شمول " شود.

تبدیل رابطه گروهی

شکی نیست که خارج از روابط فردی، روابط گروهی کار مشکلی است. مسیحیانی که به اینجا می‌آیند به دلایل شغلی می‌آیند و برای شرکت‌هایی کار می‌کنند که منفعت و مؤثر بودن را با معیارهای خودشان تعریف می‌کنند. بدین خاطر وارد جریانی می‌شوند که از چارچوب تماس با افراد گذشته و علاوه بر ضدیت منافع، تفاوت‌های فرهنگی و اخلاقی را زیر سؤال می‌برد.

شایسته است که آن دسته از مسیحیانی که بیشتر از دیگران در مکانیسم‌های پیچیده تولیدی، صنعتی و یا انتقال تکنولوژی دست دارند، جهت‌گیری زندگی حرفه‌ای خود را با کمک جوامع ما در نور اناجیل بجویند.

^{۴۸} Gaudium et spes, ۲۲ :۲

^{۴۹} Charles de Jésus

این موضوع در باره روابط دو جامعه مسیحی و مسلمان، وقتی که منافعشان مشابه نیست، صدق می‌کند. در اینجاست که به ارزش روابط بین افراد پی می‌بریم. این روابط بایستی به کم کم گروه‌های متضاد را به حرکت آورد تا راه تعاون و همکاری که مافوق گروه بندی‌ها است، پیدا شود. مسئولین باید هدفی مشترک، که بالاتر از اهداف گروهی باشد پیدا کنند و به نکته‌ای برسند که در آنجا انسان‌ها خود را در سرنوشتی مشترک، مسئول احساس کنند و رسالت خود را در موفقیت همگانی ببینند. باری از این نقطه نظر، عصر ما موارد زیادی را عوض کرده است. توسعه تکنولوژی به ما می‌آموزد که ما در روستایی زندگی می‌کنیم به بزرگی گره زمین، و بنابر این، کوشش ما برای تماس با دیگران، به راه افرادی منتهی می‌شود که برای به حرکت در آوردن جوامع و گروه‌ها کوشش می‌کنند. در این چارچوب، حضور ما در کشورهای شمال غربی آفریقا، بعد تازه‌ای پیدا می‌کند. این نوع حضور وابسته به اشخاص نیست و عنصری از تاریخ جوامع عصر ماست، جوامعی که از شمال تا جنوب و از غرب تا شرق باید با یکدیگر همکاری کنند. اینجا است که به مسئولیت مذاهب، خصوصاً مسیحیت و اسلام پی می‌بریم. پس از دومین شورای کلیسا در واتیکان و با کشف مفهوم "گفتگوی نجات" با تمام انسان‌ها، کلیسای کاتولیک، آغوش خود را برای این بُعد جدید رسالتش باز کرده است. در این مورد، پاپ ژان پل دوم ابتکارات تاریخی‌ای داشته است که یکی از آنها "نیایش برای صلح" در شهر آسیز^{۵۰} در سال ۱۹۸۶ می‌باشد. وی در نطقی خطاب به اعضای واتیکان به مناسبت جشن کریسمس در همان سال گفت: همه انسان‌ها از یک گوهرند، همه شبیه خدا آفریده شده‌اند، روح خدا در همه ساکن است و آنان را با توجه به آداب و رسوم مذهبی و عقایدشان به طرف ارشاد ازل و مشترک هدایت می‌کند. همکاری بین معتقدین به رسوم مذهبی مختلف و یا بین انسان‌هایی که مراجع مختلفی دارند، بر پایه نکات مشترک که البته از موارد اختلاف مهم‌ترند بنا شده است.

نیروی خدا در ضعف انسان

کسی که خود را بزرگتر از دیگران می‌داند نمی‌تواند به طور واقعی با آنان تماس حاصل کند. بدون شک به همین دلیل است که همزیستی مسالمت آمیز افرادی که مذاهب یا منافع مختلفی دارند به ارتباط راستین منجر نمی‌شود. اما واقعیت این است که اعضای جوامع مسیحی کشورهای شمال غربی آفریقا، خیلی کم هستند، آنها موقعیتی بی‌ثبات داشته یا برای مدتی کوتاه به اینجا می‌آیند. این شرایط منجر به ترس و انزوا می‌شود. ولی در وفاداری به راه مسیح که خود طریق خدمت را برای تماس برگزید، فرد مسیحی در ضعف

^{۵۰} Assise

خود به استقبال نیروی خدا می‌رود. چنانچه برای یکدیگر تهدیدی نباشیم تماس‌هایمان آزادتر خواهند بود و آزادی ضامن به ثمر رسیدن تماس‌ها است.

موقعیت ما می‌تواند فرصتی باشد برای اینکه اجازه بدهیم دیگران به استقبال ما بیایند و به این ترتیب این سخن عیسی مفهوم کامل خود را پیدا کند: "آنکه از شما استقبال کند از من استقبال می‌کند." ما باید به اولین پندهای مسیح بر گردیم: "خوشا به حال آنانی که قلبی فقیر دارند." مسیحیان منطقه الاغواط در نتیجه گیری شورای خود اعلام کردند: "هر روز ما کشف می‌کنیم که رسالت به فقر انجیلی احتیاج دارد، و این شانس خوبی برای کلیسای ما است. قبول محیط بی‌ثبات به منزله زندگی فقیرانه است." این نحوه برخورد به ما اجازه می‌دهد آنچه را دیگران باید به ما بدهند تشخیص دهیم، چونکه ما عقیده داریم روح خدا در زندگی هر فردی و هر جامعه‌ای فعال است.

رسالت کلیسا اعلام انجیل به دیگران و همینطور قبول انجیل از دیگران می‌باشد.

برای اختتام این نوشته، توجه کشیشان، خواهران و برادران مذهبی، شاگردان قدیمی و یا جدید انجیل را به نوشته‌ای که برای اختتام شورای تونس منتشر شده جلب می‌کنیم:

ایمان ما، ما را به زندگی در عبادت و شادی تشویق می‌کند. کلیسایی که درب آن به روی دیگران باز است. کلیسایی که از پراکندگی جلوگیری می‌کند و به مسیحیان کمک می‌کند تا حرف یکدیگر را بشنوند. کلیسایی که به جلو می‌رود، تشخیص می‌دهد و تشویق و همراهی می‌کند. کلیسایی که قرائتی جدید و مطالعات مذهبی را در شرایط امروزی تشویق می‌کند. به همراه دیگر مسیحیانی که در کشورهای شمال آفریقا هستند، خدا را برای آنچه می‌بینیم و به دنبال آن هستیم شکر می‌کنیم.

در کلیسایی که تشکیل داده ایم، عمیقاً متحد باقی بمانیم، کلیسایی که خود را تصویر مسیح می‌داند.

الجزیره، ۸ ژوئن ۱۹۹۰

اسقفان کشورهای شمال آفریقا

مخفف اسامی کتاب مقدس به ترتیب الفبا

امثال سلیمان	امث
ایوب	ایوب
باروخ	بار
بن سیراح	بنسی
پیدایش	پید
تیطس	تیط
جامعه سلیمان	جا
حَبَقوق	حب
حجی	حجی
حزقیال	حزق
حکمت	حک
خروج	خروج
روت	روت
دانیال	دان
داوران	داور
رومیان	روم
زکریا	زک
صفتیا	صف
طوبیا	طو
عاموس	عا
عبرانیان	عبر
عزرا	عز
عوبدیا	عو
غزل های سلیمان	غزل
غلاطیان	غلا

فيلیپیان	فی
فیلمون	فیل
کولسیان	کول
لاویان	لاو
انجیل لوقا	لو
انجیل متی	مت
انجیل مرقس	مر
مراثی	مرا
مزامیر داوود	مز
مکاشفہ	مکا
مَلاکی (مَلخِی)	ملا
میکاه	میک
ناحوم	نا
نِحْمِیا	نح
هوشع	هو
یعقوب	یع
انجیل یوحنا	یو
یوشع	یوشع
یوئیل	یول
یونس	یون
یہودا	یہو
یہودیہ بنت مراری	یہودیہ

۱- پادشاهان	۱- پاد
۱- پطرس	۱- پطر
۱- تسالونیکیان	۱- تسا
۱- تیموتاوس	۱- تیمو
۱- تواریخ	۱- توا
۱- سموئیل	۱- سمو
۱- قرنتیان	۱- قرن
۱- مکابیان	۱- مک
۱- یوحنا	۱- یو
۲- پادشاهان	۲- پاد
۲- پطرس	۲- پطر
۲- تسالونیکیان	۲- تسا
۲- تیموتاوس	۲- تیمو
۲- تواریخ	۲- توا
۲- سموئیل	۲- سمو
۲- قرنتیان	۲- قرن
۲- مکابیان	۲- مک
۲- یوحنا	۲- یو
۳- یوحنا	۳- یو
ارمیا	ار
استر	استر
اشعیا	اش
اعمال رسولان	اع
اعداد	اعد
افسیان	افس